

فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهنتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهنتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهنتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهنتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب
44-75-165 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری گزید و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود
میکرد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج کیست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میگویند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و انوار اهل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان
و امشایان ستمداران حق را مانع پسنداند و بی دینی را دین میگویند بدعت را عدالت میگویند و مسلمان را شرک میگویند و زیارت ائمه و مناجات را بت میگویند و مسلمان را کافر میگویند و هر طرف
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عداوت میان به مسلمانان پاک است و سرکشان
دین هم مشهوره های مانع پسندند و پیران خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و اهل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام تأسیب را قبول ندارد و بیاید نام سادات مسلمان در قرآن و حدیث
بدر اختیار آمده است که حرام بیاید نام سادات مسلمانان گوشت مک و خروپنگ و غیره حرام بخورد و قرآن حرام ذکر است امام چهارم تأسیب ذکر کرده و آن هم آنجنان و جاسوس بریتانیا است
و آنگاه دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نشود و همی دشمن مسلمانان نبوده اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیبک غلام حضرت غلام غازی مرو میدان و
فیبک حاجی جب خان مزاج و صیفت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید که در باطل مثل زحر بل است و علیه حق جنتی است علیه باطل جسمینی
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قالد سلاما. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیاید
سر بر بند نشود بخاطر آنکه امام اعظم صاحب (روح اب) تمام هر سر بر بند نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حج عرب به سرشان بود.
آن شخصیکه حق را به اولیاء باطل باطل مازد و باطل را به اولیاء حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير الانبياء
والصلاة والسلام على خير الامم ائمة وكتوبان آن بدترین نبی آدم -
دورتر غیب بتابعیت سنت نبویه وعلیه وعلی الله الصلوة والسلام مرحمت نامه گرامی مداحی
در آغوش از مرید شرف ورو و یافت بمطالعہ آن مرفعت گشت لله لکھن سبحانہ والیسۃ کہ
میراثی ارفقہ محمدی علیہ السلام والصلوات والصلوات بدست آورده اند کہ محبت فقرا و ارتباط با ایشا
نتیجہ آنست نمیداند کہ این مقصود ہے سرور برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکہ فقرہ چندی عبارت
عربی ما ثور و فضائل خید بزیر گوار ایشان کہ خیر العرب است بنویسد علی علیہ السلام
انتها و صیر الخلیات انکلمنا وآن سعادت نامه را وسیله نجات آخروی خود سازد و نہ آنکہ مداحی او
علیه الصلوة والصلوات نماید بلکه مقولہ خود بان شاید ترجمہ بدست

إظهار أحوال خودی خواهند امید است که سئول ایشان با حاجت مقرون گردد

مکتوب بن چهارم

شعر - سخن نین من ستودم ذوات محمدی ا
لکن باسم احمد ستوده ام سخن ا
پس میگویم و از خدا ای پاک عصمت میجویم
و توفیق میجویم که هر اینیہ محمد رسول سد بتر و بهتر
و بزرگترین فرزندان آدم است و بیشترین
مردم است از روی تابعان روز قیامت
و بزرگترین پیشینان و پسینان است نزد خدا

اسم علیه الصلوة والصلوات نماید بلکه مقولہ خود بان شاید ترجمہ بدست

شعر ما ان مدحت محمد ا بمقالی
لکن مدحت مقالی محمد
قَالَ قَوْلُ وَيَا لَهِ سُبْحَانَهِ الْعِصْمَةُ وَالْتَرَفِيُّ
إِنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ
وَكَأَكْثَرِ النَّاسِ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَمَا أَلْفَاظُهُمْ
الْأُولَى وَالْآخِرِينَ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْ مَنْ
يَلْتَفِتْ عَنهُ الْقَابِرُ وَأَوَّلُ شَافِعِ وَأَوَّلُ مُشْفَعِ

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير الانبياء
والصلاة والسلام على خير الامم ائمة وكتوبان آن بدترین نبی آدم -
دورتر غیب بتابعیت سنت نبویه وعلیه وعلی الله الصلوة والسلام مرحمت نامه گرامی مداحی
در آغوش از مرید شرف ورو و یافت بمطالعہ آن مرفعت گشت لله لکھن سبحانہ والیسۃ کہ
میراثی ارفقہ محمدی علیہ السلام والصلوات والصلوات بدست آورده اند کہ محبت فقرا و ارتباط با ایشا
نتیجہ آنست نمیداند کہ این مقصود ہے سرور برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکہ فقرہ چندی عبارت
عربی ما ثور و فضائل خید بزیر گوار ایشان کہ خیر العرب است بنویسد علی علیہ السلام
انتها و صیر الخلیات انکلمنا وآن سعادت نامه را وسیله نجات آخروی خود سازد و نہ آنکہ مداحی او
علیه الصلوة والصلوات نماید بلکه مقولہ خود بان شاید ترجمہ بدست



والمعرفت

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْإِنْسَانُ أَكْثَرُ النَّاسِ
 بِرَأْسِهِ يَوْمَ يُنْفَخُ الْعُرْسُ إِنَّهُ كَانَ غَافِلًا
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا قُتِلُوا
 وَأَنَا حَظِيبُهُمْ إِذَا انْصَلَبُوا
 وَأَنَا مُسْتَقْفَعُهُمْ إِذَا حُجِبُوا
 وَأَنَا مَبَشِّرُهُمْ إِذَا يَبْسُتُوا
 الْكَرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِلَى الْحَمْدِ
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلَدِي
 أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِ
 خَادِمٍ كَأَنَّهُمْ بَيْنَ مَكْنُونٍ وَإِذَا
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ
 وَحَظِيبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عِنْتِهِمْ
 غَيْرَ فِخْرٍ لَوْ كَلَّمَا لَخَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 الْخَلْقَ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ
 نِسِيًّا وَأَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْبِ -

شعری نامہ بعضیوں کے درگروہ کہ دارچین بن سید میسر و پسر ناچار تصدق ان پچھین
 پیغمبر سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشد گنہم خیر امتہ آخر حجت نعت سید
 وقت ایشان است و مکذبان او علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین نبی آدم الا عترتہ
 کشد کفر او فنا کا نشان حال ایشان است تا کلام صاحب دولت را با تباع

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْإِنْسَانُ أَكْثَرُ النَّاسِ بِرَأْسِهِ يَوْمَ يُنْفَخُ الْعُرْسُ إِنَّهُ كَانَ غَافِلًا
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا قُتِلُوا وَأَنَا حَظِيبُهُمْ إِذَا انْصَلَبُوا وَأَنَا مُسْتَقْفَعُهُمْ إِذَا حُجِبُوا وَأَنَا مَبَشِّرُهُمْ إِذَا يَبْسُتُوا الْكَرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِلَى الْحَمْدِ يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلَدِي أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِخَادِمِ كَأَنَّهُمْ بَيْنَ مَكْنُونٍ وَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ وَحَظِيبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عِنْتِهِمْ غَيْرَ فِخْرٍ لَوْ كَلَّمَمَا لَخَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْخَلْقَ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ نِسِيًّا وَأَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْبِ -

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْإِنْسَانُ أَكْثَرُ النَّاسِ بِرَأْسِهِ يَوْمَ يُنْفَخُ الْعُرْسُ إِنَّهُ كَانَ غَافِلًا
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا قُتِلُوا وَأَنَا حَظِيبُهُمْ إِذَا انْصَلَبُوا وَأَنَا مُسْتَقْفَعُهُمْ إِذَا حُجِبُوا وَأَنَا مَبَشِّرُهُمْ إِذَا يَبْسُتُوا الْكَرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِلَى الْحَمْدِ يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلَدِي أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِخَادِمِ كَأَنَّهُمْ بَيْنَ مَكْنُونٍ وَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ وَحَظِيبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عِنْتِهِمْ غَيْرَ فِخْرٍ لَوْ كَلَّمَمَا لَخَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْخَلْقَ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ نِسِيًّا وَأَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْبِ -

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْإِنْسَانُ أَكْثَرُ النَّاسِ بِرَأْسِهِ يَوْمَ يُنْفَخُ الْعُرْسُ إِنَّهُ كَانَ غَافِلًا
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا قُتِلُوا وَأَنَا حَظِيبُهُمْ إِذَا انْصَلَبُوا وَأَنَا مُسْتَقْفَعُهُمْ إِذَا حُجِبُوا وَأَنَا مَبَشِّرُهُمْ إِذَا يَبْسُتُوا الْكَرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِلَى الْحَمْدِ يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلَدِي أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِخَادِمِ كَأَنَّهُمْ بَيْنَ مَكْنُونٍ وَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ وَحَظِيبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عِنْتِهِمْ غَيْرَ فِخْرٍ لَوْ كَلَّمَمَا لَخَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْخَلْقَ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ نِسِيًّا وَأَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْبِ -

سنت نبیّه او بنوازند و مبتلا بعت شریعت رضیّه او سر فر از سازند امروز عمل قلیل را که مقرون
 بتصدیق حقیقت دین اوست علیه الصلوة والسلام بعمل کثیر بر میدارند اصحاب کثیف
 این همه درجات که یافتند بواسطه یک حنث است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه و تعالی
 بنور یقین ایمانی در وقت استیلا معاندان مثلاً سپاهیان در وقت غلبه دشمنان و استیلاء
 مخالفان اگر اندک تتر بروی کنند آن قدر نمایان می شود و اعتبار بگیرد که در وقت امن اضعاف
 آن در حقیر اعتبار نمی آید و ایضا چون آن سرور محبوب رب العالمین است متابعان او بواسطه
 متابعت بمرتبه محبوبیت میرسند چه محبت در هر که از شما کم و اخلاق محبوب خود می بیند آن کس را
 محبوب خود میدارد و مخالفان را ازینجا قیاس باید کرد و شعر محمد عربی کا بروی هر دو سر است
 کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او چه اگر هجرت ظاهری میرسند هجرت باطنی اجمال
 مرغی میباید داشت با ایشان بی ایشان می باید بود ^{در ظاهر} لعل الله یجذب بعد ذلک امر
 مؤتم نور و زرسیده است و معلوم است که آن آیام الهی آن معامله را در تفرقه میدارد و بعد
 از مضمی آن هنگامه اگر اراده خداوندی جل سلطانه مساعدت نمود امیدوار است که شرف ملاقات
 گرامی میرسد شورش و زیاده اطناب موجب اطلال است ^{در ظاهر} اللهم ربنا صل علینا من الله علی جادة آياتك
 الکرام السلام علیه و علیکم و علیهم السلام

تفسیر
 در کتب معتاد
 است
 در وقت
 غلبه دشمنان
 و استیلاء
 مخالفان
 اگر اندک
 تتر بروی
 کنند آن
 قدر نمایان
 می شود
 و اعتبار
 بگیرد که
 در وقت
 امن
 اضعاف
 آن در
 حقیر
 اعتبار
 نمی آید
 و ایضا
 چون آن
 سرور
 محبوب
 رب
 العالمین
 است
 متابعان
 او
 بواسطه
 متابعت
 بمرتبه
 محبوبیت
 میرسند
 چه
 محبت
 در
 هر
 که
 از
 شما
 کم
 و
 اخلاق
 محبوب
 خود
 می
 بیند
 آن
 کس
 را
 محبوب
 خود
 میدارد
 و
 مخالفان
 را
 از
 اینجا
 قیاس
 باید
 کرد
 و
 شعر
 محمد
 عربی
 کا
 بروی
 هر
 دو
 سر
 است
 کسی
 که
 خاک
 در
 ش
 نیست
 خاک
 بر
 سر
 او
 چه
 اگر
 هجرت
 ظاهری
 میرسند
 هجرت
 باطنی
 اجمال
 مرغی
 میباید
 داشت
 با
 ایشان
 بی
 ایشان
 می
 باید
 بود
 لعل
 الله
 یجذب
 بعد
 ذلک
 امر
 مؤتم
 نور
 و
 زرسیده
 است
 و
 معلوم
 است
 که
 آن
 آیام
 الهی
 آن
 معامله
 را
 در
 تفرقه
 میدارد
 و
 بعد
 از
 مضمی
 آن
 هنگامه
 اگر
 اراده
 خداوندی
 جل
 سلطانه
 مساعدت
 نمود
 امیدوار
 است
 که
 شرف
 ملاقات
 گرامی
 میرسد
 شورش
 و
 زیاده
 اطناب
 موجب
 اطلال
 است
 اللهم
 ربنا
 صل
 علینا
 من
 الله
 علی
 جادة
 آياتك
 الکرام
 السلام
 علیه
 و
 علیکم
 و
 علیهم
 السلام

تفسیر
 در کتب معتاد
 است
 در وقت
 غلبه دشمنان
 و استیلاء
 مخالفان
 اگر اندک
 تتر بروی
 کنند آن
 قدر نمایان
 می شود
 و اعتبار
 بگیرد که
 در وقت
 امن
 اضعاف
 آن در
 حقیر
 اعتبار
 نمی آید
 و ایضا
 چون آن
 سرور
 محبوب
 رب
 العالمین
 است
 متابعان
 او
 بواسطه
 متابعت
 بمرتبه
 محبوبیت
 میرسند
 چه
 محبت
 در
 هر
 که
 از
 شما
 کم
 و
 اخلاق
 محبوب
 خود
 می
 بیند
 آن
 کس
 را
 محبوب
 خود
 میدارد
 و
 مخالفان
 را
 از
 اینجا
 قیاس
 باید
 کرد
 و
 شعر
 محمد
 عربی
 کا
 بروی
 هر
 دو
 سر
 است
 کسی
 که
 خاک
 در
 ش
 نیست
 خاک
 بر
 سر
 او
 چه
 اگر
 هجرت
 ظاهری
 میرسند
 هجرت
 باطنی
 اجمال
 مرغی
 میباید
 داشت
 با
 ایشان
 بی
 ایشان
 می
 باید
 بود
 لعل
 الله
 یجذب
 بعد
 ذلک
 امر
 مؤتم
 نور
 و
 زرسیده
 است
 و
 معلوم
 است
 که
 آن
 آیام
 الهی
 آن
 معامله
 را
 در
 تفرقه
 میدارد
 و
 بعد
 از
 مضمی
 آن
 هنگامه
 اگر
 اراده
 خداوندی
 جل
 سلطانه
 مساعدت
 نمود
 امیدوار
 است
 که
 شرف
 ملاقات
 گرامی
 میرسد
 شورش
 و
 زیاده
 اطناب
 موجب
 اطلال
 است
 اللهم
 ربنا
 صل
 علینا
 من
 الله
 علی
 جادة
 آياتك
 الکرام
 السلام
 علیه
 و
 علیکم
 و
 علیهم
 السلام

مکتوب ہفتاد و نهم

تیرہ بیسہ زابدیع الزمان صدوریا آئندہ درتحریر بتنا بعت سید کو من علیہ و علی
 الہ الصلوٰۃ والسلام اولاً تبصیح عقائد و ثانیاً بد استن احکام ضروریہ فقہیہ و در بیان آنکہ
 از حق سبحانہ و تعالیٰ بوسیلہ یا بیوسیلہ اور تعالیٰ سے باید طلبید کہ تمہارا اللہ سبحانہ
 و عما قالہ تقدیر سعادت و آرزین منوط بتابعہ سید کو من است علیہ و علی الہ الصلوٰۃ
 والسلام کلمات آئمہ و اکھباتا برنجیکہ علماء اہل سنت شکر اللہ تعالیٰ سغیر ہم بیان فرمودہ اند
 اولاً تبصیح عقائد بمقتضائے آرائی صائبہ این بزرگواران باید کرد و ثانیاً علم حلال و حرام
 و فرض واجب و مست و مندوب و بیلح و مشتبہ حاصل باید نمود و علم بمقتضای این علم نیز
 و رکار است بعد از حصول این دو پنج اعقاد و عملی اگر سعادت آرزوی مد فرمایند بطریق
 عالم قدس سیر آید و یکد و ہما آخر القاد و نیاسے سونی کرانی آن نمیکند کہ آن را از
 مطالب شمرند و حصول مال و جاہ اور از مقاصد انگارند بکند بہمتی باید بود و از حق سبحانہ
 و تعالیٰ بوسیلہ یا بیوسیلہ اور تعالیٰ باید طلبید بصرعہ کار نیست و غیر این ہمہ ہیج چون
 التفات نمودہ ہمتی خواستہ اند کثیراً لکم سالماً و غانماً لاجت خواہند نمود اما یک
 شرط امرعی دارند و آن وحدت قبلہ توجہ است قبلہ توجہ را مستعد و ساختن خود را و تفرقہ
 انداختن است مثل مشہور است کہ ہر کہ بجا ہمہ جا و ہر کہ ہمہ جا ہیج جا حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ
 بر جاوہ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و الحیۃ و القیامۃ استقامت کرم
 فرماید و السبح لہ علیٰ ہر اتبع الہدیٰ و الذمہ متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علی الہ
 الصلوٰۃ و الخیات

علمی از علم
 مکتوب ہفتاد و نهم
 تبصیح عقائد و ثانیاً بد استن احکام ضروریہ فقہیہ و در بیان آنکہ
 از حق سبحانہ و تعالیٰ بوسیلہ یا بیوسیلہ اور تعالیٰ سے باید طلبید کہ تمہارا اللہ سبحانہ
 و عما قالہ تقدیر سعادت و آرزین منوط بتابعہ سید کو من است علیہ و علی الہ الصلوٰۃ
 والسلام کلمات آئمہ و اکھباتا برنجیکہ علماء اہل سنت شکر اللہ تعالیٰ سغیر ہم بیان فرمودہ اند
 اولاً تبصیح عقائد بمقتضائے آرائی صائبہ این بزرگواران باید کرد و ثانیاً علم حلال و حرام
 و فرض واجب و مست و مندوب و بیلح و مشتبہ حاصل باید نمود و علم بمقتضای این علم نیز
 و رکار است بعد از حصول این دو پنج اعقاد و عملی اگر سعادت آرزوی مد فرمایند بطریق
 عالم قدس سیر آید و یکد و ہما آخر القاد و نیاسے سونی کرانی آن نمیکند کہ آن را از
 مطالب شمرند و حصول مال و جاہ اور از مقاصد انگارند بکند بہمتی باید بود و از حق سبحانہ
 و تعالیٰ بوسیلہ یا بیوسیلہ اور تعالیٰ باید طلبید بصرعہ کار نیست و غیر این ہمہ ہیج چون
 التفات نمودہ ہمتی خواستہ اند کثیراً لکم سالماً و غانماً لاجت خواہند نمود اما یک
 شرط امرعی دارند و آن وحدت قبلہ توجہ است قبلہ توجہ را مستعد و ساختن خود را و تفرقہ
 انداختن است مثل مشہور است کہ ہر کہ بجا ہمہ جا و ہر کہ ہمہ جا ہیج جا حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ
 بر جاوہ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و الحیۃ و القیامۃ استقامت کرم
 فرماید و السبح لہ علیٰ ہر اتبع الہدیٰ و الذمہ متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علی الہ
 الصلوٰۃ و الخیات

کتاب صد شکر و پنجم (۱۶۵)

مع اسماء ان دعوت مني بكوني من
كرويهون وادى بكم كبريت وادون وادون
بعون وكسر اسدي ويطيبين ۱۶ ش

بسیادت و لقاءت بیاضی شیخ فرید و دریافته و ترغیب برتیا بعت صاحب شریعت
 علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات و عداوت اُبغض و غلطت بانحال فان شریعت
 علیه الصلوات و السلامه شرفکم الله سبحانه انه بشرف الابرار المعنوی من الصلوات
 اذ می الفرشی الهاشمی علیه و علی اله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکلها
 كما شرفکم بشرف الابرار الصوری و یرحم الله عبدا قال امینا میراث صدی
 ان سرور علی اله الصلوات و التسلیمات بما خلق تعلق دار و میراث معنوی بعالمر
 که آنجا همه بیان معرفت و رشد و هدایت شکر علی میراث معنوی است که میراث معنوی

و اسما و ان دعوت مني بكوني من كرويهون وادى بكم كبريت وادون وادون بعون وكسر اسدي ويطيبين ۱۶ ش

کتاب صد شکر و پنجم (۱۶۵)
 کتب تالیف ابدال علم
 کتب تالیف ابدال علم
 کتب تالیف ابدال علم
 کتب تالیف ابدال علم
 کتب تالیف ابدال علم

۴۸
 کتب تالیف ابدال علم
 کتب تالیف ابدال علم
 کتب تالیف ابدال علم
 کتب تالیف ابدال علم
 کتب تالیف ابدال علم

متعلق کرده و تقابل بالابرار لان دعوتی لا ینسب الا کمال الیشاع المصطفوی علی الصلوات
 و التسلیمات و علی اله الصلوات و التسلیمات و عداوت اُبغض و غلطت بانحال فان شریعت
 علیه الصلوات و السلامه شرفکم الله سبحانه انه بشرف الابرار المعنوی من الصلوات
 اذ می الفرشی الهاشمی علیه و علی اله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکلها
 كما شرفکم بشرف الابرار الصوری و یرحم الله عبدا قال امینا میراث صدی
 ان سرور علی اله الصلوات و التسلیمات بما خلق تعلق دار و میراث معنوی بعالمر
 که آنجا همه بیان معرفت و رشد و هدایت شکر علی میراث معنوی است که میراث معنوی

کتاب صد شکر و پنجم (۱۶۵)
 کتب تالیف ابدال علم
 کتب تالیف ابدال علم
 کتب تالیف ابدال علم
 کتب تالیف ابدال علم
 کتب تالیف ابدال علم

مکتوبات امام ربانی صدها ثانی (روح آن کتاب است که گروه که بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله متبوع، اشخاص جامع اکالات مثل مثل اصل است. مکتوب
 66-168-221-243-290-313 یایه حاکم یک کشور مثل محمود خزومی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قوت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد
 تعجب آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاضت و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت سید
 طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی زسمن و بعد مراد که این
 بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت سید لازم کردن و از به امتیاب نهد که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب
 ساک است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشمول شدن بار بار الله که کسین خاطر آنکه ذکر الله فرض من قبل کل
 فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سر کله سر قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این منبر ان، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام
 کالات زیاد دارد و تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تعلی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نرود الله تعالی بارگاه تمام جاب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه
 ، صوفیه، فقا و متابعت ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بید انخاص صورت کیر و تعارف در بر بزرگان نسبت بهین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این
 حضور تشبیه است این حضور را حضور بی صیب بیکونه غیر حضور بی نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد
 ز مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه فنا و تاملک جذب و تجلیات به عورات سیده و مراد از آن بهین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از
 پشهر طریقت بهت کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث رح
 لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث بیکونه فوق دیگر نیامت اشاره به مکتوب (66-168-221-243-290-313) میباشد.

66-168-221-237-243-290-313 میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه داکرین او ایامه، اید و در قرض علقه داکرین حر سلطان نظیر این مکتوبات خود را بشد که در کدام را در این است برای
مومنین و مسلمان که در خیرت عقیده اند که خیرت ستر است جذب، و در قرض آن به تمام اطلاق دارد و پند و موعظه است با او ایامه، بهتر از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کننده و سینه و قلب انوار
و روح سرخشی اشفاقان فیض انوار که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و در قرض علقه را عمل شیطانی میگویند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است، اید (ج)

99 اسم مشهور در یک نام اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبوح الله، تسبیح الله و در ایشان از الله طلب خویش را بنموده رابع به این لازم است یک مثال اول شد عالمان شیر
دل را که از چه پوست بز ساخته میشود که عمل شیطانی است و خدا در این و خدا در زمان به صدای آن جذب و در قرض می نماند آن را عمل شیطانی میگوید و در حقیقت از خیرت عقیده سکر است و اهل پاک
داکرین را شیطانی میگویند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی اید خبر ندارد مثال عقل دیگر مومنی و در شخص که بگوید که حق و حجت دارد و عاقل و متروپه بلای این مشق حجت را در که در دنیا نماند و هر
عالم که در خیرت مثل نباشد مثال باطل است و مثال عقل دیگر که یک کلام را چند عالم که در شریعتی خوردن - عالم اول غذا را ناپسندیده میگوید مخ است و عالم دوم غذا را ناپسندیده میگوید شیرین است و عالم
سوم غذا را ناپسندیده میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کافرا ناپسندیده میگوید صحیح است - در عالم دیگر که به از داکرین پی برده و در خیرت مثل نیست و در خیرت دارد و بنده نظر نشان باطل و باطل است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عبادت است غیر شریعت عبادت ایا و نذرت است.

خداوند آن که عالم که چشمه زنده بود و در خودشان هم مرده میماند همین عالمان بی عمل از خارج حیات بینند همین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت است و آن نم و در است بگذرد مومنی عمل و در است
و در آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را در یک تحلیس هم تحلیس مگر قتل و قتل بنده در عمل 40 سال - میلیون دانش را نشد نمونده ناموس می شد او کاست آید که کدام ملک به فروش رسانیده چه شده
باید جلد و بشد و حقیقت این عمل نداشت - اسلام نبود بلکه نداشت - پیوسته نداشت است پیوسته نداشت و مومنی اسلام داشته و مشهور به اخوان المسلمین بود و حقیقت اخوان المسلمین بود و در حق شریعت دین و
نذرت و آن شخص میگوید که در آن حد قوی توفیق از آن سلب شده از آن عالم و ناخبری قید او قبول میخواند تفرقه از اول غفلت است مرکز در حقیقت - غفلت مع نشد تفرقه نداشت است و عتاب بر تر از
تفرقه نیست تفرقه حقیقتی و عقیده عملی همین است و آینه هر یک نظر نقل و مقال به هم اصلاح نیست و نیم اهلان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نماند و مقال - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت نمائی به
ذیله بهی جاسوس انگلیس از بین برده آن که در گناه خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنده که شهادت ملک با صبر دارد و نظر ندارد و درین جمهور آن شخص که خارج، ایش از آن مرجع توبه
میکنند از آن خبر باشد، مثل محمود فتوی سواد قوم نه مکتبی است نام نهاد اسلام مافوق که موجب همان حضرت محمد مصطفی هم نبی بود مومنی است - شریعت تعلق دارد و در خیرت دینی و ایلات تعلق دارد که در آن عالم
نام نهاد و مکتوبات فوق ساد و شیرترین عالمان بی عمل و همین اشخاص ولایت دارد که کتاب (48.33.53) این اعداد را ثبت کرده - به عاقل یک دلیل پس است ما به اهل عالم تمام قرآن نغمه شده به هم کم
است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و عاقد حقیقت جاهلی و جاهلی دعوی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع و غیر دارد
قانون اساسی، قانون و مکرر اساسی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق بشر زمان باشد همچنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای و در شخص صلاح کردم هر دو بی وفا بودند

ابابک صحیح کرم یک سید و فادار بود یک هم خشت است و زن هم خشت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو مع فدا و آخر زمان است مثال اول در ایوب بی بی سی فدا و پیشه اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانستان به در تهاذ نمیی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیلون دالر امر بچلی جریر کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان مبارانی میمانند و این گل شان دشمنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پا چکی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیما بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمان مثل زهر مثل است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام اوامر میدهند و حقیقت اسلام و کفر نشد یک که از هر دو ضدین در یک جامع نشیند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت و ادون است

کتابت ام پانچواست یعنی در آن کتاب است که هر کوه که بنیاد اوینا به قول باشد این کتابت های است مسو قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل مثل است. کتابت های 163-276-289
بید ماکر یک کتاب به اساس کتابت فرمان صادر نکرده است. اسلام باشد زیرا که کفر خوار و اهل شان و اهل حقیقت و سعادت در جهان خلق واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن اسلام دین اسلام میباشد و ازین برهان رسوم کفری میباشد. بیکه با هم انیاء و اوینا و الله قابل و عینه و در او از جود است سلبه صاحب سید سید نظر کتابت عام یعنی اهل کفر خود را ستایند و بگوید که کتابت های 163-274-
186-259 اولیات به اشخاص به حق ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر سبزند هر نوع دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت های 54-
255-186 او کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار بدترین و حق تعالی که کتابتند در تمام فرمان صادر نموده اند اول علم شریعت اشخاص دست است و دوم عقاب اسرار علم طریقت است و آن اسرار تمویل و مداراتین به غیر مکر اشخاص غیر بار او و قناده اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرار شان ندانند که در راه راست گمراه نموده و دست بی راه گرفته و اکثر خلق را میران نمودن و گمراه کردن است و سناذ کفر و دین نشیند و خیال اهل هم طالب است و بجز قول است کتابت های 276-289-266 اعلان بی بی سی فدا و پیشه یک زن که تهاذ بود شخص صحیح کرم آن دو شخص فدا و فدا نمودند اما یک صحیح کرم آن یک فدا و در آید دست نمود خوار است حالا فو ققت میکند.

کتابت های 80-33-53-48. کتابت 195 سوزین حکومت بید را در شریعت را بر پیش کیم و تارتی و کابانی نصب نموده و اهل اسلام بید کوراسی و ترس نباشد مانند افسوس و زنان پادشاه حاضر در بران و امیران قوم و وقت حاضر و حقوق بید که در ده ساله و دشمن اهل مذنب نظر نمیدهند. بر دین و امیران برنگان علامت است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالین از شرانمی شوند.
برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم تمهید به هم کم است

چکی بر شان که چکی دولت را محکم گرفته و بنویسند آزار دست بد بند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر ندارند به سوئاست و بیاد آخرت بگردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان بیک آواز بگویند که خارجی نماز مالک پاک خارج نموده مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته ننهادند صلح بید با زبان میمانند که آزادی بیان و حقوق زن ازین زود که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که هر نوع کتار شان مرده است و همان زمان غاصبن سینه که سیلونا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال دیگر شاهان الله عیان نمازی که از طرف اشخاص بی عمل و چکی پرست از حکومت

گذر رفت و در بین مسلمانان تفرقه اندازی نمود و حکومت اش را مستول دادند و بعد از آن نگرگشایی صورت گرفت و در طول 40 سال به میلنا شخص بی گناه را به شهادت رسانیدند و خیر حق را به حق مترتب دیدن و آن اشخاص نذوق است و چکی پرست و دنیا پرست بودند و چکی پرست شدند و حق را قبول ندادند و بناظر نیم متر چکی شریعت محبوب محمد صطفی (ص) را قبول ندادند و حالیکه چکی حقیقی در آخرت بزرگترین مبرفور می باشد که درازی آن پنجاه سال راه است که بالای شان رسول (ص) نشسته دست راست شان آدم (ع) دست چپ شان ابراهیم (ع) می باشد اندازه باندازه و کرسی های اولیاء احد بلندی شش ماوراء باشد و موسنان کرسی های شان خشت دروزن باشد بشرط که سمت صید و شت باشد یعنی صید و اهل سنت اجابت باشد آن سند و کتاب اینس اولیائین ص 75 می باشد و مقام اولیاء احد و ولایت در چندین قسم است مکتوب (18-21-216-260-301-302) اشخاص غافلان و نابخبر از دین یله خبر دار شوند پس در اسلام نیست اگر باشد بیرون فرعون و فرودشاد و قدون می باشد و چکی پرست مکتوب (195) یله شریعت به ترقی باشد و در کمزوری اسلام کمزوری صد و صد انوس خاطر مشران و عام مشران و جمهوری وزیران حکومت امیران و بزرگان علاوه است که در وقت حاضر حکومت اختلاف صاید و شنی نماید اهل مذنب اهل نظریه دار و از دین متدس اسلام حقیقی دفاع قایم که روح رحه للعلین از شمار می شوند و حدیث محبوب بیان محمد (ص) گفته اند که من اخی شیطان الا ترسون شیطان الانس اشد من شیطان الجن و محل شیا آقا و آقا املا عثمان من طلب العلم الدنیا و جو کافرو من طلب العلم للجهنم من حق و طلب العلم للعلی فو مسلم.



کرکتوب ہی (255-186-80) ناماگر این ادعاست

کتاب الاکرام مکوش متاوم

بمیززفتح احد حکیم صدر ریافته در بیان آنکه فرقه ناجیه از هفتاد و سه فرقه فرق است بحجّت است و در تکوینش فرق بمشده و مائیناسب ذلک حق سبحان و تعالی بر جاوه شریعت مصلحتی علی صاحبها الصلوة والسلام و الخیرة استقامت از زلفی فرمایده صرحه کاذبان است غیر این همه مسیح و هر فرقه از هفتاد و سه گروه مدعی اتباع شریعت است و جانیم نجات خود عمل جزیب بمالک الدیمیم قریحون بقدر وقت شاست اما وسیله که بر غیر صادق علی بن الصلوات اخفصلها مبین الصلوات است سئلها بتبریز فرقه واحده ناجیه از ان فرق متعدده فرموده است الذین هم علی مالک الصلوة و الخیرة یعنی آن فرقه واحده ناجیه آنا نند که ایسان بر طریقه اند که من بران طریقم و اصحاب من بران طریق اند و ذکر اصحاب با وجود کفایت بذکر صاحب شریعت علی الصلوة و الخیرة دین موطن بر است آن توان بود که تا بدانند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجات منو طبایع طریق ایست و پس چنانکه حق سبحان فرموده من یطعم الریحون فقد اطاع الله پس اطاعت رسول تعین اطاعت حق آمد سبحان و خلاف اطاعت او صکت الله تعالی علیک و علی اوله و سلم حدیث صحت اولیای و تقدس جماعه که اطاعت خدا می را بجز سلطانه خلاف اطاعت رسول تصور کرده اند حق سبحان از حال آنها خبر میدهد و حکم به کفر ایشانان مینماید آنجا که می فرماید من ینذرت ان ینذر مؤابین الله و رسوله و یقولون ان یؤمن ببعضنا و ینکف ببعضنا و ینذرون ان ینذروا

در معرفت
لطف حق تعالی که در این کتاب
موسی خلیل علیه السلام
و ابراهیم خلیل علیه السلام
و یونس علیه السلام
و داوود علیه السلام
و سلیمان علیه السلام
و عیسی علیه السلام
و محمد صلی الله علیه و آله
و ائمه اطهار علیهم السلام
و صلوات الله علیهم
و علی آبائهم و آلهم
و صحبهم و اصحابهم
و تابعینهم
و انصارهم
و من تبعهم
و من یطعم الریحون
فقد اطاع الله
یعنی آن فرقه واحده
ناجیه است
و کفر ایشانان
مینماید
آنجا که می فرماید
من ینذرت ان ینذر
مؤابین الله و رسوله
و یقولون ان یؤمن
ببعضنا و ینکف
ببعضنا و ینذرون
ان ینذروا

مع هر یک است قبول اندر سره در حق نجات شود اینها ایشان است ۱۲

باین ذلک سبباً اذ کلک هم اکثر ذن حقا پس در سخن فیله دعوی اتباع آن سرور
 نمودن علیه الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم
 اجمعین دعوی باطل است بدان آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه
 الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بون آنهم که علی شقی
 الا انهم هم هم الکا ذنبون مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که ملتزم اتباع اصحاب
 آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی انهم هم
 همهم الغزوة الشاجیه چه طاعمان اصحاب غیر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
 خود از اتباع ایشان محروم اند کاشمیت و انوار و معتزله خود مذمت محاربت دارند و اصل
 بن عطامیس ایشان از ملامت امام حسن بصری است که با ثبات و شسطه میان ایمان
 و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذ کل عنا اهل هذا القبایل سائر الذری العنیه
 و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن برسول الله
 من کفر بربنا اصحابه با چه نبش اینها منجر نبش صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه
 و تعالی این حدیث اعتقاد و الشوری و ایضا شریح که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است
 بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود
 و این نقل مخصوص ببعین ذن ببعین نیست بل همهم فی تعدله و الصدیق و التسلیم
 سوائه پس طعن ایشان آئی و احدی کان منهم مسلم طعن در دین است و العیب که
 بالله سبحانه و تبارک و تعالی و اگر طاعمان بگویند که اهرم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع
 اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع استغنی استایم و انغیلا فی
 مذاهبهم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتے سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما و انما القوم اهل اهل حقیقتهم ۱۲

باین ذلک سبباً اذ کلک هم اکثر ذن حقا پس در سخن فیله دعوی اتباع آن سرور نمودن علیه الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بدان آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بون آنهم که علی شقی الا انهم هم هم الکا ذنبون مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که ملتزم اتباع اصحاب آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی انهم هم همهم الغزوة الشاجیه چه طاعمان اصحاب غیر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات خود از اتباع ایشان محروم اند کاشمیت و انوار و معتزله خود مذمت محاربت دارند و اصل بن عطامیس ایشان از ملامت امام حسن بصری است که با ثبات و شسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذ کل عنا اهل هذا القبایل سائر الذری العنیه و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن برسول الله من کفر بربنا اصحابه با چه نبش اینها منجر نبش صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه و تعالی این حدیث اعتقاد و الشوری و ایضا شریح که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود و این نقل مخصوص ببعین ذن ببعین نیست بل همهم فی تعدله و الصدیق و التسلیم سوائه پس طعن ایشان آئی و احدی کان منهم مسلم طعن در دین است و العیب که بالله سبحانه و تبارک و تعالی و اگر طاعمان بگویند که اهرم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع استغنی استایم و انغیلا فی مذاهبهم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتے سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مشایخ و توقیر و تعظیم خلفاء
 ائمه فضیلتان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتداء ائمه ایشان را دانسته
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان
 محض افترا است بلکه آن انکار نمی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح هر قول
 و افعال ایشان را و احتمال تقییه را در ماده اسب امده راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح
 هرگز تجویز نمی کند کاسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت تبخیر خلفاء ائمه را حتی سان سلطان
 و از مرد اطهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از ادوات اسلام این قسم
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم نبوتی و چه نوع خدای
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد آمد مجوز باشد تعظیم و توقیری که
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا آنها ایشان را
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست
 تر تقییه را آنجا راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله ینصیب من یشاء من الناس کفار ینکفون
 که محمد از حق آنچه موافق اوست اظهار کند و آنچه مخالف اوست اظهار نمی کند و می پوشد
 و مقررست که نبی را بر خطا مقرر دشمنی با ین نیست و الا خلفه و شریعت او پدایمی شود پس
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظر نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
 متصور بود و از زوال محفوظ ظاهر بر اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم
 که متابعت جمیع اصحاب و اوصول دین لازم است و هرگز در احوال اختلافی ندارند اگر اختلاف
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چنانچه

منه تقییه تبخیر
 امکان در آن
 من مخالفت تبخیر
 کجاست

تکلیف
 در آنجا

تکلیف بر آن است
 که در آنجا
 در آنجا

مکتوب و شاد و ششم

مؤلف: سید احمد رضا خان کابلی صدر ایقده و ترجمان حضرت مولانا مفتی و ائیتنا اب ازجت و بیان

تعمیر و تصحیح
مکتوب و شاد و ششم
مکتوب و شاد و ششم
مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مکتوب و شاد و ششم
مکتوب و شاد و ششم
مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مکتوب و شاد و ششم
مکتوب و شاد و ششم
مکتوب و شاد و ششم

اکبر بخت ضلالت است که از حضرت حق سبحانه و تعالی تمشیح و نزاری و انتجاب و انتقبت
 و قول و انکسار و زنجیر و نهار است که مینماید که هر چه درین محدث شده است و توشیح گشت که در زمان پیش
 و خلفا و اشدین او بر وجه علی بن ابی طالب علیه السلام که در میان چینه و روی علی بن ابی طالب بود
 این مکتوب است با اینکه که با رسته اند که در زمان آن محدث نگرداند و در وقت آن بنام
 حکما و بخت است سید احمد رضا خان کابلی که در کتاب «المکتوب و شاد و ششم» که در مقدمه آنکه بخت بر
 و در وقت است چینه و سینه خندان علی بن ابی طالب که در زمان آنسر و خلفا بر اشدین
 علی بن ابی طالب علیه السلام که در کتاب «المکتوب و شاد و ششم» که در مقدمه آنکه بخت بر
 آنکه راضی است باشد این فیه و در سینه و در زمان آنسر و خلفا بر اشدین
 و که در وقت است می نماید که در زمان آنسر و خلفا بر اشدین
 سینه فردا که در وقت است می نماید که در زمان آنسر و خلفا بر اشدین
 با چینه و معلوت که با که با بخت و شاد و ششم که در زمان آنسر و خلفا بر اشدین
 و اشدین آنسر و خلفا بر اشدین که در زمان آنسر و خلفا بر اشدین
 که در وقت است می نماید که در زمان آنسر و خلفا بر اشدین
 الهدی هدایتی که در زمان آنسر و خلفا بر اشدین
 که در وقت است می نماید که در زمان آنسر و خلفا بر اشدین
 که در وقت است می نماید که در زمان آنسر و خلفا بر اشدین

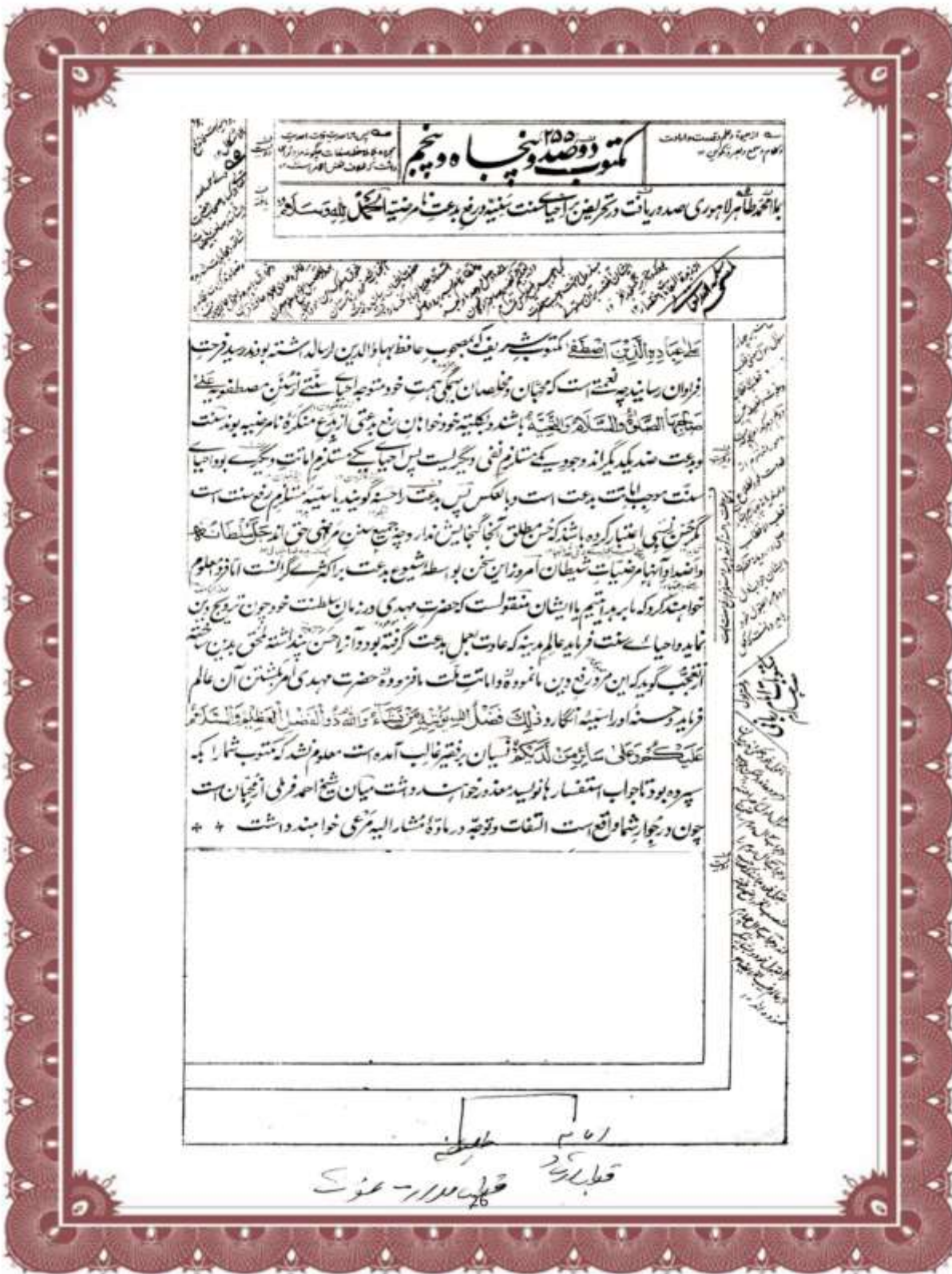
مکتوب و شاد و ششم
مکتوب و شاد و ششم
مکتوب و شاد و ششم
مکتوب و شاد و ششم

والمعنى

٤٢

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكِ
مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوصِ كَأَمْثَلِ أَمْرِ نَزَلَتْ فَتَشْتَرِي وَأَيُّ أَوْلَى
الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةِ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمْرَةَ مُتَابِعَةَ الصُّلْطَنَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّبُّ وَالنَّبِيُّ

لما طمعت به قلوبهم
ابعدت قالوا من قال
من قال قال الله تعالى
والله اعلم بالصواب
الاعتماد على ما في كتابه



مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال ارجح آن کتاب است که حرکات و کلمات باشد این مکتوبات برای استسلاسه است. اشخاص جامع کلمات مثل مثل است.

کتاب 267-268-266 ایله به اساس مکتوب باقریه که مذکور است استسلاسه میکند به کفر.

ایله درین مورد عادل مثل محمودی نژادی باشد که درین مورد بلای یک و نیم متر جان خودش شریعت را تطبیق نیکه چهره بلای محکمت شریعت را تطبیق نیکه پذیران، قاضیان، کاتبان، و امثالین، مامورین که درین راسته باشند می معلوم میشوند و درین حدس اسلام به سلطان درین مکتوب یک قبضه کتبه و از یک قبضه کم کردن حکم ترشیدن را تارو که در غیر ترشیدن ریش بود آمدن سین خاستان و عاجزان و مشاء و توفیق کاه و میانه و مشابست به یهود نصارا و قانون اممیس علی کردن است و آن علایم و دست با اممیس و علی نمودن خلاف شریعت و دشمن به شریعت موجب همان محمد صغنی اص است اگر شایه شریعت به غیر از ریش قاطبه ترشیدن ریش در شریعت منع است.

ایله 124000 پنجم راضت نایم و برای ترشیدن ریش آسان آرزو نداریم و روی مبارک محمد رسول الله ص بر حرکس کران باشد اعلان بیلد ریش ترشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، قاجر و خودشان مرود و کتله شدن هم مرود است و نیکه از چهار امام مآجب و این باره سوال شد یک به دیگر نظر بستره اوند.

به طور مثال از چهار امام مآجب سوال شد درین مکتوب فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 یا سب ریش را ترشیده به این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پنجم از یک قبضه 4 انگشت کم کرد و این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داد سنت است چون من است محمد مصطفی ص استم آن نزد کار ریش بیلد من چه بیلد ترشتم و به همین دلیل سنت است. امام اعظم ریح انگشت دست را نشان داد از امام اعظم پرسید و دلیل چیست گفتند اگر یکی از این انگشتان کم باشد دست عمل معلوم میشود یا سب چه بکامل باشد به همین دلیل گفتند که اگر ریش را ترشیم چه می شود.

چنانچه یا سب زلف یا دست معلوم میشود مرد به ریش و عقیده امانت بگوید که در حرکات که توبه فی دین است آن را فوراً انجام دیند و حرکات که در آن عذاب فی دین است به آن عمل نکند و عقیده باطل خوارج بی منق و عزت دیگر سلطان درانی نماند اگر به این نسبت عمل نماند دست به دست آید و وقت شان تیر شود.

از طرف حاجی محمد جان قوم احمدزی موافق به زبان و مصرع حاضر

به عاقلان یک دلیل پس است به جا علان اگر قرآن را نعمت کنی بازم کم است.

کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا آید او باید اولی قابل باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است
 فی سبکی غازی مرویدان مولوی و علی بن مطلق غلام حضرت غلام (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته. به تعداد (944) تقریر بر سبکی و اصل 32
 بی بی سبکی میباشد.

پنجم بر علم سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پاکیزه دارد. و در ادبی ران پاکیزه است (از کتاب کفر) ضریح راجع مترب چون ندین یعنی لیکه آت آخرت توبه اش قبول نشود.
 ضرورت این را قضا نکند شدن کافر است.

ششمین دو ماده است که تعداد زیاد است و جواب بید گفت که گوشت که گوشتی زیاد است ماد هر که زود کم است و آیین زیاد است ماطلاکم. و عاذه: زیاد است ما ساجد کم. عام سخنان زیاد است اما خاص اخاص
 انیا کم است. عام مسلمین زیاد است اما خاص اولیا الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خورج جزینان و مظلومان یعنی است. و کسانیکه خورج را در آغوشان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود
 ساخته با معانی هم 600000 یا سرانی سرود سلمان کرده و همین مردان از خیر هم بر ترستند عذاب الهی در چشم آنها نماند.

سودا قوم نه مظهر قوم و مغان قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خورج را در آغوشان آورده.
 به تعداد بیست و هفت است فی الله است سلیمان مرکن است به کسانیکه پشت پرده خورج کار میکنند.

کتابت علم بانی باصل 127 و ارج 103 ارج شرح و توفت طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خورج و اتماس نبات یانه. سودا قوم کمی
 است که نه مظهر قوم است.

لیکه از یک پنجم بر کار کند از نام پنجم بران اکار کردن است و بجز زن سلمان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله اکار کردن از نام اولیا. اکار است و زن سلمان بالای شان طلاق است جل و
 اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد. نروود فرعون است.

الساکن من الحق سلطان الاخرسون، سلطان الانس اشد من الشيطان ابن و عمل شایسته آقا و آقا المصطفى

اگر شخصی کمی جوید است.
 غازی مرویدان مولوی غلام حضرت غلام در سبکی کت (32) بی بی کلا تقریر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه و باصل را ثابت نموده و بچکن غازی مرویدان مولوی ضیا. الله ارج ۱۹. مورد
 الفقه و دست تقریر نموده (72) کرده و جسی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله هذا السلام از قوم احمدی سید خوب کت اگر به نصیت ماعل کند.
 بازان نیک که وقت از وقت بگذرد بازان وقت افسوس ارزش ندارد.
 لیکه این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است سلام بر آناه.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بر کلمه تمام ارجاع گفته قلوبا گفت بیخ قلم آواز داد یک گروه دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاضل کافر است سوم گروه دین گفت که نیتی به قلب گفت سستی آن را و حالات حرکت مسلمان سیمید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته استی و در حالت مرگ بی ایمن میروید هم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش را نسبت که با مردم گروه سنی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از منافق میگویند. مرناقی در اقرار کافر میکنند و دین شیرین و به قلب تعریف میباشند اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میدانند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریف و اله عظیم و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکرین و منافقین و کفایین ارجاع با صفتی از ارجاع با خوشحال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برام جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا برای نشان و او و مسنوت آخرت را هم که گذارم را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عارده شیطان در آید و اخیل شود و آن حالت از پیش در دنیا و اخیل شده ظاهر آنکه برای سازود و آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع با سنگر در پیش نماند شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود در پیش قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قبول کرد 3- آواز در پیش بر اوستی را قبول و ارشاد (4) از در پیش شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول و ارشاد (6) آواز در پیش ترک سلامت را قبول و ارشاد 70 آواز در پیش ترک حاجت قبول و ارشاد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول و ارشاد (9) آواز در پیش و خلعت قبول و ارشاد (10) آواز در پیش و خود سپندان قبول و ارشاد (11) آواز شیطان قبول و ارشاد (12) آواز در پیش از عرض دنیا قبول و ارشاد (13) احد و یاکاری قبول و ارشاد (14) آواز شیطان کبره نعمت قبول و ارشاد (15) آواز در پیش خلق در میان مسلمانا قبول و ارشاد (16) آواز در پیش نیست کردن مسلمان قبول و ارشاد (17) آواز شیطان شرک و به عت قبول و ارشاد (18) آواز در پیش کفر صلیه قبول و ارشاد (19) آواز در پیش حق اهل قبول و ارشاد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول و ارشاد (21) آواز در پیش افعال به گروه قبول و ارشاد (22) آواز در پیش صلیه اهل قبول و ارشاد (23) آواز شیطان و به نظری قبول و ارشاد (24) آواز شیطان و به دینی قبول و ارشاد (25) آواز در پیش منع شیطان قبول و ارشاد (26) آواز در پیش برادر متبول و دشمن و ارشاد این دنیا استخوان است چنگ خاتم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و بریلن الوصلین حضرت مطلق با جود رسد علیه منکر کتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم نماند و آن شخص که از دست سستی نماند آن شخص از فرایض محروم نماند و حرکتی که از فرض سستی نماند آن شخص از معرفت محروم نماند حرکت خود را ماقبل میدانند برکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآه وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشانه و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شناخت حرام است و در سنت حجت و اراد، علایم حجت، آخرت است. و حر مقلد ضروری است و حر شخص در نفس و شیطان از نظیر و عداوت جان خود را نگه دارد اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که چیت است بیخ شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکت خود را محسوس است آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نماند است فهم گشت کرده و الله تعالی در فهم خلوقات پیدا کرده اول پاکیک

به آن من عمل داده اگر از شوست پاک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست داده و از من عملی نگاه کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان عمل و شوست مردود داده و کدام انسان که شوست آن شخص به عتب غالب باشد آن شخص را از جگر به تراست و کدام شخص که مسلمان عمل آن به شوست غالب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خوارج و پیروان قدیمه، جبر علیه غیر 39 فرق است روایتش و پیروان شیعیان، جنسی و غیره 33 فرق است. فرق بی از گفته خوب مصطفی (ص) اول با حضرت ابوبکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روایتش به آن اندازه گشتن است که بود و تعداد به اندازه گشتن نیستند سوم با حضرت عثمان غنی (رض) چهارم حضرت علی شیر خدا به خلافت تین گردیده بودند اما خوارج به مقابل حکومت اسلامی شان مخالفت نموده و به آن اندازه ظلم کردند که فرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندامانیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رحمتی صادر شده که تارین از جهت ضرورت دین است از ضرورت دین انکار کردن کفر است و فرق بی گشتن نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهی است از طرف بنام بر صحران کفر به خاطر مسلمان تین شده و از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خوارج توبه شده و معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملائکه توبه شده و زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده اند الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. و نام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کائنات مسلمان و دین مقدس اسلام با حقیقت مبدین به هر مسند حق دین مقدس اسلام خواست بی امانت است که منافق و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسند است یکتیم و باطل پرست باید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما هب در مقال 72 فرق کرده خوارج روایتش، شیعیان و غیره یک منظره رسمی در مسجد کعبه مشرکانه به حضور داشت اینست علی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ای روان هستند در غیر آن کتاب الفرق بین فرق و همچنین ما هب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہب است که گفته توبه کنید و راه منافقین را رها کنید.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوشه است که در میان دو گوشه شیر دارد از آن مرد و طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او مل جلعلان باشد و چندین اعلام منافقین به حرم و حوس مشمول است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و حوسم از الله (ج) به غیره دیگر شخص ترس ندارد و منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و حوسم یکی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود و حوسم در غفلت یک تن خوش میباشد و منافق مجلس خود را حوسم تنم کرده و در اصل از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تدریس برادر یکی حکم میکند و از بد منی میکند و در این اصلاح به خواهد منافق در جای خود بخاطر فقره و غنا پیدا میکند مخلوق از یکی به طرف دیگری حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر رفیق از یکی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند میگم الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاد به سنت است منافق بخاطر اینکه منافق میگوید که به خاطر مسلمان کبر باطن کنار است و نام نهاد مسلمان خوارج و پیروان قرآن را ترحم میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل یک که کرده و کراهی فرق یا سید باطل به تک بلکه و ظلم با حق کرده و حق را با حق گفته مرتد اند به دلایل باطل، با حق را با حق گویند و با حق را با حق ثبت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عباد باطل پرست عبد الوهب ثوری و خواجه غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقا نام نشان اسلام و ایمان است و حقیقت اسلام و ایمان نیست به شکل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیمسار و دیگر برای مسلمان جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین خواجه و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ زنده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که زنت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد مرس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء مرغ و اولیاء الله در قبر زنده است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و نذر دست مرو زرافت بسته شود از زمان بالای سینه بخاطر کینه غیر حرمه و انداره کرده مرتضیٰ لعلین مرود زن حرمه ایشان است است مرود جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیست کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین عبادت است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارد میست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه رمضان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه حرمه فروع احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و بار اول و در اخیر دو خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز و طعام و این آن عمل مسالمین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه مسالمین به مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد طعام به کمک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و غلذست سر روز همان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در اسطلاب حردان جایز و تمسین کردن آن به دست شلالت و کمرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره مسالمین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات حق است و منکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم منکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه به تیمسار است خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کتله کشیده میشود و در جات بلا و او میزند خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره الفتح بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سبب عمل در لعلین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا منکر شدن کافر است خیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشعری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نماند است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلیٰ نگین دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.

1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل، جبریه، قدره، کفر، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است.
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. (والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان میروند و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. (و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گشتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقشبندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطانی میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقشبندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبندین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

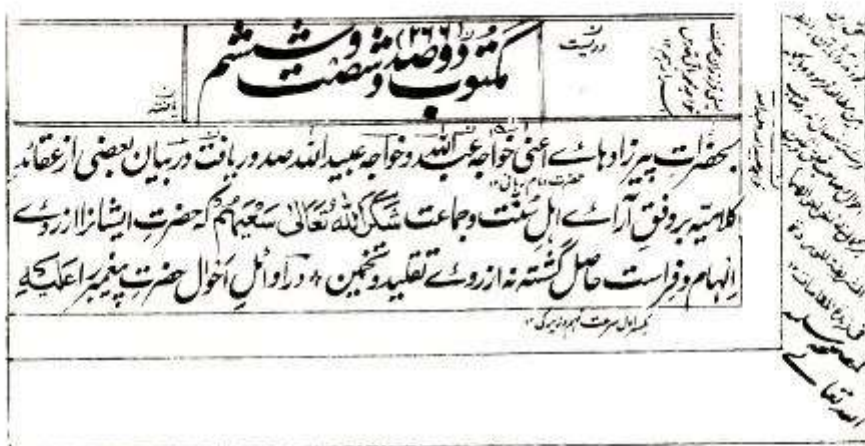
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

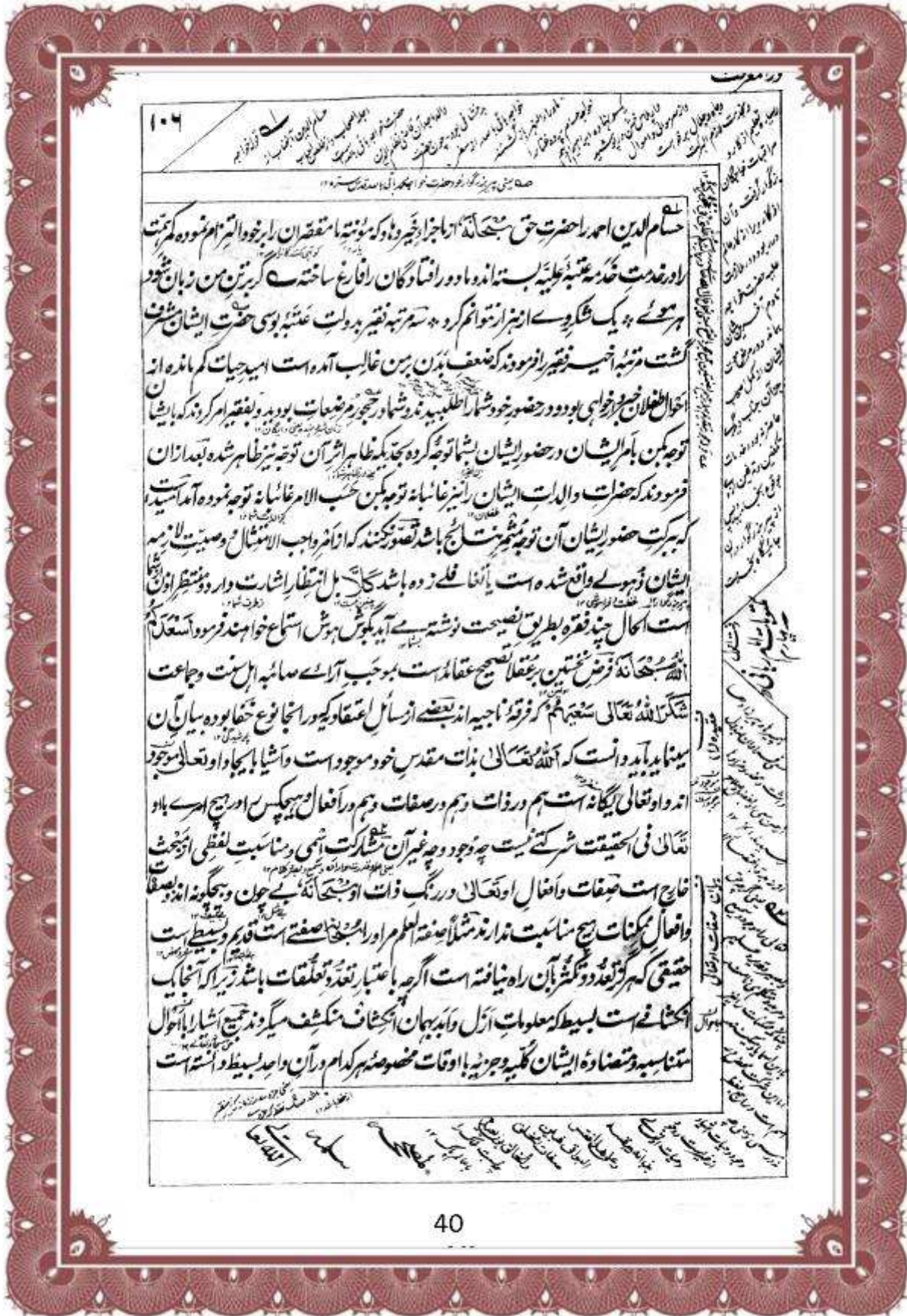
حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



وَكَلَّمَ آلَ الْمَسْكُوتِ وَالْمَسْكُوتِاتِ نَجَابٌ ویده بودند که میفرمایند تو از مجتهدان علم کلامی و این واقعه را
 بحضرت خوانده نمودند که زاننده بود نماز آن روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز
 عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیر
 و یکو پیش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما صوفیه بصنالت رفته اند و در بیان لطیف
 از احکام فقوئیه که بصلوته متعلق اند و در بیان کمال طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متتابعیت
 سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و طایفه ایشان از کمال شکر و شکر
 سرت پسته و زولان غصیه و زولان غصیه بعد الحیل و الصلو و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او
 اگر از معنی آن که این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زگوار شام است و درین طریق سبب الف
 بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج الهما
 فی البدایه ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصده خدمت ایشان
 یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این
 اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کعبه
 و سبب کفیهما که طفیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریف شان کم
 دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و معارف آن که برین فقیر بخشاوند و او تحقیق
 آن اطلاع ندانند و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقدا و سبب این معارف
 است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن
 و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است
 بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر
 رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد
 از تصدیقات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی با خود چه از ظاهر نماید اما معارف آگاه خود چه

و این واقعه را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیر و یکو پیش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما صوفیه بصنالت رفته اند و در بیان لطیف از احکام فقوئیه که بصلوته متعلق اند و در بیان کمال طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متتابعیت سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و طایفه ایشان از کمال شکر و شکر سرت پسته و زولان غصیه و زولان غصیه بعد الحیل و الصلو و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او اگر از معنی آن که این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زگوار شام است و درین طریق سبب الف بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج الهما فی البدایه ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصده خدمت ایشان یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کعبه و سبب کفیهما که طفیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریف شان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و معارف آن که برین فقیر بخشاوند و او تحقیق آن اطلاع ندانند و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقدا و سبب این معارف است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد از تصدیقات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی با خود چه از ظاهر نماید اما معارف آگاه خود چه

و این واقعه را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیر و یکو پیش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما صوفیه بصنالت رفته اند و در بیان لطیف از احکام فقوئیه که بصلوته متعلق اند و در بیان کمال طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متتابعیت سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و طایفه ایشان از کمال شکر و شکر سرت پسته و زولان غصیه و زولان غصیه بعد الحیل و الصلو و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او اگر از معنی آن که این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زگوار شام است و درین طریق سبب الف بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج الهما فی البدایه ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصده خدمت ایشان یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کعبه و سبب کفیهما که طفیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریف شان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و معارف آن که برین فقیر بخشاوند و او تحقیق آن اطلاع ندانند و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقدا و سبب این معارف است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد از تصدیقات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی با خود چه از ظاهر نماید اما معارف آگاه خود چه



۱۰۶

صحة من يرى في روحه نور كروحيات المؤمنين الله سبحانه وتعالى

حسام الدین احمد راجع حضرت حق سبحانه و تعالیٰ از اجزاء دیگر و یاد که مؤتمه ما معتقدان را بر خود التزم نموده که کتبت
 را در خدمت خدایه عتیبه بطیبه استمندان و ما دور افتاد و گمان را فارغ ساخته که برترین من زبان خود
 هر محضی به یک شکار و کس ازین آرزو نموده که به سه مرتبه فقیر بر دولت عتیبه بوسی حضرت ایشان شریف
 گشت مرتبه انجیم فقیر را فرمود که ضعف بدن بر من غالب آمده است امید حیات کم مانده از
 آنحال طفلان فرزند خردی بود و در حضور خود شمار اطفال کلبه نمود و شهادت خود به منایت بود و به فقیر امر کرد که بایشان
 توجه کنی بامر ایشان در حضور ایشان بشما توجه کرده یک خط را بر ایشان نوشته بنیز ظاهر شده بعد از آن
 فرمودند که حضرت والدات ایشان را نیز غائبانه توجه کنی حباب الامر غائبانه توجه نموده آمده است
 که برکت حضور ایشان آن توجه بیشتر است نجاش باشد تصور نکنند که از امر واجب الامثال و صدقت لازمه
 ایشان دوری واقع شده است یا آنجا که زود باشد کلیت بل انتظار اشارت وارد و منتظر آن
 است احوال چند فقره بطریق نصیحت نوشته می آید بکوشش هوش استماع خواهند فرمود و استعداد
 آنکه سبحانه و تعالیٰ فرض سختی بر عقل تصحیح عقاید است بوجوب آراء مساویه اهل سنت و جماعت
 شکرت الله تعالیٰ سعیدیم که فرقه ناجیه اند بعضی از مسائل اعتقاد که در اینجا نوع خطا بوده بیان آن
 سینماید آید و آنست که الله تعالیٰ ذات مقدس خود موجود است و اشیا با ایجاد او تعالیٰ موجود
 اند و او تعالیٰ بیگانه است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال هیچکس را و هیچ امری با او
 تعالیٰ فی الحقیقت شرکست نیست چه وجود و چه غیر آن شکر است انمی و مناسبت لفظی آنحضرت
 خارج است صفات و افعال او تعالیٰ در رنگ ذات او سبحانه که بی چون و چگونه اند و صفات
 و افعال ممکنات هیچ مناسبت ندارند مثلاً صفة العلم او را بر صفة الصفة است قیوم و بسیط است
 حقیقی که هرگز تعدد و تکثر بآن راه نیافته است اگر چه باعتبار تعدد تعلقات باشد زیرا که اشیا یک
 یکشانست است بسیط که معلومات ازل و ابدی همان یکشانست منکشف میگردد جمیع اشیا را باحوال
 متناسبه و متضاده ایشان گلبه وجودی با اوقات مخصوصه هر کدام در آن واحد بسیط و استه است

این صفات افعال
 این صفات افعال
 این صفات افعال

چنین معانی که در کتب مذکور است

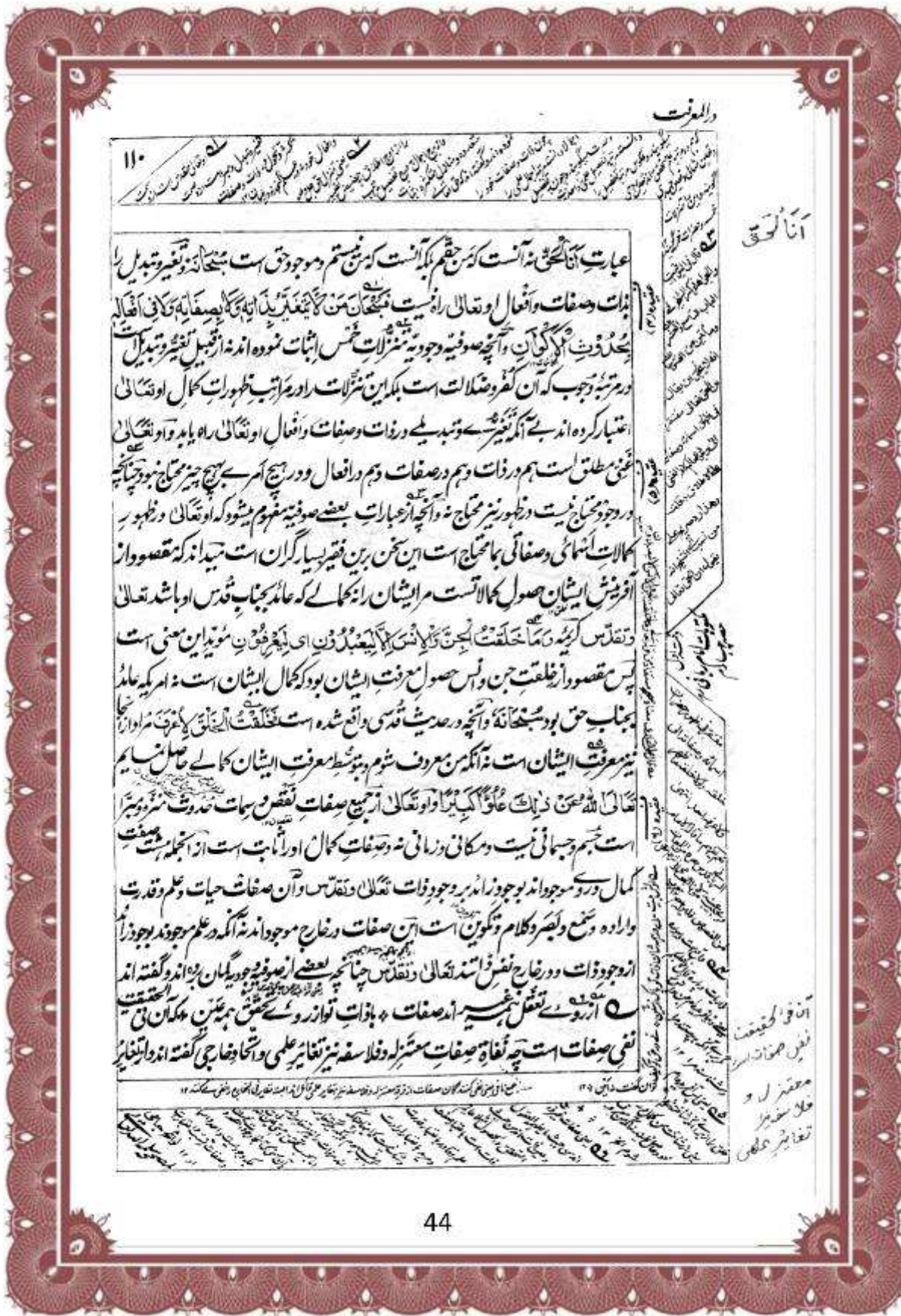
در جهان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم و چنین دانسته است و صبی و جوان دانسته است و پیر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قاعد و مستند دانسته است و مضطرب و خندان دانسته است و گریان و مسکند و زود دانسته است و مسالم و عزیز دانسته است و ذلیل هم در برنج دانسته است و هم در حشرات هم در جنات دانسته است هم در نمل و ذات پس تعد و تعلق نیز در آن مطلق مفقود باشد چنانچه در تعلقات تعد و انات میطلبند و گفته اند ازین معنی خواهد که انات است

بسیار است از ادل الی الابد لا تعدد ذویه اصله اذ لا یجب علیه تعالی انما کان کالتعداد و لا کان کالتعریف و علم او تعالی اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که هیچ معلوماتی تعلق گشته است و آن تعلق نیز مجهول کیفیت است و در رنگ صفتی علم چون و چگونه است استبعاب و این تصور بر اثباتی زایل کردیم و بگوئیم که دوست که شخص در یک وقت کل را با تمام متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در جهان وقت کلمه اهرم و اندوم فعل هم حرف هم ملاتی و اندوم زبانی و هم معرب و اندوم بنی و هم متکون و اندوم غیر متکون و هم منفرد و اندوم غیر منفرد و هم معرفه و اندوم محکمه و هم نهی و اندوم مستقبل و هم امر و اندوم نهی بلکه جائز است که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او ضربات کلمه در یک وقت تحصیل نمی هر گاه در علم ممکن بلکه در دیدن جمع آنها و تصور بود و علم واجب تعالی و الله لکن لا یحکم چرا مستبعد باشد باید دانست که اینجا جز چند صورت جمع ضدین است اما فی تحقیق و در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن دانسته است که وقت وجود او مثلاً بعد از هر ارسال سه حجریست و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هر یک صد سال است فلا تضاد بینهما و لا تضاد

و این معانی که در کتب مذکور است و هم معدوم و چنین دانسته است و صبی و جوان دانسته است و پیر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قاعد و مستند دانسته است و مضطرب و خندان دانسته است و گریان و مسکند و زود دانسته است و مسالم و عزیز دانسته است و ذلیل هم در برنج دانسته است و هم در حشرات هم در جنات دانسته است هم در نمل و ذات پس تعد و تعلق نیز در آن مطلق مفقود باشد چنانچه در تعلقات تعد و انات میطلبند و گفته اند ازین معنی خواهد که انات است بسیار است از ادل الی الابد لا تعدد ذویه اصله اذ لا یجب علیه تعالی انما کان کالتعداد و لا کان کالتعریف و علم او تعالی اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که هیچ معلوماتی تعلق گشته است و آن تعلق نیز مجهول کیفیت است و در رنگ صفتی علم چون و چگونه است استبعاب و این تصور بر اثباتی زایل کردیم و بگوئیم که دوست که شخص در یک وقت کل را با تمام متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در جهان وقت کلمه اهرم و اندوم فعل هم حرف هم ملاتی و اندوم زبانی و هم معرب و اندوم بنی و هم متکون و اندوم غیر متکون و هم منفرد و اندوم غیر منفرد و هم معرفه و اندوم محکمه و هم نهی و اندوم مستقبل و هم امر و اندوم نهی بلکه جائز است که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او ضربات کلمه در یک وقت تحصیل نمی هر گاه در علم ممکن بلکه در دیدن جمع آنها و تصور بود و علم واجب تعالی و الله لکن لا یحکم چرا مستبعد باشد باید دانست که اینجا جز چند صورت جمع ضدین است اما فی تحقیق و در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن دانسته است که وقت وجود او مثلاً بعد از هر ارسال سه حجریست و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هر یک صد سال است فلا تضاد بینهما و لا تضاد

چنین معانی که در کتب مذکور است

و بے چگونگی است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالیٰ که آن را گویند و در آیات و کلمات
 گنجایش نیست و در نظایر ممکنات ظهور کند و در تنگنای صورت معنی چگونگی بخند
 در کتابه گدایان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر بے تجلی ذات تعالیٰ تقدس
 متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالیٰ تقدس انفعال کنیست تا تجلی آنها
 بے تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات ابروات است تعالیٰ و تقدس افعال افعال لطلال صفا
 اوست صبیح آن پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس
 باین کمال نرسد ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر اصل سخن بریم
 او تعالیٰ در هیچ چیز معلوم نمند و هیچ چیز در حال نبوی. اما او تعالیٰ محیط اشیا بود و در مرتبت با ایشان از
 ذات اعظم مرتبتیست که در هر مقام باشد که ایشان بجا قدس از نیست تعالیٰ و آنچه کشف و شهود معلوم کنند
 از آن نیز منزله است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالیٰ جز جمله در حدت نصیب
 نیست ایمان بعیب باید آورد و در هر چه کشف و شهود کرد و تحت لاف نفی باید ساخت
 عقا شکا کس نشود و ام با همین به کاخجا همیشه باو بدست است و امر را به بیت از شوی حضرت
 ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقابلند است به مافکر رسیدن است
 پس ایمان آری که او تعالیٰ محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی حال
 و قریب و معیت او را تعالیٰ ندانیم که صیفت احواله و قریب علمی گفتن از ما و ملات متشابه است
 قابل تبادل آن مرتبه و او تعالیٰ هیچ چیز متشدد نشود و همچنین هیچ چیز با او جانیز متشدد نشود و آنچه از بعضی
 عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهوم میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان ازین کلام
 که مومنین اتحاد است اذ انتم الفجر من الله است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی
 نیماند که الله تعالیٰ ندانیم که ان فقیر خدا متحد شود و خدا کرد و که آن کفر و زندقه است تعالیٰ الله
 سبحان الله تعالیٰ هم الطالیوت علی کثیر او حضرت خواهد ما تقدس بی سیر موند که معنی



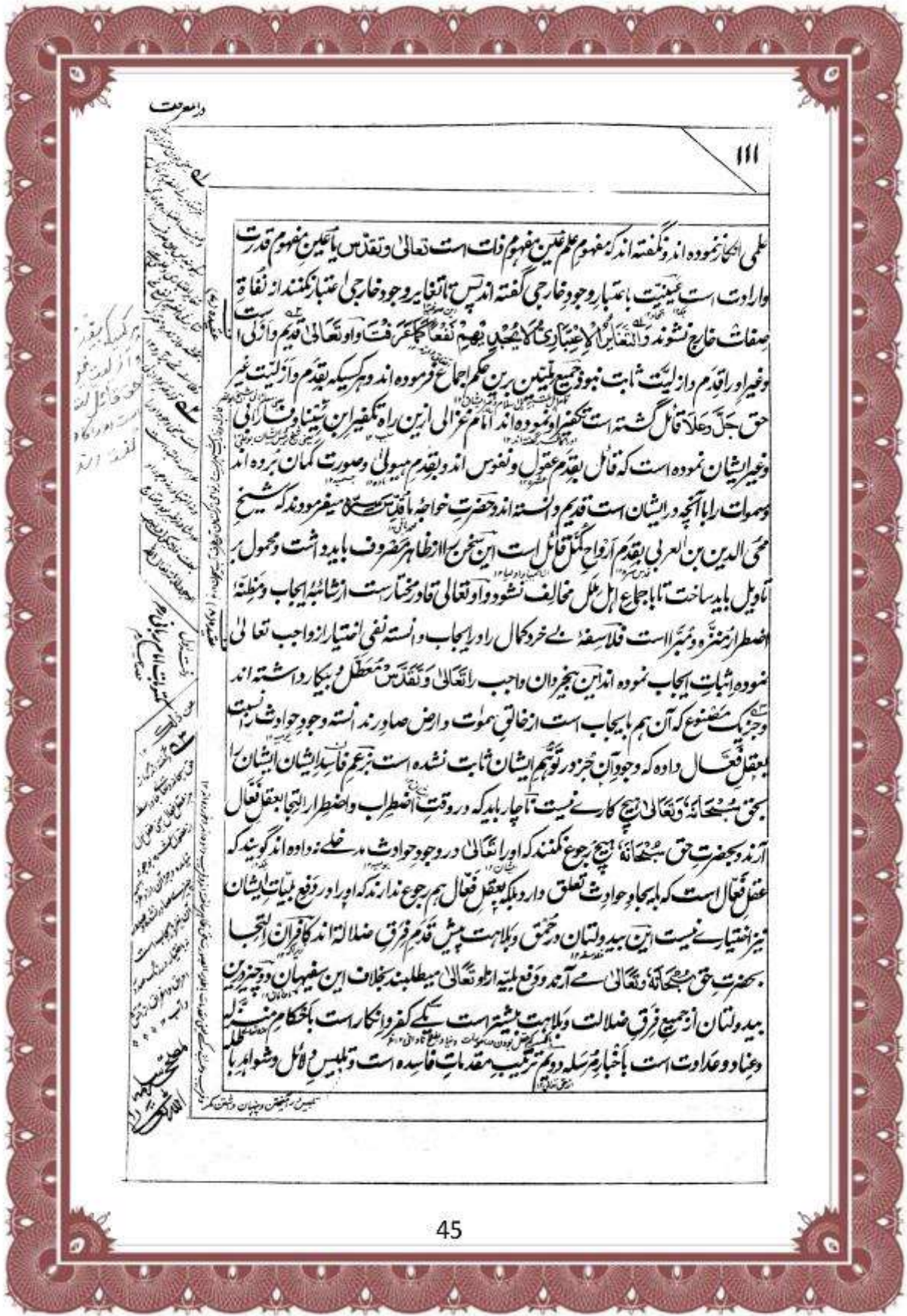
در معرفت

آنا لائق

عبارت این سخن نه آنست که حقیم بلکه آنست که منقسم و موجود حق است بیجان و تغییر و تبدیل را
 اذات و صفات و افعال او تعالی را نه نیست بپنجگان من که آنجا یکی از او که بصفا یا به کمالی افعال
 بخداوند آنکه گویان آنچه صوفیه وجودیه و تنزلات نفس اثبات نموده اند نه از قبیل تغییر و تبدیل
 در مرتبه و وجه که آن کفر و ضلالت است بلکه این تنزلات را در مرتبه مراتب ظهورات کمال او تعالی
 اعتبار کرده اند بلکه آنکه تغییر و تبدیلی در ذات و صفات و افعال او تعالی راه باید و او تعالی
 تعینی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج به وجود نماند
 در وجود محتاج نیست و ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تعالی در ظهور
 کمالات انسانی و صفاتی بما محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از
 آن فریض ایشان حصول کمالات مرایشان را نه کمالی که عالم بجناب قدس او باشد تعالی
 و تقدس که یکبار میفرماید لَمْ يَكُنْ لَكَ لَيْفٌ وَلَا كَيْفٌ وَلَا تَمَلُّكَ أَيُّ شَيْءٍ مِمَّنْ سِوَاهُ إِنَّ مَوْجِدَهُ الْمَعْنَى
 پس مقصود از اذات و صفات جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم
 بجناب حق بود بیجان و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است كَلَّمَكَ اللَّهُ لَيْلًا فَذَكَرَ اللَّهُ إِلَيْكَ مَا كُنْتَ
 تَعْرِفُ معرفت ایشان است نه آنکه من معروف بشوم و بواسطه معرفت ایشان کمال حاصل نام
 تعالی الله یعنی ذرات عالمی که او تعالی از جمیع صفات ناقص سمات خود و شرف و شرف
 است جسم جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از جمله صفات
 کمال در موجودات و وجود زمانه بر وجود ذات ننگان و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت
 و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجودانند که در علم موجود وجود زمانه
 از وجود ذات و در خارج نفسی است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه جویدمان برده اند گفته اند
 اَنْزَلَهُ لِيَتَعَلَّقَ نَفْسِي بِهَيْئَةِ اَهْلِ الصَّفَاتِ هَ هَ بِذَاتِ تَوَازُؤٍ هَ هَ هَيِّئِ جَمْعًا هَ هَ هَ هَ هَ هَ هَ هَ هَ هَ هَ
 نفسی صفات است چه اذات صفات مشترکه و فلا سغه نیز تغییر علمی و آحاد و حاجی گفته اند و این تغییر

در معرفت و افعال او تعالی را نه نیست بپنجگان من که آنجا یکی از او که بصفا یا به کمالی افعال
 بخداوند آنکه گویان آنچه صوفیه وجودیه و تنزلات نفس اثبات نموده اند نه از قبیل تغییر و تبدیل
 در مرتبه و وجه که آن کفر و ضلالت است بلکه این تنزلات را در مرتبه مراتب ظهورات کمال او تعالی
 اعتبار کرده اند بلکه آنکه تغییر و تبدیلی در ذات و صفات و افعال او تعالی راه باید و او تعالی
 تعینی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج به وجود نماند
 در وجود محتاج نیست و ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تعالی در ظهور
 کمالات انسانی و صفاتی بما محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از
 آن فریض ایشان حصول کمالات مرایشان را نه کمالی که عالم بجناب قدس او باشد تعالی
 و تقدس که یکبار میفرماید لَمْ يَكُنْ لَكَ لَيْفٌ وَلَا كَيْفٌ وَلَا تَمَلُّكَ أَيُّ شَيْءٍ مِمَّنْ سِوَاهُ إِنَّ مَوْجِدَهُ الْمَعْنَى
 پس مقصود از اذات و صفات جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم
 بجناب حق بود بیجان و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است كَلَّمَكَ اللَّهُ لَيْلًا فَذَكَرَ اللَّهُ إِلَيْكَ مَا كُنْتَ
 تَعْرِفُ معرفت ایشان است نه آنکه من معروف بشوم و بواسطه معرفت ایشان کمال حاصل نام
 تعالی الله یعنی ذرات عالمی که او تعالی از جمیع صفات ناقص سمات خود و شرف و شرف
 است جسم جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از جمله صفات
 کمال در موجودات و وجود زمانه بر وجود ذات ننگان و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت
 و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجودانند که در علم موجود وجود زمانه
 از وجود ذات و در خارج نفسی است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه جویدمان برده اند گفته اند
 اَنْزَلَهُ لِيَتَعَلَّقَ نَفْسِي بِهَيْئَةِ اَهْلِ الصَّفَاتِ هَ هَ بِذَاتِ تَوَازُؤٍ هَ هَ هَيِّئِ جَمْعًا هَ هَ هَ هَ هَ هَ هَ هَ هَ هَ هَ

110
 در معرفت و افعال او تعالی را نه نیست بپنجگان من که آنجا یکی از او که بصفا یا به کمالی افعال
 بخداوند آنکه گویان آنچه صوفیه وجودیه و تنزلات نفس اثبات نموده اند نه از قبیل تغییر و تبدیل
 در مرتبه و وجه که آن کفر و ضلالت است بلکه این تنزلات را در مرتبه مراتب ظهورات کمال او تعالی
 اعتبار کرده اند بلکه آنکه تغییر و تبدیلی در ذات و صفات و افعال او تعالی راه باید و او تعالی
 تعینی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج به وجود نماند
 در وجود محتاج نیست و ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تعالی در ظهور
 کمالات انسانی و صفاتی بما محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از
 آن فریض ایشان حصول کمالات مرایشان را نه کمالی که عالم بجناب قدس او باشد تعالی
 و تقدس که یکبار میفرماید لَمْ يَكُنْ لَكَ لَيْفٌ وَلَا كَيْفٌ وَلَا تَمَلُّكَ أَيُّ شَيْءٍ مِمَّنْ سِوَاهُ إِنَّ مَوْجِدَهُ الْمَعْنَى
 پس مقصود از اذات و صفات جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم
 بجناب حق بود بیجان و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است كَلَّمَكَ اللَّهُ لَيْلًا فَذَكَرَ اللَّهُ إِلَيْكَ مَا كُنْتَ
 تَعْرِفُ معرفت ایشان است نه آنکه من معروف بشوم و بواسطه معرفت ایشان کمال حاصل نام
 تعالی الله یعنی ذرات عالمی که او تعالی از جمیع صفات ناقص سمات خود و شرف و شرف
 است جسم جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از جمله صفات
 کمال در موجودات و وجود زمانه بر وجود ذات ننگان و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت
 و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجودانند که در علم موجود وجود زمانه
 از وجود ذات و در خارج نفسی است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه جویدمان برده اند گفته اند
 اَنْزَلَهُ لِيَتَعَلَّقَ نَفْسِي بِهَيْئَةِ اَهْلِ الصَّفَاتِ هَ هَ بِذَاتِ تَوَازُؤٍ هَ هَ هَيِّئِ جَمْعًا هَ هَ هَ هَ هَ هَ هَ هَ هَ هَ هَ



علمی انکار نموده اند و گفته اند که مفهوم علم تعین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا تعین مفهوم قدرت
 و ارادت است یعنی بت با اعتبار وجود خارجی گفته اند پس تا تغییر وجود خارجی اعتبار نکنند از لغات
 صفات خارج نشوند و تغییر اعتباری را تغییر بی مفهوم نفعا حکم فرقت او تعالی قدیم و اولی است
 و غیره و اوقدم و اولیت ثابت نبود مگر بعد از تعیین برین حکم اجمال فرموده اند و هر کس که قدیم و اولیت غیر
 حق بکل و کل قائل گشته است تکفیرا نموده اند اما هم مغزالی ازین راه تکفیر این تیناوت را فی
 و غیر ایشان نموده است که قائل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم میوگی و صورت گمان برده اند
 و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند حضرت خواجده امانت قدس سره میفرمودند که شیخ
 محی الدین بن عربی بقدم ازل و کل قائل است این سخن از ظاهر مضموف باید و اشت و ممول بر
 تاویل باید ساخت تا با جمیع اهل علم مخالف نشود و او تعالی قادر بر مختار است از شائبه ایجاب و خطئه
 اضطرار منتزعه و غیره است فلا سغه شیء خرد کمال را در ایجاب دانسته نفسی اختیار از واجب تعالی
 نموده و اثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس و معطل و بکار داشته اند
 و چون یک مشخصه آن هم بایجاب است از فانی سموت و اض صا ورنه استه وجود حواوش نسبت
 به عقل تعالی داده که وجود آن جزو توهم ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان ایشان را
 یعنی سبحانه و تعالی هیچ کاری نیست تا چاره بید که در وقت اضطراب و اضطراب الرجا بعقل تعالی
 آرزو بجز قدرت حق سبحانه آنچه هیچ جرمی کند که او را تنگانی در وجود حواوش بر غلبه نه داده اند گویند که
 عقل تعالی است که با سجا و حواوش تعلق دارد بلکه بعقل تعالی هم رجوع ندارد که او را در وقوع بیات ایشان
 نیز اختیار نیست این بید و تنان و حقیق و کلاهت پیش قدم فرق ضلاله اند کافران را حجاب
 بصفت حق سبحانه و تعالی سے آمد و وقع علیه اثره تعالی میطلبت بخلاف این سفیهان و چنانچه
 بید و تنان از جمیع فرق ضلاله و کلاهت بیشتر است سکی که در و انکار است با حکما منسب است
 و عدا و عداوت است با اخبار رسله و هم ترکیب مقدمات فاسده است و تلبیس لاهل و شوایر با
 عقل تعالی

مفهوم علم تعین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا تعین مفهوم قدرت و ارادت است یعنی بت با اعتبار وجود خارجی گفته اند پس تا تغییر وجود خارجی اعتبار نکنند از لغات صفات خارج نشوند و تغییر اعتباری را تغییر بی مفهوم نفعا حکم فرقت او تعالی قدیم و اولی است و غیره و اوقدم و اولیت ثابت نبود مگر بعد از تعیین برین حکم اجمال فرموده اند و هر کس که قدیم و اولیت غیر حق بکل و کل قائل گشته است تکفیرا نموده اند اما هم مغزالی ازین راه تکفیر این تیناوت را فی و غیر ایشان نموده است که قائل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم میوگی و صورت گمان برده اند و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند حضرت خواجده امانت قدس سره میفرمودند که شیخ محی الدین بن عربی بقدم ازل و کل قائل است این سخن از ظاهر مضموف باید و اشت و ممول بر تاویل باید ساخت تا با جمیع اهل علم مخالف نشود و او تعالی قادر بر مختار است از شائبه ایجاب و خطئه اضطرار منتزعه و غیره است فلا سغه شیء خرد کمال را در ایجاب دانسته نفسی اختیار از واجب تعالی نموده و اثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس و معطل و بکار داشته اند و چون یک مشخصه آن هم بایجاب است از فانی سموت و اض صا ورنه استه وجود حواوش نسبت به عقل تعالی داده که وجود آن جزو توهم ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان ایشان را یعنی سبحانه و تعالی هیچ کاری نیست تا چاره بید که در وقت اضطراب و اضطراب الرجا بعقل تعالی آرزو بجز قدرت حق سبحانه آنچه هیچ جرمی کند که او را تنگانی در وجود حواوش بر غلبه نه داده اند گویند که عقل تعالی است که با سجا و حواوش تعلق دارد بلکه بعقل تعالی هم رجوع ندارد که او را در وقوع بیات ایشان نیز اختیار نیست این بید و تنان و حقیق و کلاهت پیش قدم فرق ضلاله اند کافران را حجاب بصفت حق سبحانه و تعالی سے آمد و وقع علیه اثره تعالی میطلبت بخلاف این سفیهان و چنانچه بید و تنان از جمیع فرق ضلاله و کلاهت بیشتر است سکی که در و انکار است با حکما منسب است و عدا و عداوت است با اخبار رسله و هم ترکیب مقدمات فاسده است و تلبیس لاهل و شوایر با عقل تعالی

در اثبات مطالب است همین قدر در اثبات متخاصم که ایشان خورده اند هیچ سفیهی نه خورده
 سموات و کواکب که به وقت بقیر او در مدار کار را بر جگر کاتم اوضاع ایشان داشته اند و از خالق
 سموات و صوره کواکب و محرک اینها و مدبر اینها چشم پوشیده اند و در این عالم از آنست که بخود
 و بید و دنان سفیه تر از ایشان آنکه ایشان را زیرک دانند و صاحب طبقات آنکارا در علوم متفرق
 و متضمر ایشان علم برسد است که با لایعنی محضست و الاطلاع صرف مساوات زوایا است
 مشکت موقوفه را بچکار می آید و شکل عروسی و دامونی که جانکار ایشان است بکدام غرض موقوف
 است علم طب علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیا با تقدیم علم
 نبوت و حکم و الصلوات و التکلیف است که در ترویج باطل خود نموده اند اما صحرای ایمان انحراف
 فی التقلید عن الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام اگر در اول و بر این
 فاعلمند بلکه نیست که مدار کار ایشان تعلیم انبیا است علیهم الصلوٰۃ والسلام و دلائل و بر این
 بر اثبات مطالب عالی خود و سبیل تبریخی آرنده ان تقلید ایشان را کفایت بخلاف این
 بید و دنان که از تعلیم خود را بر آورده اند و در صده و اثبات بدلال گشته صدقوا فانصروا و عوجت بقوت
 حضرت عیسی علی نبیته و علیهم الصلوٰۃ والسلام چون با فراطون که کلان تر این بید و دنان بود
 سید گفت سخن قوم و معتقدون که حاجه بتالی من یتهدیتنا فی سفیه بایسته شخصیکه اجناس
 آسوات نماید و ابراهیم و اکره و ابریس میکند که خارج از طوکر است ایشان است او را سید و نظر انجل
 او بیکر و ناویده جواب و اوان از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رغبه
 پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثرست بحانا الله سبحانه و تعالی عن ظلمات معتقداتهم السوء

سید و دنان
 اینها و مدبر اینها
 چشم پوشیده اند
 در این عالم
 از آنست که
 بخود
 و بید و دنان
 سفیه تر از ایشان
 آنکه ایشان را
 زیرک دانند
 و صاحب طبقات
 آنکارا در علوم
 متفرق
 و متضمر ایشان
 علم برسد است
 که با لایعنی
 محضست
 و الاطلاع
 صرف مساوات
 زوایا است
 مشکت موقوفه
 را بچکار می
 آید و شکل
 عروسی و دامونی
 که جانکار ایشان
 است بکدام
 غرض موقوف
 است علم طب
 علم نجوم
 و علم تهذیب
 اخلاق که
 بهترین علوم
 ایشان است
 از کتب انبیا
 با تقدیم علم
 نبوت و حکم
 و الصلوات
 و التکلیف
 است که در
 ترویج باطل
 خود نموده
 اند اما صحرای
 ایمان انحراف
 فی التقلید
 عن الضلال
 اهل ملت و
 متابعان
 انبیا علیهم
 الصلوٰۃ
 والسلام
 اگر در اول
 و بر این
 فاعلمند
 بلکه نیست
 که مدار کار
 ایشان
 تعلیم انبیا
 است علیهم
 الصلوٰۃ
 والسلام
 و دلائل
 و بر این
 بر اثبات
 مطالب عالی
 خود و سبیل
 تبریخی
 آرنده ان
 تقلید ایشان
 را کفایت
 بخلاف این
 بید و دنان
 که از تعلیم
 خود را بر
 آورده اند
 و در صده
 و اثبات
 بدلال
 گشته صدقوا
 فانصروا
 و عوجت
 بقوت
 حضرت عیسی
 علی نبیته
 و علیهم
 الصلوٰۃ
 والسلام
 چون با
 فراطون
 که کلان
 تر این
 بید و دنان
 بود
 سید گفت
 سخن قوم
 و معتقدون
 که حاجه
 بتالی من
 یتهدیتنا
 فی سفیه
 بایسته
 شخصیکه
 اجناس
 آسوات
 نماید و
 ابراهیم
 و اکره
 و ابریس
 میکند که
 خارج از
 طوکر است
 ایشان
 است او را
 سید و نظر
 انجل
 او بیکر
 و ناویده
 جواب و
 اوان از
 کمال
 عناد و
 سفاهت
 است
 فلسفه
 چون
 اکثرش
 باشد
 رغبه
 پس کل
 آن به
 هم
 سفیه
 باشد
 که حکم
 کل حکم
 اکثرست
 بحانا
 الله
 سبحانه
 و تعالی
 عن
 ظلمات
 معتقداتهم
 السوء

سید گفت سخن قوم و معتقدون که حاجه بتالی من یتهدیتنا فی سفیه بایسته شخصیکه اجناس آسوات نماید و ابراهیم و اکره و ابریس میکند که خارج از طوکر است ایشان است او را سید و نظر انجل او بیکر و ناویده جواب و اوان از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رغبه پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثرست بحانا الله سبحانه و تعالی عن ظلمات معتقداتهم السوء

درین ایام فرزند می محمد معصوم جوهر شیخ موقوف را تمام کرد و در اثنا بسبق او قباحتها این بخیران بفتح
 آمد و قائمه ما بران مترتب شد **لَعَلَّكَ اللَّهُ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَذَا آتَا**
اللَّهُ لَتَلَقَّاجَاءَاتٌ مِّنْ رَبِّنَا لَأُبَلِّغَنَّكَ رِسَالَتِي وَتَعْذِيبُنِي شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر با ایجاب است
 بود یعنی قدرت مرافقت بفلسفه دارد که صحت ترک از قیاد و تجویز نمی نماید جانب فعل **الْأَرْضِ**
 ایجاب کاروبار است شیخ محی الدین از قبولان و نظر می در آید و اکثر علوم او که مخالف آراءه ال
 حق اند خطا و باصواب ظاهر میشوند تا آنکه بخطا کشفی معذوره داشته اند و درنگ خطا به اجتهاد می
 از ملامت مفرغ ساخته این اعتقاد و خاص است این فقیر را و راه شیخ محی الدین که او را از قبولان میدانند
وَعَلِيمٌ مَّخْلُوفٌ او را خطا و مضر می بیند مجمع هستند ازین طائفه که هم شیخ را طعن ملامت میکنند و هم
 علوم او را تحقیر بنمایند و مجمع دیگر ازین طائفه تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را اصل و سبب
 بود لائل و شواهد حقیقت آن علوم را اثبات بنمایند و شک نیست که این هر دو فریق راه افراط
 و تقصیر اختیار کرده اند و از تو شیخ حال دور ماند شیخ را که از اولیا و مقبولان است بواسطه خطا
 کشفی چگونه تذکره و شعور و علوم او را که از صواب دور اند و مخالف آراءه ال حق اند چگونه بتقلید
 توان کرد **وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ الرَّسُولِ وَالَّذِينَ حَمَلْنَا الصُّلْبَ لَنُؤْمِنَنَّ بِالَّذِي نَدْعُهُمْ** و کس همه آراءه ال حضرت
 وجود هم عقیر ازین طائفه با شیخ شریک اند چه چند شیخ و این مسئله نیز خاص در و ناما و اصل سخن
 شرکت دارند این مسئله نیز هر چند لطیف مخالفت بمعتقدات ال حق دارد اما قابل توجیه است ایشان
 جمیع این فقیر بعنایت الله سبحانه و شرح شرح رباعیات حضرت ایشان باین مسئله را بمعتقدات
 ال حق جمیع ساخته است و تراغ و مضمین البعض عامه شده و مشکوک بجهات طفرین را عمل ساخته
 بر هیچیک عمل نکرده است **بِأَنَّ عَلَى النَّاسِ ظُهُورَهُمْ بَأَيْدِيهِمْ وَأَنْتَ كَمَا تَكُنُ مَا تَمْسُرُ مَا**
 چه جوهر چه انراض چه اجسام چه عقول چه نفوس و چه افلاک و چه عناصر همه مستند با ایجاد و قوا و مختار
 اند که اگر کم خود اینها را بوجود آورده است و چنانچه اینها و وجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانه

شیخ محی الدین بن العربی
 در بیان این مسئله
 از قبولان و نظر می
 در آید و اکثر علوم
 او که مخالف آراءه ال
 حق اند خطا و باصواب
 ظاهر میشوند تا آنکه
 بخطا کشفی معذوره
 داشته اند و درنگ خطا
 به اجتهاد می

شیخ محی الدین بن العربی
 در بیان این مسئله
 از قبولان و نظر می
 در آید و اکثر علوم
 او که مخالف آراءه ال
 حق اند خطا و باصواب
 ظاهر میشوند تا آنکه
 بخطا کشفی معذوره
 داشته اند و درنگ خطا
 به اجتهاد می

مع لای السبب لکن لا بد من سبب
محتاج اند وجود اسباب و وسائل را و پوشش فعل خود ساخته است حکمت اقیاب قدرت گردانیده لابلک
اسباب و لای تبعوت فعل خود کرده حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که ارباب فطانت که بصیرت
ایشان محل متابعت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسائل که در وجود و بقا و سبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا و جزئیات و در و دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و را آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرمود
از چاه و حوض نیست و از اینجا بپس برید بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جواز و زرع عطار و پوشش فعل حاصل حقیقی نشد
بلکه آن فعل نظر جواز و تیره او بیل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدا آرسه و رقم سلطه فعل جواز و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او و جوامع ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فعل حقیقی که در گذشته تعیین به کثیرا و تیره بدی به کثیرا این معرفت مقنن است از شکات نبوت
فهم کس این جاز و تیره جمیع کمال او در رفع اسباب میدانند و ابتدا اشیا را بے توشیح اسباب حضرت
حق سبحانه و تعالی منتجب مسازند میدانند که در رفع اسباب سبب حکمت است که در ضمن آن چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا اطلک انبیا علیهم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب
میدانند و تفریض امر این مراعات حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
نیتا و علیکم الصلوٰت و السلام ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوی کین نمود
و من باب و احدی و از شلوار من آباب متفرقه با وجود این مراعات تفریض امر حق فرموده بجز لقا

محتاج اند وجود اسباب و وسائل را و پوشش فعل خود ساخته است حکمت اقیاب قدرت گردانیده لابلک
اسباب و لای تبعوت فعل خود کرده حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که ارباب فطانت که بصیرت
ایشان محل متابعت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسائل که در وجود و بقا و سبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا و جزئیات و در و دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و را آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرمود
از چاه و حوض نیست و از اینجا بپس برید بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جواز و زرع عطار و پوشش فعل حاصل حقیقی نشد
بلکه آن فعل نظر جواز و تیره او بیل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدا آرسه و رقم سلطه فعل جواز و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او و جوامع ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فعل حقیقی که در گذشته تعیین به کثیرا و تیره بدی به کثیرا این معرفت مقنن است از شکات نبوت
فهم کس این جاز و تیره جمیع کمال او در رفع اسباب میدانند و ابتدا اشیا را بے توشیح اسباب حضرت
حق سبحانه و تعالی منتجب مسازند میدانند که در رفع اسباب سبب حکمت است که در ضمن آن چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا اطلک انبیا علیهم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب
میدانند و تفریض امر این مراعات حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
نیتا و علیکم الصلوٰت و السلام ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوی کین نمود
و من باب و احدی و از شلوار من آباب متفرقه با وجود این مراعات تفریض امر حق فرموده بجز لقا

و من باب و احدی و از شلوار من آباب متفرقه با وجود این مراعات تفریض امر حق فرموده بجز لقا

و من باب و احدی و از شلوار من آباب متفرقه با وجود این مراعات تفریض امر حق فرموده بجز لقا

محتاج اند وجود اسباب و وسائل را و پوشش فعل خود ساخته است حکمت اقیاب قدرت گردانیده لابلک
اسباب و لای تبعوت فعل خود کرده حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که ارباب فطانت که بصیرت
ایشان محل متابعت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسائل که در وجود و بقا و سبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا و جزئیات و در و دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و را آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرمود
از چاه و حوض نیست و از اینجا بپس برید بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جواز و زرع عطار و پوشش فعل حاصل حقیقی نشد
بلکه آن فعل نظر جواز و تیره او بیل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدا آرسه و رقم سلطه فعل جواز و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او و جوامع ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فعل حقیقی که در گذشته تعیین به کثیرا و تیره بدی به کثیرا این معرفت مقنن است از شکات نبوت
فهم کس این جاز و تیره جمیع کمال او در رفع اسباب میدانند و ابتدا اشیا را بے توشیح اسباب حضرت
حق سبحانه و تعالی منتجب مسازند میدانند که در رفع اسباب سبب حکمت است که در ضمن آن چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا اطلک انبیا علیهم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب
میدانند و تفریض امر این مراعات حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
نیتا و علیکم الصلوٰت و السلام ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوی کین نمود
و من باب و احدی و از شلوار من آباب متفرقه با وجود این مراعات تفریض امر حق فرموده بجز لقا

منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوصاف
 سے یا بدین نام چنان متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
 که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي قُدْرَتِهِ**
بَلْ يُزِيدُ الْيَسْرَةَ وَلَا يُزِيدُ الْعُسْرَةَ ما فی البک جزا محمد فعل موقوت را مقصود بقدر حق
 است کفر موقوت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرموده قوله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود
 ذلک تقدیر العزیز لیسک بعد آن که بتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر
 بزرگی و کمالات که هست مر جباب قدس او را ثابت است جزا آن کفر با که از اشیاء مخلوقات بود
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعم بزرگ را راست گوشتن
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جزا او بهترین جزا نا بود و آن مخلوق است و نعمت ملذذ
 بعضی از شایخ فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیض حق است سبحانه و منوط
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذی باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی
 مربوط با بیان است لیکن ایمان فیض اوست سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نامرطوب کفر است
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من
 سبحة فحین نفسیک باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
 منوط ساعتن دخول نامرطوب کفر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
 طور محسوس بر و ام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شایخ گفته اند که ازین و قیقه

منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوصاف
 سے یا بدین نام چنان متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
 که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي قُدْرَتِهِ**
بَلْ يُزِيدُ الْيَسْرَةَ وَلَا يُزِيدُ الْعُسْرَةَ ما فی البک جزا محمد فعل موقوت را مقصود بقدر حق
 است کفر موقوت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرموده قوله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود
 ذلک تقدیر العزیز لیسک بعد آن که بتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر
 بزرگی و کمالات که هست مر جباب قدس او را ثابت است جزا آن کفر با که از اشیاء مخلوقات بود
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعم بزرگ را راست گوشتن
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جزا او بهترین جزا نا بود و آن مخلوق است و نعمت ملذذ
 بعضی از شایخ فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیض حق است سبحانه و منوط
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذی باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی
 مربوط با بیان است لیکن ایمان فیض اوست سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نامرطوب کفر است
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من
 سبحة فحین نفسیک باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
 منوط ساعتن دخول نامرطوب کفر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
 طور محسوس بر و ام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شایخ گفته اند که ازین و قیقه

و آنچه آن تا آن آمد خدا حق تعالی و رسول و علی صوره و سلم و غیره ۱۱۶

الله و ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من سبحة فحین نفسیک

منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوصاف
 سے یا بدین نام چنان متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
 که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي قُدْرَتِهِ**
بَلْ يُزِيدُ الْيَسْرَةَ وَلَا يُزِيدُ الْعُسْرَةَ ما فی البک جزا محمد فعل موقوت را مقصود بقدر حق
 است کفر موقوت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرموده قوله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود
 ذلک تقدیر العزیز لیسک بعد آن که بتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر
 بزرگی و کمالات که هست مر جباب قدس او را ثابت است جزا آن کفر با که از اشیاء مخلوقات بود
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعم بزرگ را راست گوشتن
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جزا او بهترین جزا نا بود و آن مخلوق است و نعمت ملذذ
 بعضی از شایخ فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیض حق است سبحانه و منوط
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذی باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی
 مربوط با بیان است لیکن ایمان فیض اوست سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نامرطوب کفر است
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من
 سبحة فحین نفسیک باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
 منوط ساعتن دخول نامرطوب کفر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
 طور محسوس بر و ام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شایخ گفته اند که ازین و قیقه

خالی است و ایضا در دخول ناز که عدیل اوست مثل این و غیره شکی نیست چه دخول نافی تحقیقت
 مربوط بکفر است و الله سبحانه و تعالی که انکار را مومنان و کفر است
 در بیعت خویش در دید بیعت و بی کیف و بی شبه و بی مثال این مسئله است که جمیع فرق
 اهل ملت غیر اهل ملت غیر اهل ملت همه منکر آنند و رویت بیعت و بی کیف را تجویز نمی نمایند حتی
 که شیخ محمد بن العزنی نیز رویت آن را بجای صدوری فرود می آورد و بجز این تجویز بینماید
 رویت حضرت ایشان را از شیخ نقل میکند و ندک اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقتدی نسکند و ندک و بی
 نیز قابل میکشند و رویت را باین تجویز میسازند هرگز از رویت انکار نمیکردند و مجال نمیدانستند یعنی
 انکار ایشان از بیعتی و بی کیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجویز که بی کیف
 در آن ملحوظ است و نموده نماز که رویت آن را بجای صدوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن
 است هر رویت را چه آن تجویز اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست
 سیرا ان المؤمنین یغفر کیف و قد سرك و غیره بین مقال به بعثت انبیاء علیهم الصلوات
 و اللیقات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود مگر اما از بعثت ذات
 وصفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولای ما را جلش آنکه از عدم صفیات
 او سبحانه که آن کسی نبود و محمول قصه مابقی تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه
 تمام مابقی تقلید این بزرگواران درین معامله منقول آنست عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام
 است و مرتبه بلوغ نرسیده تجزیه بالغم بعثت انبیاء علیهم الصلوات که عذاب
 و ثواب اخروی دائمی منوط باینست **سؤال** چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت ذات
 پس بعثت راجحت عالمیان گفتن چه معنی بود **جواب** بعثت عین رحمت است که بی بیعت
 ذات وصفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضمین سعادت و نبویه و اخرویه است و بدو
 بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی اوقات است از آنچه مناسب جواب

در بیعت خویش در دید بیعت و بی کیف و بی شبه و بی مثال این مسئله است که جمیع فرق اهل ملت غیر اهل ملت غیر اهل ملت همه منکر آنند و رویت بیعت و بی کیف را تجویز نمی نمایند حتی که شیخ محمد بن العزنی نیز رویت آن را بجای صدوری فرود می آورد و بجز این تجویز بینماید رویت حضرت ایشان را از شیخ نقل میکند و ندک اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقتدی نسکند و ندک و بی نیز قابل میکشند و رویت را باین تجویز میسازند هرگز از رویت انکار نمیکردند و مجال نمیدانستند یعنی انکار ایشان از بیعتی و بی کیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجویز که بی کیف در آن ملحوظ است و نموده نماز که رویت آن را بجای صدوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن است هر رویت را چه آن تجویز اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست سیرا ان المؤمنین یغفر کیف و قد سرك و غیره بین مقال به بعثت انبیاء علیهم الصلوات و اللیقات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود مگر اما از بعثت ذات وصفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولای ما را جلش آنکه از عدم صفیات او سبحانه که آن کسی نبود و محمول قصه مابقی تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه تمام مابقی تقلید این بزرگواران درین معامله منقول آنست عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام است و مرتبه بلوغ نرسیده تجزیه بالغم بعثت انبیاء علیهم الصلوات که عذاب و ثواب اخروی دائمی منوط باینست سؤال چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت ذات پس بعثت راجحت عالمیان گفتن چه معنی بود جواب بعثت عین رحمت است که بی بیعت ذات وصفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضمین سعادت و نبویه و اخرویه است و بدو بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی اوقات است از آنچه مناسب جواب

در بیعت خویش در دید بیعت و بی کیف و بی شبه و بی مثال این مسئله است که جمیع فرق اهل ملت غیر اهل ملت غیر اهل ملت همه منکر آنند و رویت بیعت و بی کیف را تجویز نمی نمایند حتی که شیخ محمد بن العزنی نیز رویت آن را بجای صدوری فرود می آورد و بجز این تجویز بینماید رویت حضرت ایشان را از شیخ نقل میکند و ندک اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقتدی نسکند و ندک و بی نیز قابل میکشند و رویت را باین تجویز میسازند هرگز از رویت انکار نمیکردند و مجال نمیدانستند یعنی انکار ایشان از بیعتی و بی کیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجویز که بی کیف در آن ملحوظ است و نموده نماز که رویت آن را بجای صدوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن است هر رویت را چه آن تجویز اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست سیرا ان المؤمنین یغفر کیف و قد سرك و غیره بین مقال به بعثت انبیاء علیهم الصلوات و اللیقات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود مگر اما از بعثت ذات وصفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولای ما را جلش آنکه از عدم صفیات او سبحانه که آن کسی نبود و محمول قصه مابقی تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه تمام مابقی تقلید این بزرگواران درین معامله منقول آنست عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام است و مرتبه بلوغ نرسیده تجزیه بالغم بعثت انبیاء علیهم الصلوات که عذاب و ثواب اخروی دائمی منوط باینست سؤال چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت ذات پس بعثت راجحت عالمیان گفتن چه معنی بود جواب بعثت عین رحمت است که بی بیعت ذات وصفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضمین سعادت و نبویه و اخرویه است و بدو بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی اوقات است از آنچه مناسب جواب

قدس است بخت آنکه زیرا که عقل لنگ و کور با که بدین امکان و حدوث قسم است چه اند که بنا بر حسب
 و خوب که قدم از لوازم است از انشاء و صفات و افعال که ام است و اما سبب که تمام اطلاق آن
 نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسیار است که از نقص خود کمال انقصان و اندر نقص را کمال
 انکار و این نیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است جید است ترا که از انوار نامتناهی را بجناب سر
 تعالی نسبت دهد و اشیاء نامشائسته را بحضرت او بخت آنکه متناسب بود و بعثت است که باطل را از حق
 جدا ساخته است و نامستی عبادت را از مستحق عبادت نیز داده و بعثت است که برهه حق بطل را حاکم
 بتوسط آن دعوت می فرماید و بنده با السعادت قرب و وصل موعده بجل سلطان که میسرانند و بوسلند
 بعثت اطلاق بر فضیلت موعده بجلش آنکه میسر میشود و حکما و جوار تصرف و رنگ و انوار انعام
 جواز آن متنیز می گردد و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت اینبار است
 و اما در اینجا در جواب نفس آماره گشته بکلمه شیطان بعین الیک بعثت نماید و بقتضای بعثت عمل
 کند گناه بعثت چیت و بعثت چرا حجت نبود **سوال** عقل فی حد ذاته هر چند در احکام
 الهی حکایت ناقص تمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزلیه عقل را مناسب است و اتصال
 توفیق تکلیف بر تبه خوب تعانت و تقدیرت پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام را اینجا
 اخذ نماید و حاجت بر بعثت که بتوسط ماست نشود و جواب عقل هر چند آن مناسبت اتصال
 پیدا کند اما تعلقی که باین بکلی میولانی داشت با کل زائل نگر دو و مختصر تمام پیدا کند پس و این همیشه
 و انگیز او بود و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و قوت محضیه و شهوتیه همواره مصاحب او بودند و در
 جرس و شیره همه وقت ندیم او باشد سه و نسیان که از لوازم نوع انسان است از و تفکک نبود
 و خطا و غلط که از خواص این شاه انداز و حد اینها شد پس عقل شایان اعتماد بود و احکام ما خود اول
 از سلطان و هم و تصرف خیال معنون بودند و از شایان و خطه خطا محفوظ نباشند بخلاف
 بلکه که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ما خود اول

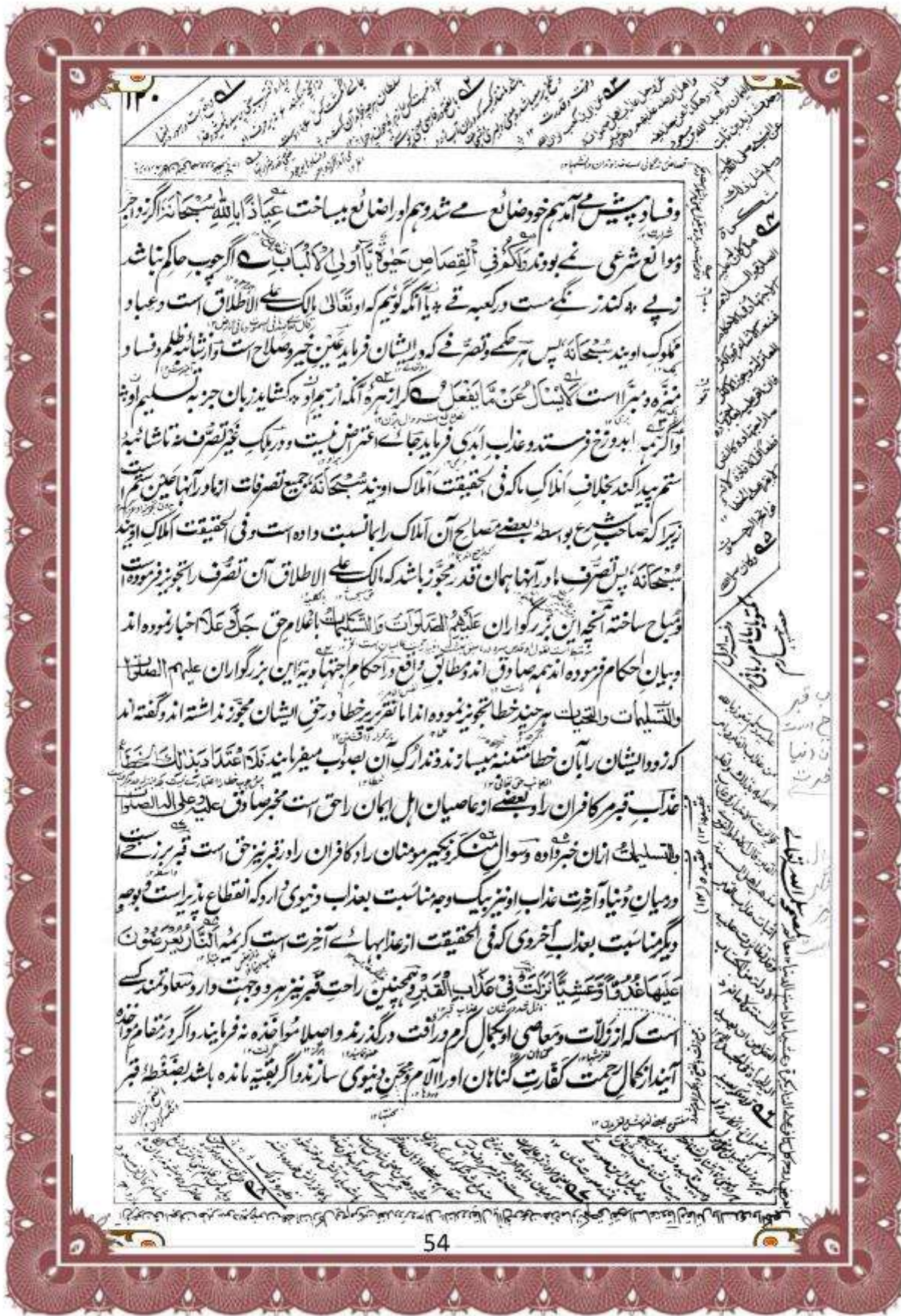
تفاوت نام اراق
 سبب است که در این
 سبب است که در این
 سبب است که در این
 سبب است که در این
 سبب است که در این

تکلیف و قوت و شهوتیه

معاذ اللہ وقت جانوں کو ہم باخودہ پہ تعلق و مافی تجوی و عوالم...
 اور اس لئے کہ ہم خیال و غیبتہ خیال و خطا مضمون باشند و بعضے اوقات محسوس کردہ علم و مکتبہ حوائی خود نموده
 در اثبات سے تعلق آن نبوت سے و حواس بعضے از عقائد سلف و صفا و تہ کہ از راه ہم و جانان حیران حاصل شدہ اند و اعتبار
 بان علوم منضبطہ مشورہ و تحقیقیکہ دوران وقت اصلاً تمیز نتواند کرد و در زمانی احوال گاہ بود کہ علم آن تمیز نہ
 و گاہ نہ در مبداء پس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن عقائد ہمیت کذب پیدا سے کند و از اعتماد
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است با بیان اعمال صالحہ کہ غیر فضیلت موملے باشند
 جسٹہ آندہ و این مبنی خوف بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریوشت حصول حقیقت تصفیہ تریزیم
 میر تر شد و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب
 و صفائے نفس غیر اضلالت نمی افزاید و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضے از امور
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میدہد از تہ راج است کہ مقصود از آن خرابی
 و خسارت آن جامع است بخانا اللہ سبحانہ کہ سخن ہذا و البذلۃ صحیحہ نہ پیدا انہم علیہم
 و علیہم الصلوٰۃ والسلام و علی البدال علی آیین تحقیق واضح گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راہ
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ آن چنانکہ تہ این تکلیف شرعی از ملاحظہ و زمانہ گمان بر وہ اند
 و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مشورہ
 تکلیف کند و گویند کہ اگر مقصود سے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو آمدن رفت و اگر خلاف آنرا
 ترک گشت نہ بدین فرخ تو آمدن رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو
 چیز و آن مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات آن حکمرا
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط با این تکلیف است اگر ہمیکہ بطور خود میگردد
 تجریر شرارت و فساد بطور نمے آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و خوشی

و بعضے اوقات محسوس کردہ علم و مکتبہ حوائی خود نموده
 در اثبات سے تعلق آن نبوت سے و حواس بعضے از عقائد سلف و صفا و تہ کہ از راه ہم و جانان حیران حاصل شدہ اند و اعتبار
 بان علوم منضبطہ مشورہ و تحقیقیکہ دوران وقت اصلاً تمیز نتواند کرد و در زمانی احوال گاہ بود کہ علم آن تمیز نہ
 و گاہ نہ در مبداء پس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن عقائد ہمیت کذب پیدا سے کند و از اعتماد
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است با بیان اعمال صالحہ کہ غیر فضیلت موملے باشند
 جسٹہ آندہ و این مبنی خوف بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریوشت حصول حقیقت تصفیہ تریزیم
 میر تر شد و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب
 و صفائے نفس غیر اضلالت نمی افزاید و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضے از امور
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میدہد از تہ راج است کہ مقصود از آن خرابی
 و خسارت آن جامع است بخانا اللہ سبحانہ کہ سخن ہذا و البذلۃ صحیحہ نہ پیدا انہم علیہم
 و علیہم الصلوٰۃ والسلام و علی البدال علی آیین تحقیق واضح گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راہ
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ آن چنانکہ تہ این تکلیف شرعی از ملاحظہ و زمانہ گمان بر وہ اند
 و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مشورہ
 تکلیف کند و گویند کہ اگر مقصود سے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو آمدن رفت و اگر خلاف آنرا
 ترک گشت نہ بدین فرخ تو آمدن رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو
 چیز و آن مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات آن حکمرا
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط با این تکلیف است اگر ہمیکہ بطور خود میگردد
 تجریر شرارت و فساد بطور نمے آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و خوشی

اللہ تعالیٰ اعلم



۲۰
مجلس اول
مجلس دوم
مجلس سوم
مجلس چهارم
مجلس پنجم
مجلس ششم
مجلس هفتم
مجلس هشتم
مجلس نهم
مجلس دهم
مجلس یازدهم
مجلس دوازدهم
مجلس سیزدهم
مجلس چهاردهم
مجلس پانزدهم
مجلس شانزدهم
مجلس هجدهم
مجلس نوزدهم
مجلس بیستم

و فساد پیش آمد هم خود ضلع می شد و هم او را ضلع می ساخت عباداً یا الله سبحانه که اگر چه
 بواع شرعی نمی بودند بلکه فی القصاص حیوان یا اولی الاکباب اگر چه حاکم نباشد
 زنی بود که زنگی مست و کعبه تپه پیاکمه گویم که او تعالی مالک علی الاطلاق است و عباد
 تملوک اویند سبحانه که پس هر کس که در تصرف می کند ایشان فرمایند عین خیر و صلاح است و از شر او ظلم و فساد
 نشود و نیز است لکن کما یفعل کما یزیر کما یزیر کما یزیر کما یزیر کما یزیر کما یزیر کما یزیر کما یزیر کما یزیر کما یزیر کما یزیر
 و الزبیب ابد و رخ فرستد و عذاب ابدی فرماید جانی که غیر من نیست و در ربک نیز تصرف متاشا تبید
 ستم پیدا کند بخلاف املاک ما فی الحقیقت املاک اویند سبحانه که جمیع تصرفات از او را با عین ستم
 زیرا که صاحب شرع بواسطه بعضی مصالح آن املاک را با نسبت داده است و فی الحقیقت املاک اویند
 سبحانه که این تصرف با و زینها همان قدر مجوز باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف را مجوز فرموده است
 و بیایم ساخته آنچه این بزرگواران علیهم الصلوات والسلام علیکم انما هم حق جانی عدا اخبای نموده اند
 و بیان احکام فرموده اند همه صاوق اند و مطابق واقع و احکام اجتهاد و بیان بزرگواران علیهم الصلوات
 والسلامات و التعلیمات هر چند خطا تجویز نموده اند اما تقریر خطا و رخصت ایشان مجوز ندانسته اند و گفته اند
 که زود ایشان را بان خطا متضمنه میسازند و قدر آن که انصبوب میفرماید کلاً اعتداده ذلک الخطا
 عذاب قیوم کافران را و بعضی از عاصیان اهل ایمان را حق است مجز صاوق علیه علی الصلوات
 والسلامات از آن خبر داده و سوال شد که در حکم مومنان را در کافران را در غیر نیز حق است قبر برزست
 و در میان دنیا و آخرت عذاب او نیز یک و در بناسبت بعد از وی می آرد که انقطاع ناپریاست بوجه
 دیگر مناسبت بعد از آخری که فی الحقیقت از عذابهاست آخرت است که می آید التنازل و غیره
 علیها عذاباً و عقاباً انزلت فی عذاب القبر همچنین راحت قیوم نیز هر دو جهت دارد و معاً تمیز کس
 است که از اولت و معاصی او کمال کرم و رافت در گذرند و اصل مواخذه نه فرمایند و اگر در مقام عذاب
 آیند از کمال رحمت کفارت گناهان او را از محن مینوی سازند و اگر بقیته مانده باشد بصعق قیوم

مجلس اول
مجلس دوم
مجلس سوم
مجلس چهارم
مجلس پنجم
مجلس ششم
مجلس هفتم
مجلس هشتم
مجلس نهم
مجلس دهم
مجلس یازدهم
مجلس دوازدهم
مجلس سیزدهم
مجلس چهاردهم
مجلس پانزدهم
مجلس شانزدهم
مجلس هجدهم
مجلس نوزدهم
مجلس بیستم

و محمدتسا که دوران موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بجای معبودش گردود و در هر کس را
 چنین نکتی و ملاحظه او را با برتر اندازند یعنی عدلست اما او ای که بر گناه کاران و مشرسان
 لیکن اگر ازل اسلام است آل او جنت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم
 رَبَّنَا أَنْصِرْهُمْ لَنَا وَأَنْصِرْنَا لِنُدَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يُخْضِعُ سَيِّدِنَا لِرَبِّهِمْ وَأَسَلْنَاكَ عَلَىٰ آلِهِمُ
 وَكَانُوا عَلَيْهِمُ الصَّالِحِينَ وَاللَّسَّائِمَاتِ رُوِيَ قِيَامُ حَقِّ اسْتِ وَدوران روز سموات و کواکب و ارض
 و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون مجرب و م و یا چیز خواهد گشت آسمانها منمشق گردد
 و ستارها آشکار پسند کنند و بریزند و زمین و کوهها پهنایند و رشوند این غدام و افتاد و بفرخ آونگی
 تعلق دارد و بفرخ نماید از قبرها برانگیزند و بفرخند و قلا سغه اعلام سموات و کواکب را سنجیزند
 کنند و فضا و بر اینها جانزند از زنده اینها را از روی و آید کویند معدنک متاخران ایشان
 از بجزوی خود را و از زمین اهل اسلام بگیرند و اتیان بعضی از احکام اسلام میدانند بحسب آنکه بعضی
 از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بعضی تخاشی ایشان را مسلمان میدانند بحسب آنکه
 بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اندکال میدانند و طعن و تشنیع اینها را انگرمی انگازند
 و حال آنکه اینها هم از خصوص طعی اند و انکار جماع انبیا میدانند علیه الصلوات و اللسائمات قال الله
 تَعَالَى إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَإِذَا
 الْأَرْضُ انشَقَّتْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَفُجِّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا وَسُفِّتِ الْأَرْضُ وَانشَقَّتْ ذَٰلِكَ فِي الْقُرْآنِ
 الْكَرِيمِ كَمَا نَسَبْنَا لَكُمْ مَجْرُوفَةً وَتَفْوَهَ بِلَاغٍ شَهَادَةً وَاسْلَامَ كَانِي نَسَبْتُ جَمِيعًا عَلِيمٌ حَيْثُ لَا مَنَ الْبَرِيَّةِ
 بِالضَّرْفِ مَرَّةٍ بَالِدٍ وَتَبَرِّي اذْكَرُ وَكَافِرِي نَزِدْ كَارِ اسْتِ تَا اسْلَامَ سَمَوْتِ بِنِ وَوَيْدِي وَبِدِ سَحْوَاتِ الْقَسَادِ
 وَحَسَابِ وَمِيزَانِ وَبَصْرِ حَقِّ اسْتِ كَمْ مَصَادِقَ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اذْكَرُ وَنَبِيٍّ وَوَادِعِ
 اسْتِ عَاوِ بَعْضُ زَجَالِدَانِ طُورِ نُبُوتِ اَزْوَاجِ اِنْ اَمُورِ اَزْ حَيْثُ اَعْتَابَ سَا قُطِ اسْتِ قَهْ طُورِ نُبُوتِ وَرَبِّي
 طُورِ عَصِ اسْتِ اَخْتِيارِ صَاوِقَهْ اَبِدارِ اَبْظَرِ عَقْلِ مَوْافِقِ سَاعْتَمَنِ فِي اَحْصِيَّتِ الْاِكْا طُورِ نُبُوتِ اسْتِ اَبْجَا

مفهوم این است که در دوران موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بجای معبودش گردود و در هر کس را چنین نکتی و ملاحظه او را با برتر اندازند یعنی عدلست اما او ای که بر گناه کاران و مشرسان لیکن اگر ازل اسلام است آل او جنت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم ربنا انصرهم لنا و انصرنا لندك على كل شيء قدير يخضع سيدنا لربهم و اسألناك على آلهم الصالحين و اللسائمات روي قيام حق است و دوران روز سموات و کواکب و ارض و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون مجرب و م و یا چیز خواهد گشت آسمانها منمشق گردد و ستارها آشکار پسند کنند و بریزند و زمین و کوهها پهنایند و رشوند این غدام و افتاد و بفرخ آونگی تعلق دارد و بفرخ نماید از قبرها برانگیزند و بفرخند و قلا سغه اعلام سموات و کواکب را سنجیزند کنند و فضا و بر اینها جانزند از زنده اینها را از روی و آید کویند معدنک متاخران ایشان از بجزوی خود را و از زمین اهل اسلام بگیرند و اتیان بعضی از احکام اسلام میدانند بحسب آنکه بعضی از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بعضی تخاشی ایشان را مسلمان میدانند بحسب آنکه بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اندکال میدانند و طعن و تشنیع اینها را انگرمی انگازند و حال آنکه اینها هم از خصوص طعی اند و انکار جماع انبیا میدانند علیه الصلوات و اللسائمات قال الله تعالی اذا الشمس كويرت و اذا النجوم انكدرت و قال الله تعالی اذا السماء انشقت و اذا الارض انشقت و قال الله تعالی و فوجيت السماء فكانت ابوابا و سفيت الارض و انشقت ذلك في القرآن الكريم كما نسبنا لكم مجروفه و تفوهه بلاغ شاهادة و اسلام كانى نسبت جميعا على من البرية بالضر ف مرة باليد و تبري اذ كرف و كافر ي نزيد كار اسبت تا اسلام سموت بن و ويد و يد سحوات القساد و حساب و ميزان و بصر احق است كم مصادق عليه و على آلهم الصلاة و السلام اذ كرف و نبي و وادع اسبت عاو بعض زجالدان طور نبوت از و اجوان امور از حيز اعتبار ساقط است چه طور نبوت و رببي طور عصل است اختيار صاوقه ابدار ابطر عقل موافق ساعت من في احصيت الكا طور نبوت است ابا

معاذ الله بقصد است ندانند که طوری نبوت مخالف طوری عقل است بلکه طوری عقل می آید قلب را نبیا
 علیه الصلوات و التسلیمات بان طلب عالی نتواند مهتد شد مخالف لغت و بجز است و از سیدین کج
 چه مخالف لغت بعد از سیدین متصور بود و بهر جهت و دروغ موجود بعد از صاحب روز قیامت اگر حق
 بهر جهت خوب است در فتاوی و کتب و دیگر راجع به و جواب و عقاب اینها آید می است که اصطلاح ندارد
 که ما دکت علیه الله فی القصة التوفیقه لصاحب تصدیق بلکه مال محمد حجت است
 و حجتی و بسعت کل شیء و لغت را عذاب و دروغ نامه حقیقه ثابت کن بعد از آن گوید که در روز جزا
 ایشان بزور و سلام گرد و چنانچه حضرت ابراهیم علیه السلام و علیه السلام و انما اصابه کفره بود
 و خلف و در عید حقیق جائز و آرد و گوید که بچس از اول آن مخلوع عذاب کفار فرقه است و برین مسئله نیز
 از صواب و و راقده است نه آنست که و حجت رحمت و حق مومنان و کافران مخصوص
 بدنی است و در آخرت بوسی از حجت بکافر رسد کما قال الله تعالی انه لا یبسی من
 ترشح الله الی القوم الکافرین و قال تعالی بعد قوله سبحانه و سمعت کل
 شیء فبما کتبتها للذین ینفون و یؤمنون الذکوة و الذین هم بآیاتنا یؤمنون شیخ لول
 است خواننده و آخر کار فرموده و قال الله تعالی ان رحممت الله قریب من المحسنین
 و کریمه لا یحسبن الله یخلف و عدیه رسوله و لانت ندار و خصومتی خلف بوعده تواند بود
 که اقتضای عدم خلف بوعده را بخواه واسطه آن بود که مراد از وعده اینجا نصرت رسول است و عقاب اینها
 بر کفار و آن متضمن بوعده و وعید است بوعده است مرسل او و وعید است مر کفار را پس گویند
 که بیه خلف و وعده منقحی شد و هم خلف و وعید فالایه است هدایت علیک و لاله و ایضا خلف و وعید
 در رنگ خلف و وعده مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شاکانه تری که در کتب
 دانسته بود که کفار را عذاب مخلص خواهد کرد و معدن کبر است مخالف علم خود گفته که عذاب
 مخلص خواهد کرد این شی را تجویز نمودن شناخت تمام دار و سبحان ربک رب العزیز العلیصفین

معاذ الله بقصد است ندانند که طوری نبوت مخالف طوری عقل است بلکه طوری عقل می آید قلب را نبیا علیه الصلوات و التسلیمات بان طلب عالی نتواند مهتد شد مخالف لغت و بجز است و از سیدین کج چه مخالف لغت بعد از سیدین متصور بود و بهر جهت و دروغ موجود بعد از صاحب روز قیامت اگر حق بهر جهت خوب است در فتاوی و کتب و دیگر راجع به و جواب و عقاب اینها آید می است که اصطلاح ندارد که ما دکت علیه الله فی القصة التوفیقه لصاحب تصدیق بلکه مال محمد حجت است و حجتی و بسعت کل شیء و لغت را عذاب و دروغ نامه حقیقه ثابت کن بعد از آن گوید که در روز جزا ایشان بزور و سلام گرد و چنانچه حضرت ابراهیم علیه السلام و علیه السلام و انما اصابه کفره بود و خلف و در عید حقیق جائز و آرد و گوید که بچس از اول آن مخلوع عذاب کفار فرقه است و برین مسئله نیز از صواب و و راقده است نه آنست که و حجت رحمت و حق مومنان و کافران مخصوص بدنی است و در آخرت بوسی از حجت بکافر رسد کما قال الله تعالی انه لا یبسی من ترشح الله الی القوم الکافرین و قال تعالی بعد قوله سبحانه و سمعت کل شیء فبما کتبتها للذین ینفون و یؤمنون الذکوة و الذین هم بآیاتنا یؤمنون شیخ لول است خواننده و آخر کار فرموده و قال الله تعالی ان رحممت الله قریب من المحسنین و کریمه لا یحسبن الله یخلف و عدیه رسوله و لانت ندار و خصومتی خلف بوعده تواند بود که اقتضای عدم خلف بوعده را بخواه واسطه آن بود که مراد از وعده اینجا نصرت رسول است و عقاب اینها بر کفار و آن متضمن بوعده و وعید است بوعده است مرسل او و وعید است مر کفار را پس گویند که بیه خلف و وعده منقحی شد و هم خلف و وعید فالایه است هدایت علیک و لاله و ایضا خلف و وعید در رنگ خلف و وعده مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شاکانه تری که در کتب دانسته بود که کفار را عذاب مخلص خواهد کرد و معدن کبر است مخالف علم خود گفته که عذاب مخلص خواهد کرد این شی را تجویز نمودن شناخت تمام دار و سبحان ربک رب العزیز العلیصفین

معاذ الله بقصد است ندانند که طوری نبوت مخالف طوری عقل است بلکه طوری عقل می آید قلب را نبیا علیه الصلوات و التسلیمات بان طلب عالی نتواند مهتد شد مخالف لغت و بجز است و از سیدین کج چه مخالف لغت بعد از سیدین متصور بود و بهر جهت و دروغ موجود بعد از صاحب روز قیامت اگر حق بهر جهت خوب است در فتاوی و کتب و دیگر راجع به و جواب و عقاب اینها آید می است که اصطلاح ندارد که ما دکت علیه الله فی القصة التوفیقه لصاحب تصدیق بلکه مال محمد حجت است و حجتی و بسعت کل شیء و لغت را عذاب و دروغ نامه حقیقه ثابت کن بعد از آن گوید که در روز جزا ایشان بزور و سلام گرد و چنانچه حضرت ابراهیم علیه السلام و علیه السلام و انما اصابه کفره بود و خلف و در عید حقیق جائز و آرد و گوید که بچس از اول آن مخلوع عذاب کفار فرقه است و برین مسئله نیز از صواب و و راقده است نه آنست که و حجت رحمت و حق مومنان و کافران مخصوص بدنی است و در آخرت بوسی از حجت بکافر رسد کما قال الله تعالی انه لا یبسی من ترشح الله الی القوم الکافرین و قال تعالی بعد قوله سبحانه و سمعت کل شیء فبما کتبتها للذین ینفون و یؤمنون الذکوة و الذین هم بآیاتنا یؤمنون شیخ لول است خواننده و آخر کار فرموده و قال الله تعالی ان رحممت الله قریب من المحسنین و کریمه لا یحسبن الله یخلف و عدیه رسوله و لانت ندار و خصومتی خلف بوعده تواند بود که اقتضای عدم خلف بوعده را بخواه واسطه آن بود که مراد از وعده اینجا نصرت رسول است و عقاب اینها بر کفار و آن متضمن بوعده و وعید است بوعده است مرسل او و وعید است مر کفار را پس گویند که بیه خلف و وعده منقحی شد و هم خلف و وعید فالایه است هدایت علیک و لاله و ایضا خلف و وعید در رنگ خلف و وعده مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شاکانه تری که در کتب دانسته بود که کفار را عذاب مخلص خواهد کرد و معدن کبر است مخالف علم خود گفته که عذاب مخلص خواهد کرد این شی را تجویز نمودن شناخت تمام دار و سبحان ربک رب العزیز العلیصفین

اجماع اهل اهل بر عدم خلوص مذاب گفتار شفیق است و مجال خطا و کشف بسیار است فلذا اعتقاد
 به مع کونهم مخالف اجماع المسلمین لما لم یبدا به من خدا اندر جمل مملکت آنکه از معانی معصوم اند و از
 خطا و سیاه محضه که بعضی از الله الهی هم و یفعلون ما یؤوه هر وقت از خوردن و آشامیدن پاک اند
 و از زین شوی منزه اند و بر او که در کثیر نماز و قرآن مجید و رقی ایشان باغبان با شرف و کرامت
 از شیخ نسا کما آورد سبحانه تذکیر الضمیر فی حق نفسه تعالی و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی
 از ایشان ابراست برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز این دولت مشترک ساخته الله یفعلون
 من اللذات المسلمین الناس جمیعاً کما دال علی آنکه که خواص بشر افضل اند از خواص ملک
 خدای و امام الحرمین و صاحب فتوحات کلمه با فضیلت خواص ملک خواص بشر قائل اند و آنچه برین
 ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیهم الصلوات و الشکایات
 اما در ثبوت و رسالت درجه است منبری را که ملک بان رسیده است و آن درجه از راه غرضه خاک
 است که مخصوص بشر است و غیر برین غیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت به کمالات نبوت
 ترجیح نداده است کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای مجیط پس نتیجه که از راه نبوت آید
 زیرا که خواهد بود از آن مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق را بنیاد بود علیهم
 الصلوات و الشکایات و فضل صومئیه هر ملک که کرام است علیهم الصلوات و الشکایات و الشکایات
 سابقاً لاجمیر مؤمنین العلماء و شکر الله تعالی سغیریم ازین تحقیق لایح گشت که ترجیح ولی بر نبی از
 انبیا رسد علیهم الصلوات و الشکایات بلکه هر آن ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید و است که در
 سلسله ارسال که علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگذرد مینمایند بجان علمای با
 نبی است که نظر علماء بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات و الشکایات کمالات نبوت و علوم آن
 تفوق کرده است و نظر صوفیه مقصود بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه
 نبوت اخذ نموده شود و انصاف و آحق خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی ازین معارف
 سوره زمره و آیه ۱۰

۱۰ یعنی موبد است که هر که در مرتبه نبوت است از مرتبه ولایت برتر است

و از جهت اینست که در کتب معتبره از ائمه اهل بیت علیهم السلام آمده است که هر که در ولایت نبوت است از ولایت ملک برتر است و این را در کتب معتبره از ائمه اهل بیت علیهم السلام دیده است

مست کونست و چه جای آنست حرمت و اختصاره و اگر ایستاد هر چه خوف بود جان گنگر بر زبان اندول صدق باشد که در آن حال ایستاد و در بعضی جاهای آن
 و میکنند مکتبم فرزند آشنی در بیان طریق نوشتن است اندراج یافته است اینهاست با آنجا
 رجوع فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است با آنچه از دین بطریق ضرورت و تواتر با رسیده و او راسانی
 نیز بر این ایمان گفته اند که احتمال سقوط دارد و علامت این تصدیق تبریز است اگر چه در بعضی از کتب
 و آنچه در کافر است از خصائص لوازم آن همچون بتن زنار و مثل آن اگر عبادت آداب الله باشد از با وجود
 این تصدیق تبریزی اگر نماینده تصدیق و یقین است که با رخ از نماز و متهم است و فی الحقیقت
 حکم او حکم منافق است که الی الله و کلامی که در این حق است و تحقیق ایمان از تبری کفر چاره نبود و آنست
 آن تبری قلبی است و اعتقاد آن تبری قلبی است پس ای تبریزی عبارت از همین است یا دشمنان
 حق بجان و کار آن دشمنی خواهد بود که قلب بود و اگر حرفی از غیر ایشان داشتند باشد و خواه بقلب و قلاب
 هر دو در وقت عدم آن خوف کریمه یا ایمان الله بجا هد الکفار و کفار ذمیت و اغلط علیهم
 مؤمنین این معنی است چه محبت خداست عز وجل و محبت رسول او علیک و علی آل الصالحات و التسلیم
 بچه دشمنی دشمنان ایشان صورت زنده روح تو لبی تبریزی نیست ممکن بر اینجا صواب است
 شکی که این قاعده را در سوالات ابیبت جاری ساخته اند و تبری خلقاً و ثلثه و غیر ایشان را شرط آن
 سوالات داشته اند مانند اینست زیرا که تبری از دشمنان شرط موالات و دوستان داشته اند نه تبری
 سطلق از غیر ایشان و هیچ عامل منصف تجویز نکند که انصاف پیغمبر علیهم السلام و الصالحات و التسلیم
 با اهل بیت پیغمبر علیهم السلام و الصالحات و التسلیم دشمن باشند و حال نگارین بزرگواران
 و محبت او علیهم السلام و الصالحات و التسلیم و انفس حرم و صرف کرده اند و جاه و ریاست بر با او
 داده چگونه دشمنی اهل بیت را با ایشان منسوب توان ساخت و حال آنکه منصف قطع محبت اهل بیت
 آن سرور علیهم السلام و الصالحات و التسلیم ثابت شده است و اجرت دعوت را محبت ایشان
 ساخته چنانچه قال الله تعالی قل لا استعجلکم علیکم و اجرا الا الموعده فی القربى من یفترت
 حسنه نزله فیها حسنه ما حضرت با بر ابریم خلیل الرحمن علیه السلام و السلام و السلام و السلام

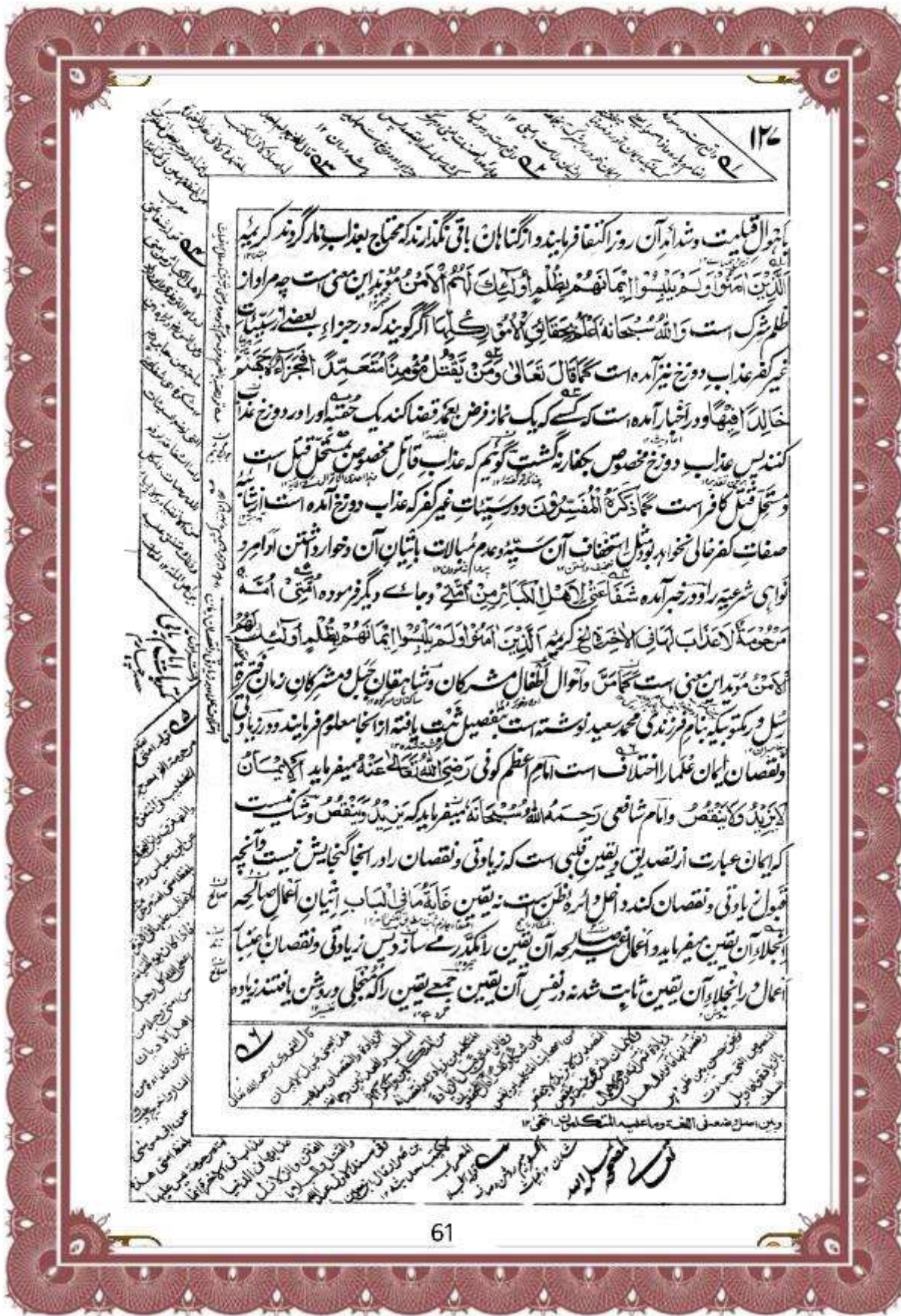
اینکه در این کتاب
 از کتابهای معتبر
 و معتبر است
 در این باب
 و اینهاست
 که در این کتاب
 مذکور است
 و اینهاست
 که در این کتاب
 مذکور است

آن سرور علیهم السلام و الصالحات و التسلیم ثابت شده است و اجرت دعوت را محبت ایشان ساخته چنانچه قال الله تعالی قل لا استعجلکم علیکم و اجرا الا الموعده فی القربى من یفترت حسنه نزله فیها حسنه ما حضرت با بر ابریم خلیل الرحمن علیه السلام و السلام و السلام و السلام

این همه بزرگی کیافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بود معال الله تعالی قدر
 کانت لکم انتم حسنة و انتم کلمة والذین معکم اذ قالوا لکم انما جئناکم مع انذار و انما جئناکم مع انذار
 من ذنوبکم کفرنا بکم و بعد ابیتنا و ابیتکم اعداؤنا و ابیتکم اعداؤنا و ابیتکم اعداؤنا و ابیتکم اعداؤنا
 و اینج عکس و نظر فقیر از برائے حصول رضا حق بجز آن عکلا برابر این تبری نیست می بماند حضرت
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة ذاتی مثل لاش و غیره است و عدوت
 ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لظلمة و ظلموا بنا جزاے این عمل شیخ است و الله برائی
 نفسانی و سایر اعمال استینار نسبت ندارند زیرا که عدوت و غضب نسبت به اینها ذاتی نیست اگر
 غضب است بصفت نسبت است اگر غضب نسبت به اینها است پس اینها عدوت و غضب نسبت به اینها است
 گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کج و کوفه کافران عدوت ذاتی
 مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا کافران نرسد و صفات
 رحمت نوع عدوت ذاتی نماند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقول است و ارفع است و آنچه بصفت تعلق دارد
 پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات منزه اند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است
 و صحتی مکتوبی مراد از غضب مخصوصاتی باید داشت که مخصوص بصفا و مومنان است و غضب
 ذاتی که بشرکان مخصوص است سوال: اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است
 چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت حرمت رفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که
 حصول حرمت در دنیا اثر کافران را باعتبار ظلم و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انبیا است
 در حق ایشان که میفرمود انما ائمتنا هم یدین منال و ینان سنسیرع لکم فی انکحائک بل
 لا یشعرون و اگر میفرمود سنسیرع لکم من سنسیرع لکم و انکحائک و انکحائک و انکحائک
 شاه این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و دروغ جسد کفر است و بر
 اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل شود و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند

فان قالوا لکم انما جئناکم مع انذار و انما جئناکم مع انذار من ذنوبکم کفرنا بکم و بعد ابیتنا و ابیتکم اعداؤنا و ابیتکم اعداؤنا و ابیتکم اعداؤنا و ابیتکم اعداؤنا
 و اینج عکس و نظر فقیر از برائے حصول رضا حق بجز آن عکلا برابر این تبری نیست می بماند حضرت
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة ذاتی مثل لاش و غیره است و عدوت
 ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لظلمة و ظلموا بنا جزاے این عمل شیخ است و الله برائی
 نفسانی و سایر اعمال استینار نسبت ندارند زیرا که عدوت و غضب نسبت به اینها ذاتی نیست اگر
 غضب است بصفت نسبت است اگر غضب نسبت به اینها است پس اینها عدوت و غضب نسبت به اینها است
 گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کج و کوفه کافران عدوت ذاتی
 مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا کافران نرسد و صفات
 رحمت نوع عدوت ذاتی نماند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقول است و ارفع است و آنچه بصفت تعلق دارد
 پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات منزه اند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است
 و صحتی مکتوبی مراد از غضب مخصوصاتی باید داشت که مخصوص بصفا و مومنان است و غضب
 ذاتی که بشرکان مخصوص است سوال: اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است
 چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت حرمت رفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که
 حصول حرمت در دنیا اثر کافران را باعتبار ظلم و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انبیا است
 در حق ایشان که میفرمود انما ائمتنا هم یدین منال و ینان سنسیرع لکم فی انکحائک بل
 لا یشعرون و اگر میفرمود سنسیرع لکم من سنسیرع لکم و انکحائک و انکحائک و انکحائک
 شاه این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و دروغ جسد کفر است و بر
 اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل شود و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند

فان قالوا لکم انما جئناکم مع انذار و انما جئناکم مع انذار من ذنوبکم کفرنا بکم و بعد ابیتنا و ابیتکم اعداؤنا و ابیتکم اعداؤنا و ابیتکم اعداؤنا و ابیتکم اعداؤنا



عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

باجزای اقسام است و شد آن روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
اللذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمة او کفر لکم الامن من یومئذ من شیء مما یومنون به
ظلمة شرک است و الله سبحانه کلمه حقیقیه لایمق کلمتها اگر گویند که در جزای بعضی از سببها
غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه کفره
خالد اینها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک حجت او را در دوزخ عذاب
کنند عذاب و دوزخ مخصوص بخوارگی گشت گوئیم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است
و شغل قبل کافر است کما ذکره الفیه من وقت و در سببها غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است از این
صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سبب عدم مسألت با تیان آن و خوار داشتن او امر و
نواهی شرعی را در دوزخ آورده شفا علی کمال الکبائر من اشد و با کسی دیگر فرموده اشرفی امه
مرحوم که لعذاب الهانی الاخرة لی کریمه الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمة او کفر لکم الامن
من یومئذ من شیء مما یومنون به است حکام و احوال اطفال شرکان و مشایقان قبل و مشرکان زمان
سئل و مکتوبه یکبارم فرزند می محمد سعید نوشته است بخصیصت یافتن او انجا معلوم فرماید و در باب
و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله عنه میفرماید که ایمان آن
لا یرید و ینقص و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که ینزد و ینقص و شکی نیست
که ایمان عبارت از تصدیق یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در انجا گنجایش نیست و آنچه
معمول زیادتی و نقصان کند و اصل امر یقین است یقین خایه ما فی کتاب آیمان اعمال صالحه
انجلا و ان یقین میفرماید و اعمال یقین را که در سه سازد و پس زیادتی و نقصان با یقین
اعمال را انجلا و ان یقین ثابت شده و نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیاده

عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

گفتند از آن یقین که آن انجلاء و روشنی ندارد و گویا بعضی غیر تجلی یقین را یقین نام استند همان بعضی
 متجلی یقین است ناقص گفته و جمیع دیگر که صده نظرها داشتند و مدند که این زیادتی و نقصان راجع
 بصفتان یقین است نه بغير یقین لاجرم یقین اغیر از آمدن و ناقص گفته مثل آنکه دو آئینه برابر که در
 انجلاء و نورانیت تفاوت دارند شخصی بیند آینه را که انجلاء زیاد و دارد و نمایدگی در روشن تر است
 گوید که این آینه زیاد است از آینه دیگر که آن انجلاء و نمایدگی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آینه
 برابرند زیادتی و نقصان ندارند تفاوت در انجلاء و نمایدگی است که از صفات آن دو آینه است
 پس نظر شخصی ثانی صائب است و بحقیقت شیء مانند نظر شخصی اول معصوم بر ظاهر است و از
 بذات زوفا در غیر الله الذین امنوا منكم و الذین اولوا الصلوة و الصلوات ایزین تحقیق که این فقیر
 با آنها آن مفتوح شده است اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زایل
 گشت و ایمان علمه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان انبیاء علیهم السلام و الصلوات ایزین است زیرا که
 ایمان انبیاء علیهم السلام و الصلوات ایزین که نام تجلی و نورانی است ثمرات و نتایج باضعاف زیاد
 دارد و از ایمان عاقله مومنان که ظلمات و کدورت دارد و علی تفاوت در کجا نقصان و همچنین ایمان
 ابل بکر صلی الله تعالی علیه که در روشن زیاد از ایمان این امت است باعتبار انجلاء و نورانیت
 باید داشت و زیادتی راجع بصفتان کامل باید ساخت نمی منی که انبیاء علیهم السلام و الصلوات ایزین
 با علمه و نفس انسانیت برابرند و در حقیقت و ذات همه متحد و متصل باعتبار صفات کامله آمده است و لکن
 صفات کامله ندارد و گویا از آن خارج است و از خواص و فضائل آن نوع موم با وجود این تفاوت
 و نفس انسانیت زیادتی و نقصان راه نمی یابد و نمیتوان گفت که انسانیت قابل زیادتی و نقصان
 است و الله سبحانه الله المذموم للصواب و الايضاً گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعضی تصدیق
 منطقی است که شامل طریق و یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را در نفس ایمان گنجایش گشت
 لیکن صحیح آن است که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل طمن بود

اینکه در بعضی از این صفات تفاوت است
 و در بعضی دیگر تفاوت نیست
 و در بعضی تفاوت است و در بعضی دیگر تفاوت نیست
 و در بعضی تفاوت است و در بعضی دیگر تفاوت نیست
 و در بعضی تفاوت است و در بعضی دیگر تفاوت نیست
 و در بعضی تفاوت است و در بعضی دیگر تفاوت نیست
 و در بعضی تفاوت است و در بعضی دیگر تفاوت نیست
 و در بعضی تفاوت است و در بعضی دیگر تفاوت نیست
 و در بعضی تفاوت است و در بعضی دیگر تفاوت نیست
 و در بعضی تفاوت است و در بعضی دیگر تفاوت نیست
 و در بعضی تفاوت است و در بعضی دیگر تفاوت نیست

این بکر و عمر را جلالت جلاله المفاخری و امثال ذلک منه و زعمی و من القضاة بقیة الانبیا
 بخت لاجال فیها لایحکار احدی قال عبد الشرکان من اکابر الشیعة افضل الشیخین
 بتمیز علی انهما علی نفسه و لایما افضلهما لکن فی ویرد ان اجتهت کم تخالفه کل ذلک
 مستقادین الصراخ و اما تفضیل عثمان بر علی رضی الله تعالی عنهما پس اکثر علماء اهل سنت بر آنند
 که فضل بعد از عین عثمان است پس علی و نه سب ائمہ اربعه مجتهدین نیز همین است و نوشته که در
 فضیلت حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او جمع کرده است از توفیق
 بنوعی تفضیل عثمان و قرطبی گفته است هرگاه که انشاء الله تعالی و مجتهدین توفیق که از عبادت
 امام عظیم سبحان الله تمیز کرده اند که مرآت الحکماء الشیخ و جامع تفضیل الشیخین و صحیح التستری
 نیز این تغییر اختیار این عبارات را محمل دیگر است که چون ظهور فتن و تمثال و امور مردم و زمان
 خلافت حضرت عقیقین بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه که در سب راه یافته امام این معنی
 را ملاحظه فرموده و رحمت ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و دوستی ایشان را از علامات سنت
 ساخته بے آنکه شایسته توفیق مخلوق بود و کتب تحفه مشحونه بآیات افضلیتهم مکن شریک
 خلافتهم باجماع فضیلت عین لقیست و فضیلت حضرت عثمان و ذون اوست اما احوط است
 که نیز فضیلت حضرت عثمان را بلکه نیز فضیلت عین را نیز حکم بکفر کنیم و شیخ و سنن انیم
 چه علماء را در کفر او اختلاف است و قطعیست این اجماع قبل قال و این سبک قرآن نیز برید
 است که بواسطه احتیاط و قن او توفیق کرده اند از آنیکه حضرت پیغمبر از راه اندر خلفا را شنید
 او بر سر و تنگ انداخته است که از راه اندر آنکه امانت باور سیده علیه و علیها الصلوٰة والسلام
 قال علی الله الصلوٰة والسلام الله الله في اصحابك ان كان منكم من عرف من الله انما عرف الله من الله
 احبهم من ابغضهم فبعضی ابغضهم و من اذا هم فقد اذانی و من اذا فی فقد اذی الله
 کن اذی الله فبعضک ان یسجد و قال عمر و جعل ان الذین یؤو ذون الله و ذنوا

این بکر و عمر را جلالت جلاله المفاخری و امثال ذلک منه و زعمی و من القضاة بقیة الانبیا
 بخت لاجال فیها لایحکار احدی قال عبد الشرکان من اکابر الشیعة افضل الشیخین
 بتمیز علی انهما علی نفسه و لایما افضلهما لکن فی ویرد ان اجتهت کم تخالفه کل ذلک
 مستقادین الصراخ و اما تفضیل عثمان بر علی رضی الله تعالی عنهما پس اکثر علماء اهل سنت بر آنند
 که فضل بعد از عین عثمان است پس علی و نه سب ائمہ اربعه مجتهدین نیز همین است و نوشته که در
 فضیلت حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او جمع کرده است از توفیق
 بنوعی تفضیل عثمان و قرطبی گفته است هرگاه که انشاء الله تعالی و مجتهدین توفیق که از عبادت
 امام عظیم سبحان الله تمیز کرده اند که مرآت الحکماء الشیخ و جامع تفضیل الشیخین و صحیح التستری
 نیز این تغییر اختیار این عبارات را محمل دیگر است که چون ظهور فتن و تمثال و امور مردم و زمان
 خلافت حضرت عقیقین بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه که در سب راه یافته امام این معنی
 را ملاحظه فرموده و رحمت ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و دوستی ایشان را از علامات سنت
 ساخته بے آنکه شایسته توفیق مخلوق بود و کتب تحفه مشحونه بآیات افضلیتهم مکن شریک
 خلافتهم باجماع فضیلت عین لقیست و فضیلت حضرت عثمان و ذون اوست اما احوط است
 که نیز فضیلت حضرت عثمان را بلکه نیز فضیلت عین را نیز حکم بکفر کنیم و شیخ و سنن انیم
 چه علماء را در کفر او اختلاف است و قطعیست این اجماع قبل قال و این سبک قرآن نیز برید
 است که بواسطه احتیاط و قن او توفیق کرده اند از آنیکه حضرت پیغمبر از راه اندر خلفا را شنید
 او بر سر و تنگ انداخته است که از راه اندر آنکه امانت باور سیده علیه و علیها الصلوٰة والسلام
 قال علی الله الصلوٰة والسلام الله الله في اصحابك ان كان منكم من عرف من الله انما عرف الله من الله
 احبهم من ابغضهم فبعضی ابغضهم و من اذا هم فقد اذانی و من اذا فی فقد اذی الله
 کن اذی الله فبعضک ان یسجد و قال عمر و جعل ان الذین یؤو ذون الله و ذنوا

این بکر و عمر را جلالت جلاله المفاخری و امثال ذلک منه و زعمی و من القضاة بقیة الانبیا
 بخت لاجال فیها لایحکار احدی قال عبد الشرکان من اکابر الشیعة افضل الشیخین
 بتمیز علی انهما علی نفسه و لایما افضلهما لکن فی ویرد ان اجتهت کم تخالفه کل ذلک
 مستقادین الصراخ و اما تفضیل عثمان بر علی رضی الله تعالی عنهما پس اکثر علماء اهل سنت بر آنند
 که فضل بعد از عین عثمان است پس علی و نه سب ائمہ اربعه مجتهدین نیز همین است و نوشته که در
 فضیلت حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او جمع کرده است از توفیق
 بنوعی تفضیل عثمان و قرطبی گفته است هرگاه که انشاء الله تعالی و مجتهدین توفیق که از عبادت
 امام عظیم سبحان الله تمیز کرده اند که مرآت الحکماء الشیخ و جامع تفضیل الشیخین و صحیح التستری
 نیز این تغییر اختیار این عبارات را محمل دیگر است که چون ظهور فتن و تمثال و امور مردم و زمان
 خلافت حضرت عقیقین بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه که در سب راه یافته امام این معنی
 را ملاحظه فرموده و رحمت ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و دوستی ایشان را از علامات سنت
 ساخته بے آنکه شایسته توفیق مخلوق بود و کتب تحفه مشحونه بآیات افضلیتهم مکن شریک
 خلافتهم باجماع فضیلت عین لقیست و فضیلت حضرت عثمان و ذون اوست اما احوط است
 که نیز فضیلت حضرت عثمان را بلکه نیز فضیلت عین را نیز حکم بکفر کنیم و شیخ و سنن انیم
 چه علماء را در کفر او اختلاف است و قطعیست این اجماع قبل قال و این سبک قرآن نیز برید
 است که بواسطه احتیاط و قن او توفیق کرده اند از آنیکه حضرت پیغمبر از راه اندر خلفا را شنید
 او بر سر و تنگ انداخته است که از راه اندر آنکه امانت باور سیده علیه و علیها الصلوٰة والسلام
 قال علی الله الصلوٰة والسلام الله الله في اصحابك ان كان منكم من عرف من الله انما عرف الله من الله
 احبهم من ابغضهم فبعضی ابغضهم و من اذا هم فقد اذانی و من اذا فی فقد اذی الله
 کن اذی الله فبعضک ان یسجد و قال عمر و جعل ان الذین یؤو ذون الله و ذنوا

سوره شامه
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي
انزلنا عليك
الحق بالبينات
والله اعلم
بما كنا نعبد

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على النبي وارض عن آلته واصحابه اجمعين

و فرجه انما انما عليه فانك مغلوبا بين يديه واصحابه لا يقرن من طاعة مع اصحابهم باينه افضل الكل
 تصانبه والله اعلم بالامامة منذ بعثت به في حق القصاص عن قتال الجحمان حتى الله تعالى
 ونقل فوحاه شامة قرقان كماله صلى الله تعالى وجهه انه قال اخواتنا الفقهاء اياكم الفرسا
 في كسفة لهما الهنون الكاويل وكم نيت كخطا جهمادى ازلاست دورت وارطعن تشنع
 مفوخ مراتب حقوق صحبت فير لبشر اعلى على الصلوات والتحيات نوره موج صحاب كرام را
 بيكلى باو بايد كه در بدو مى بچيد كه كماله الصلوات اللاتى كتمات ايشان را دوست بايد و است
 قال عليكم وكن اية الملاحه والسلامة من اجهود بعضى الجهمى من انقضاهم قيبه بعضى
 انقضاهم من غيبته كه باصحاب من تعلق كروه همان محبت است كه من تعلق شده است و بعضى نفعه كه
 با ايشان تعلق كيره همان نفع است كه من تعلق گرفته است اما با حاربان حضرت امير مريد تشانى است
 بله جائى است كه از ايشان در آزار باشيم انچه آن صحاب كرام مغر باند ما بحبت ايشان با موديم
 و ان نفع ايشان منوع نماند را دوست مي داريم بدو مى بچيد كه كماله الصلوات اللاتى كتمات ايشان
 و ان نفع ايشان گريزان كه آن نفع ايشان سر ميشود بيگن محبت محبت كونه محبت محبت محبت
 منطفى حضرت امير مريد بود و مخالفتان ايشان بر خطا زايده برين فاضولى است تحقيق اين محبت
 كتوبه كه خواجه محمد اشرف نوشت است تفصيل ذكر یافته است اگر شاءس مانده باشد بان كتوبه مجموع
 فرمايد بعد از تصحيح خطا در اقسام احكام فقه چاره بود و از دستن فرض و واجب و حلال و حرام و سنت
 و نهى و شبهه و كروه گذرنه و همچنين عمل مقتضاى اين علم نيز ضرورى است مطالعه كتبه فقهاء ضرورى
 شمرد و مى بچيد در ايشان اعمال صلوات عربى دارنده غنيمه از فضائل اركان صلوة كه عامودين است ابرو
 مى نمايد ابتداء فرمايد اول از اشباع در وضو چاره نبود و مخصوصه است باوقام و كمال بتايد است اما
 برودت او را بايد در وضع سرنتيباب بايد و در گوش و مسح رقيه احتياطا بايد فرمود و تشكيل
 اصلاح بولن مخصوص است چه از جانب پيران اصلاح كده است از امراضات فرمايد ايشان بحسب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي
انزلنا عليك
الحق بالبينات
والله اعلم
بما كنا نعبد

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على النبي وارض عن آلته واصحابه اجمعين

را اندک ندانند بپسند دوست داشته شده حق است جل و عذاک و مری او ثقیل اگر تمام ویسا
 ایک فصل معنی محبوب حق جل و عذاک گمانه معلوم شود و علم مقتضائے آن بیشتر گردد و معتقد است
 حکم آن وارد که کسی بجز آن ریزه بائے چند چو بفریب راز خود و بجاد اطلال روح را بدست آرد
 بعد از ظهور کمال و سبب باغ و سبب قصد نماز که هر چه است باید فرمود و اہتمام باید نمود کہ نماز فرض
 بے جماعت او ایسا بد مکتب الیہ با امام ترک نشود و نماز در وقت سنج او ایسا بد و در قرائت و در دعا
 و در مسنون باید کرد و در رکوع و سجود و طمانیت جاریه نبود کہ فرض است یا واجب بقول مختار و در قنوت
 راست باید ایستاد و بر سبب که آنجا بنام مقرب خود بر وجع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت در کار است
 نیز باید کرد کہ فرض است یا واجب یا منت علی اختلاف الکفوال و همچنین در جلسہ کہ میان دو سجده است
 بعد از نشستن دست الطمینان نیز کار است چنانچه در قنوت و اقل تسبیح رکوع و سجود و بار است و
 اکثر شکر تا بهفت بار یا از ده بار و غیرتلاف الکفوال و تسبیح امام باندازه حال مقتدیان است ششم
 می آید کہ کسی در حال انفراد در وقت قنوت و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا بهفت بار گوید و در وقت سجده رفتن آنچه بر زمین نزدیک تر است اول بر زمین نهد پس اول
 هر دو زانو بر زمین نهد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن پشیمین را و در وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین بگذرد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید برداشت
 پس ابتدا رفع از زمین بگذرد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و در وقت رکوع بر
 پایتھائے خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کتف خود ملاحظہ
 باید نمود چون نظر از پرگندگی و ختمه شود و بر موضع مذکورہ گماشته شد کہ روز نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوع حاصل آید کما هو المنقول علیہ عن الصادق علیہ السلام و همچنین تفریح اصابع
 و دو دست در وقت رکوع و ختم ساختن آن اصلیح در وقت سجود منت است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ختم ساختن بے تقریب نیست فوائد و فزمن آن ملاحظہ نموده صاحب شرح

Handwritten marginalia in the left margin, including phrases like "باید کرد" and "در وقت".

Handwritten line of text below the main text block.

Handwritten marginalia at the bottom of the page, including phrases like "باید کرد" and "در وقت".

بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند که در این کتاب نیز آمده است

بعضی را آورده است ما را بیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علی بن علی الصانع
والتسکیر لکثرین من حکام و کتب تصوف مذکورند تفصیل و ایضاً و مقصود از این کتابی ترغیب بر اعمال
است بمقتضای علم فقه و وقت آنکه سبحانه و ایا کما عنده الکمال الصالحین المؤمنین علیهم
الشرعیة بعدک و فقهنا الله سبحانه انه لصحیح العقائد الذیبتة محرمه سیدنا محمد بن
علیه و علیهم و علی کل من الصلوات افضلها من التکلیفات اجمعها اگر چه بعضی
صلوة و استن کلمات مخصوصه آن در جویدانند پس که مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اند از مخطوطات
تو بنامید اول مکتوب بنام فرزند می محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد بن عثمان
و مکتوب سوم بنام شیخ آقاب میان شیخ تاج بعد از تحصیل و در جمیع اعتقادی و عملی اگر توفیق ایزدی
بجای سلطان که از مثنوی فرمایند سلوک طریقه عملیه صوفیه است نه از راهی آن عرض که شمس زاهد
از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر مبرور بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت به عقاید یقین و طمأنینه
حاصل کنند که هرگز تشکیک مشکک زایل نگردد و با ایشو به باطل نشود چه پائے استدلال و چه در
و استدلال بزمکین که از آثار کبری الله تعالی الف کتب و نسبت باعمال تیسره و سهولت حاصل
کنند و سئل کسی که از آثار ناشی میشود زائل گردانند و ایضاً مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست
که صورت و اشکالی بی پایه نماید و انوار و انوار را رعایت کند این خود اول وجه کعبت تصور اول
حتی چه نقصان دارد که کسی اینها را که هشتمه بریاضات و مجاہدات تمنائی صورت و انوائی نماید چه
این صورت و این صورت و این انوار و این انوار همه مخلوق حق اند چنانکه عکس و از آیات و آله بوجود او تعالی
و در بیان طرق صوفیه اعتبار کردن طریقه عملیه نقشبندیه اولی و آنست است چنان بزرگواران است علم
متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال
بیخ نوازند خرسندند و اگر بوجود احوال و متابعت نمودند اند آن احوال انمی هستند از حیثات که اطلاع
و نقص استجوین کرده اند و احوالیکه بران مرتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر هر بدعت و نیست منع آن

بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند که در این کتاب نیز آمده است
بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند که در این کتاب نیز آمده است
بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند که در این کتاب نیز آمده است
بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند که در این کتاب نیز آمده است
بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند که در این کتاب نیز آمده است
بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند که در این کتاب نیز آمده است

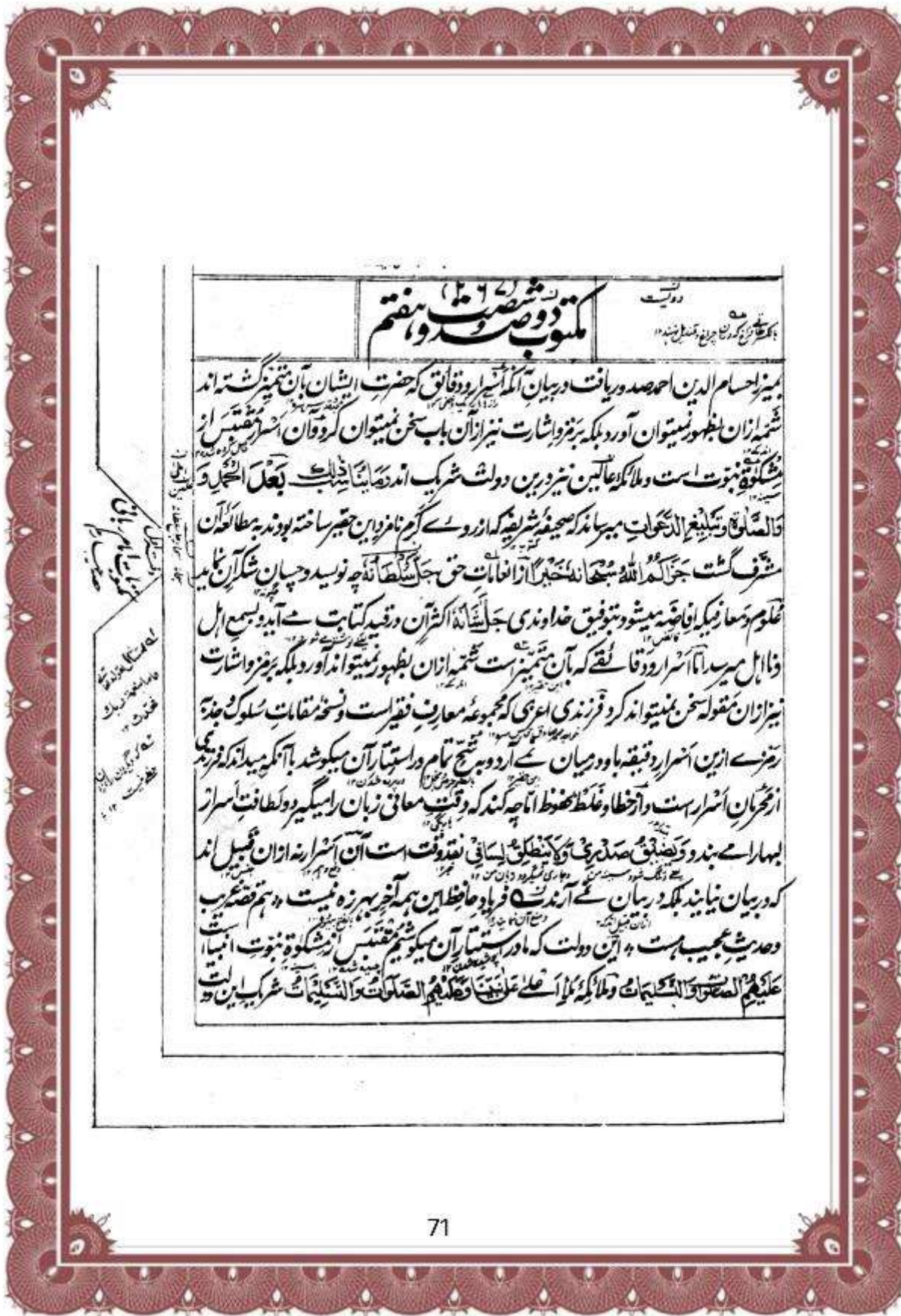
لله بنام حضرت سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین

فرموده اند و شکر اتیکه بر آن مترتب شود ریفاتح بان نموده روز سه مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان
 حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان
 اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس
 طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ تقی بنده علماء و ساجد را راجع کرده بجانفاه
 حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر رجب منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر رجب بفرمان
 نمکنند ایشان و جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر رجب این همه استغناء نماید از
 سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجده که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل
 استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف
 و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت
 صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و
 قوس فی حقیقت داخل بود و لعب است کریمه و بمن الناس من یشتکی تھو الحدیث
 ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاکر و ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که
 مروا ز اھو الحدیث سر و دست و فی المذاریک اھو الحدیث السمر و الفناء و کلان اہل
 عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان ائہ الغناء و قال مجاہد و قولہ تعالی و کلان
 لا یشھد دن الزور ای کا یحضر دن الغناء و حکم عن تمام الھدی ای منصوصا انما تورد من
 قال یفقی زمانا الحسنات عند قرآنہ یکفر و بانث منہ امر آتہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنا

و در این مجلس حضرت امیر کلال فرمودند که در این مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ تقی بنده علماء و ساجد را راجع کرده بجانفاه حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر رجب منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر رجب بفرمان نمکنند ایشان و جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر رجب این همه استغناء نماید از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجده که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل بود و لعب است کریمه و بمن الناس من یشتکی تھو الحدیث ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاکر و ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مروا ز اھو الحدیث سر و دست و فی المذاریک اھو الحدیث السمر و الفناء و کلان اھل عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان ائہ الغناء و قال مجاہد و قولہ تعالی و کلان لا یشھد دن الزور ای کا یحضر دن الغناء و حکم عن تمام الھدی ای منصوصا انما تورد من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرآنہ یکفر و بانث منہ امر آتہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنا

و در این مجلس حضرت امیر کلال فرمودند که در این مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ تقی بنده علماء و ساجد را راجع کرده بجانفاه حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر رجب منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر رجب بفرمان نمکنند ایشان و جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر رجب این همه استغناء نماید از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجده که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل بود و لعب است کریمه و بمن الناس من یشتکی تھو الحدیث ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاکر و ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مروا ز اھو الحدیث سر و دست و فی المذاریک اھو الحدیث السمر و الفناء و کلان اھل عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان ائہ الغناء و قال مجاہد و قولہ تعالی و کلان لا یشھد دن الزور ای کا یحضر دن الغناء و حکم عن تمام الھدی ای منصوصا انما تورد من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرآنہ یکفر و بانث منہ امر آتہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنا

سئل عن رجل قال لا یحضر الغناء و قال المجاہد و قولہ تعالی و کلان لا یشھد دن الزور ای کا یحضر دن الغناء و حکم عن تمام الھدی ای منصوصا انما تورد من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرآنہ یکفر و بانث منہ امر آتہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنا



دوست

مکتوب مشرف و مکتوب مفقود

بکتابت حضرت مولانا محمد رفیع صاحب دہلی

بمیز احسام الدین احمد صدوریافت و بیان آنکه اسرار و دقائق کہ حضرت ایشان بان تمیز کثرت اند
شتمہ ازان بظہور نمیتوان آورد بلکہ برفرو اشارت نیز ازان باب سخن نمیتوان کرد و ان اسرار مقہرین از
مشکوٰۃ نبوت است و ملائکہ علیین نیز درین دولت شریک اند و ایضا ذیل بقول الخلیل و
و الصالح و یبلغ الذخائر میرساند کہ صحیفہ شریفہ کہ از روسے گرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن
شرف گشت جزا کہ اللہ سبحانہ خیرا از انعامات حق بجایگذاختہ اند چه نویسد و چنان شکل آن نمایم
علوم و معارفیکہ افاضہ میشود و بتوفیق خداوندی جل جلالہ اکثر آن در قدیم کتابت سے آید و سبب اہل
و اہل میرسانا اسرار و دقائق کہ بان تمیز است شتمہ ازان بظہور نمیتوان آورد بلکہ برفرو اشارت
نیز ازان مقولہ سخن نمیتواند کرد و فرزند می کہ مجموعہ معارف فقیر است و نسخہ مقامات سلوک جذبہ
رضی سے ازان اسرار دقیقہ با و در میان سے ارد و بیخ تمام در استوار آن میکوشد با آنکہ میداند کہ فریب
از مخربان اسرار است و از خطا و غلط محفوظ آما چه کند کہ وقت معانی زبان را میگید و وطنانت اسرار
بہار سے بند و تصدیق صدقہ و کتلی لسانی نقد وقت است آن اسرار نہ ازان قبیل اند
کہ در بیان نیاید بلکہ در بیان سے آید نہ فریاد و ملاحظین ہمہ آخر ہرزہ نیست ہمہ تصدیر
و حدیث عجیب بہت ہ این دولت کہ ما در استوار آن میکوشیم مقہرین از مشکوٰۃ نبوت انبیا
علیہم السلام و البکیات و ملائکہ ملائکہ علیہم السلام و العذات و الشکایات شریک این دولت

بکتابت حضرت مولانا محمد رفیع صاحب دہلی
لغت کلمہ
معانی کلمہ
عذت
شکر و امان
ظہور

اندو از نسا ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر کرایین دولت مشرف سازند ابوهریر
 گوید رضوانه تعالی عنده که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی
 از آن دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحت مردم را بر نذران علم دیگر
 علم سراسر است که هر کس بان نرسد فی الفضل الله فی عباده من کنت آءا و الله ذوالفضل العظیم
 ثانیاً مرفوع آمده که کتابت حضرت خواجہ زاواعت است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم اکثر ما
 اخذائے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت
 آزمانے فالض است که اخذائے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد
 را و بیرون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنچه تمام آمد و اجتناب از مخالفت
 طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند
 و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و التسلیمات است

کتب و ولایت و شرف

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چهیت و معاد اولی که در حدیث
 علی ما تمی کاتبی ایچولس ایشل آق شده اند کلام اند و در بیان آمده علم سراسر که از وراثت انبیا باقی مانده
 علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن سراسر است که اولیا است بان تکلم کرده اند از علم توحید و جود و بیان علم
 و سیران و قرب و عنیت و ما ایشا کل ذلک، الحکم لله رسوله کل عباده الذین یحفظه احوال و
 اوضاع فقر او این حد و مستوجب همه است اللؤلؤ من اللؤلؤ لیسوا کما کما و فیئینما و فیئینما و فیئینما
 چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از آن منقوله بقصفا وقت نوشته آمد و در اخبار آمده العکال
 و زنة الایب علیک او انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است و دو نوع است علم احکام و علم سراسر
 علم وراثت گسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده که او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

من علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
 علم سراسر است که هر کس بان نرسد فی الفضل الله فی عباده من کنت آءا و الله ذوالفضل العظیم
 علم توحید و جود و بیان علم و سیران و قرب و عنیت و ما ایشا کل ذلک، الحکم لله رسوله کل عباده الذین یحفظه احوال و اوضاع فقر او این حد و مستوجب همه است اللؤلؤ من اللؤلؤ لیسوا کما کما و فیئینما و فیئینما و فیئینما
 علم احکام و علم سراسر
 علم وراثت گسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده که او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

بعضی از اینها را در بعضی از اینها
بعضی از اینها را در بعضی از اینها
بعضی از اینها را در بعضی از اینها

بعضی از اینها را در بعضی از اینها
بعضی از اینها را در بعضی از اینها
بعضی از اینها را در بعضی از اینها

که آن متناهی وراثت است چه وارث را از جمیع انواع نکره مورث نصیبند این بعضی از اینها است که او را از
بعضی نصیبند و اصل آنست که نصیب بعضی حق او تعلق گرفته است و همچنین فرموده حکیم
و علی الله الصالحون والسلام و علیما متبعی کافیتا یعنی ای سرزینک هر او را علیا علیا و او را شایسته علم که نصیب
از بعضی نکره گرفته اند چه وارث را بواسطه قرب نسبت همچو مورث میتوان گفت بخلاف غیر که ازین
علاقه خالی است پس هر که وارث نبوده عالم باشد که علم او را مقید بیک نوع سازیم و گویم که عالم علم حکم
است مثلا و عالم مطلق آن بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب یافتند اکثر مردم ممکن دارند
که علم آنها عبارت از علوم اوجدیه وجود است و شهود و وحدت و کثرت و شایسته کثرت و وحدت و کثرت
است از تعارف احاطه و سر بیان و قرب و معیت او تعالی بر هیچیک کثرت و شهود و از باب احوال است
حاشا و کلا کثرت حاشا و کلا که این علوم و تعارف از علم است را بر بند و شایان مرتبه نبوت باشند زیرا که
بنده این تعارف شکر و تقست غلبه عال که متناهی صحیح است علم انبیا علیهم السلام و الصالحات و الصغیرات
چه علم احکام و چه علم اشرار و صحیح است که شکر از آنکه آن مرتبه نبوت است بلکه این معارف مندرجه
ولایت اند که قدم را بر سر و سر و در این علوم از آنکه ولایت بودند از آنکه نبوت انبیا علیهم السلام
و الصغیرات جز نبوت ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مخلوقند و در جنب احکام نبوت منضم است
بله هر جا شود هر شک را به شکر از آنکه نبوت بود چه یار به فقیر در کثرت سائل خود نوشته است
و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک محیط دارد و کمالات ولایت در جفتان قطره است محقر آنچه توان
کرد جمیع انسانی ب کمالات نبوت گفته اند که لایه افضل از کمال نبوت و جسته دیگر در وجهی آن گفته اند که ولایت
نبی فضل است از نبوت او این هر دو فرق حقیقت نبوت را ندانسته حکم غایب کرده اند نزدیک باین حکم
است حکم تبریح شکر بر حق اگر حقیقت شکر را میدانستند هرگز شکر را به نحو نسبت نمیدانند شیخ طبرسی در کتاب
با عالم پاک در آنجا که صحیح است اینها را صحیح و نام شکر را بر آن ترجیح داده اند کاش شکر خود را نیز مایل شکر
علوم دانسته جز آنکه باین حکم نمی نمودند چه تقریر عقلا است که صحیح است از شکر است اگر صحیح و شکر مجازی است

تذکره است این حکم را در بعضی از اینها در بعضی از اینها در بعضی از اینها

وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ایکہ پینمبر (ص) ہم نبی بودیم
ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مرتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبیذہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ النّاس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مرتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبیذہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ النّاس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مرتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبیذہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ النّاس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

۱- کتب معتبره
 ۲- کتب معتبره
 ۳- کتب معتبره
 ۴- کتب معتبره
 ۵- کتب معتبره
 ۶- کتب معتبره
 ۷- کتب معتبره
 ۸- کتب معتبره
 ۹- کتب معتبره
 ۱۰- کتب معتبره

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را بسمانه عزت و اودان
 بغایت مستح است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدبیر و اقتادتی نافع
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سواد و شراب و موم و تصویر
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ ^{آورد} وَ اسْتَعُوذُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ
 ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ ^{بکار آید}
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته انحراف بر
 آرزو سید بعین گفت که علماء سواد این وقت درین کار با من خود مدویم گردند و مرا
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دما نیست که در امور شرعیه واقع شده
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شوخی علماء سواد است و مساوی
 شیات ایشان آرسے علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بترست
 آزاد از علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ التَّسْبِيحَاتُ وَ بهترین خلایق
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شایعیت آن مشاهد شده آنرا بنظر بقا
 دیدند و این را بدایغ زوال تمس یافتند لا جرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال الایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم
 هر صورت اولی است ^{بهر صورت اولی است}

۱- کتب معتبره
 ۲- کتب معتبره
 ۳- کتب معتبره
 ۴- کتب معتبره
 ۵- کتب معتبره
 ۶- کتب معتبره
 ۷- کتب معتبره
 ۸- کتب معتبره
 ۹- کتب معتبره
 ۱۰- کتب معتبره

۱- کتب معتبره
 ۲- کتب معتبره
 ۳- کتب معتبره
 ۴- کتب معتبره
 ۵- کتب معتبره
 ۶- کتب معتبره
 ۷- کتب معتبره
 ۸- کتب معتبره
 ۹- کتب معتبره
 ۱۰- کتب معتبره



شد و عظمت آخرت است لکن دنیا والآخرة صارتان ان رضىت احد لهما لم تحطت
 الاخرى اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است آخرت عزیز است جمع
 این دو امر از قبیل جمع اضداد است - (ع) ^ع ما احسن الدين والدنيا لوجتماع
 آری جمعی از مشائخ شیخی از خود و باب است خود تمام برآده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه
 اختیار صورت ایل دنیا نموده اند و نظام را غیب مینمایند فی الحقیقت هیچ تعلق ندارند و
 از همه فارغ و آزاد اند سر جلال لا تلیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله تجارت و بیع ایشانرا
 مانع ذکر خدا نیست در همین تعلق باین امور بے تعلق اند حضرت خواجہ نقشبند فرموده اند
 قد سر الله تعالیٰ بیس الاقل سن که در بازار یعنی تاجر سے را دیدم کہ پنجاہ ہزار دینار
 کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظہ دل او از حق سبحانہ غافل نگشت ۴

دست در کار خود
 دنیا را دنیا
 آخرت را آخرت
 جمع اضداد
 اختیار صورت
 تعلق باین امور
 در همین تعلق
 مانع ذکر خدا نیست
 قد سر الله تعالیٰ
 کم و بیش را خرید و
 فروخت نمود و یک
 لحظہ دل او از حق
 سبحانہ غافل نگشت

عنه بدلتی انشاء الله بنام دور و در آن زمان در باغ ایوان - در آن ماه ریح صه یعنی آسمان زمین این را در روز موعود می خوانند و آنرا بگویند که در شکوه است

مقام کشی آید و نقص عمد نماید بیکل این کلمه تجوید ایمان بایده نمود و قال علیک الصلوات و السلام
 حتی ذکر ایمانک یقول لا اله الا الله بلکه هر وقت از سخن این کلمه چاره نمود زبیر که نفس آماره
 همواره در مقام خجسته است و در حدیث آمده است در فضائل این کلمه اگر آسمانها زمین با را
 در پایه بنهند و این کلمه را در پیکه دیگر بر آئینه این پایه راجع آید بر پایه دیگر و التسلط علی من اتبع الهدی
 والامر بما یستحب و النهی عن المنکر و علی الیه الصلوات و السلام

کتاب پنجاه و سوم

در تفسیر کربلا

نیز سیادت انساب شیخ فرید صده دریافت در بیان آنکه اختلاف علماء و سواد مذهب نسا و عالم است
 و سبب آنست که آنکه منسبانه علی حادّه ابانیکه انکم شنیه شده که با شاه اسلام
 ازین شاه اسلامی که در نهاد خود دارند ایشان فرموده اند که چنانکه از علماء و دیندار پیدا کنند
 که ملازم باشند و بیان مسائل شرعی میگرداند باشد تا خلاف شرع امری واقع نشود و التسلط علی
 من اتبع الهدی آنکه مسلمانان را به ازین چه بشارت و ماتم زده گمان را به ازین چه گوید مگر چون
 حقیق بر واسطه همین عرض متوجه خدمت علییه است چنانچه مکرر اظهار آن نموده بضرورت دین بآ
 بافتن نوشته خود را تعاف نخواهد داشت امید است که معذور نخواهند فرمود و صلوات الله علیهم
 معروف میگرداند که علماء و دیندار خود اقل قلیل اند که از حجت جاه و ریاست گذشته باشند و بسبب غیر از
 ترویج شریعت و مایه قدرت نداشته باشد بر تقدیر حجت جاه هر کدام ازین علماء طریق خواهد رفت
 و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهد آورد و آن را توسط فریب شاه
 خواهد ساخت تا چاره تعجب دین آینه خواهد شد و در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلاد انداخت و
 همان صحبت در پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد و الحیاء بالله

در این کتاب سیصد و پنجاه حدیث است که در بیان فضائل این کلمه است و در هر حدیث آن کلمه درج شده است و در بعضی از آنها تفسیر آن کلمه آمده است و این کتاب در سیصد و پنجاه باب است و در هر باب سیصد و پنجاه حدیث است و در هر حدیث آن کلمه درج شده است و در بعضی از آنها تفسیر آن کلمه آمده است و این کتاب در سیصد و پنجاه باب است و در هر باب سیصد و پنجاه حدیث است و در هر حدیث آن کلمه درج شده است و در بعضی از آنها تفسیر آن کلمه آمده است

در تفسیر کربلا ...

عنه که در تالیف بحیث از او از باب جاود ریاست و ترقی بر اقران مشهوری

سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعُلَمَاءِ الشُّعْرَةِ الْكَبِيرَةِ الْعَالِمِ الْعَالِمِ الْعَالِمِ الْعَالِمِ الْعَالِمِ الْعَالِمِ
 کتبیته بریناید اگر از علماء و آخرت پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریا است و اگر پیدا نشود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کننند تا آنکه لا یدرک کلّه لا یحزّن کلّه نمیدانم چه نویسم
 همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجوه علماء است شسران عالم نیز با ایشان مربوط است بهترین
 علماء بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق است و اضلال ابایشان مربوط است
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید که فارغ و بیگانه است بر آنرا پرسید گفت علماء این وقت کار میکنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندیشه عالم که امرانی درن پروردی کنند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امر خوانند نمود چون کار از دست برود
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی امثال این سخنان با باب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدّق می گردد

کتاب پنجاه و چهارم

تیر بیست و نقابت پناهی شیخ فریددور یافته در بیان آنکه جناب ارحمیت بنوع لازم است
 ضرر صحبت به تبع فوق ضرر صحبت کافر است و بهترین فرق مبدعه شیعه شنیعه اند و مینا سبب
 ذَلِكَ عَظَّمَ اللَّهُ تَعَالَى أَجْرَكُمْ وَرَفَعَ قَدْرَكُمْ وَتَبَرَّكُمْ وَشَرَحَ صَدْرَكُمْ وَبَيَّنَّ سِتْرَكُمْ
 الْبَشَرِ الْمَطْمَئِنِّ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْكَ وَعَلَى إِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ
 أَكْمَلُهَا مَنْ لَمْ يَشْكُرْ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ كَسَى كَشْكْرَ أُمِّي بِيَانِ وَأُورِ شُكْرَ خَدَائِي عَزَّ وَجَلَّ بِجَاهِ
 نیا در و پس برافقیران شکر احسانهای شما لازم است اولاً سبب جمعیت حضرت خواجیه ماشاوه
 ای یغنیل شما دران جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و خطهای وافر رویم و ثانیاً چون حکم

کتاب پنجاه و چهارم
 در بیان آنکه جناب ارحمیت بنوع لازم است
 ضرر صحبت به تبع فوق ضرر صحبت کافر است
 و بهترین فرق مبدعه شیعه شنیعه اند
 و مینا سبب ذلک عظم الله تعالی اجرکم
 و رفع قدرکم و تبرککم و شرح صدرکم
 و بینه سترکم
 البشر المطمئن زیغ البصر علیک
 و علی ایله من الصلوات افضلها
 و من التسلیات اکملها
 من لم یشکر الناس لم یشکر الله
 کسای کشکر اومی بیان و اور شکر خدای
 عز و جل بجاه نیا در و پس
 برافقیران شکر احسانهای شما لازم است
 اولاً سبب جمعیت حضرت خواجیه ماشاوه
 ای یغنیل شما دران جمعیت طلب حق
 سبحانه و تعالی کردیم و خطهای وافر
 رویم و ثانیاً چون حکم

دست و پائی بزند بچشم من لکن سواد قوم هم مؤمنهم ^{بمستطاعت} که این بے استطاعت
 داخل آنجا کرام سازند ^{مراون ۳۲} آتش خود را مثل آن زالی می انگارند که بسیار چند تنیده خود را
 سلب خریداران حضرت یوسف علی بنیوت ما و علییه الصلوة والسلام ساخته بود ^{ساخته}
 است که درین نزدیکی ^{بشرف} انشاء الله العزیز بشرف حضور شرف گرد و متفرق از جناب شرف
 ایشان آنست که چون استطاعت و قرب با و شاه بر وجه اتم ایشان را حق بختانند ^{بشرف}
 ساخته است در قلاوطلا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی اله من الصلوة والسلام
 و ترویج التسلیمات ^{بشرف} آنکه ما کوشند و مسلمانان را از غیبت برآند حاصل تمییز نیاز مولانا حاجزاد
 سرکار اقبال آثار و طیفه مقررده دارد و پارسال ظاهر از حضور یافته بود و سال نیز امیدوار آرد
 است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

ساخته شده است
 در قلاوطلا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی اله من الصلوة والسلام
 و ترویج التسلیمات آنکه ما کوشند و مسلمانان را از غیبت برآند حاصل تمییز نیاز مولانا حاجزاد
 سرکار اقبال آثار و طیفه مقررده دارد و پارسال ظاهر از حضور یافته بود و سال نیز امیدوار آرد
 است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

کتابت جعلی و شتم

بسیار است و نقابت و سنگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در مرغیب بتظیم علم و طلبه
 علوم که حاملان شریعت اند ^{بشرف} نصرت که الله سبحانه علی الأعداء یوحی ته سیدنا ابا کبیر
 علیه و علیکم الصلوات و التسلیمات و اللعیات حرمت نامه گرامی که نفع از آبان
 نواخته بودند بمطالعته آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد تسبیح مؤلف مرقوم فرموده بودند
 جزوی خرچے بر اس طالب علمان و صوفیان فرستاده شد ذکر تقدیم طالب علمان صوفیان
 در نظر محبت بسیار زیاد آمد بچشم الظاهر عنون الباطن امید است که در باطن شریف نیز
 این جامع کرام تقدیم سدا کرده باشند کل انا و یتو شرف بما فیہ شیخ اذ کوزه برون همان آرد
 که در دست و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند

صحن ظاهر و باطن است
 همان بر آن
 آنکه همان ترا و در دست

وَلَمَّا مَصَفَرِيهِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ بایشان بر پاست فردای
 قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف نخواهند پرسید و دخول جنت و خروج از آن
 وابسته بایمان شریعت است اَبِيَا صَلَاةُ اللَّهِ تَعَالَى وَسَلَامَاتُهُ عَلَيْهِ تَمَّ كَيْبَتَمَّ
 کائنات اند بشر الح و موت کرده اند و مدارجات بر آن مانده و مقصود از بعثت این اکابر
 تبلیغ شریعت است پس بزرگترین خیرات سعی در رواج شریعت و احیای علمی از احکام آن
 علی الخصوص در زمانیکه شعاع اسلام منهدم شده باشند که در راه خدای عزوجل عمل
 خرج کردن برابر آن نیست که مسکن از مسائل شریعتی را رواج دادن چه درین فعل اقتدا
 بانیست که بزرگترین مخلوقات اند عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ و شاکرت هست
 بان اکابر و مقرر است که کاملترین مناسبت بایشان سلم فرموده اند و خرج کردن کرد و غیر این
 اکابر نیز میسر است و بعضا در ایمان شریعت مخالفت تمام است بانفس که شریعت مجله
 نفس وار شده است و در انفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند بی انفاق اول
 را که برای تأیید شریعت باشد و در رواج بملت درجه علیا است و انفاق جلیل باین نیت
 خرج کردن برابر خرج لکها است در غیر این نیت اینجا کسی سوال نکند که طالب علم گرفتار از
 صوفی وارسته چون مقدم باشد جواب گوئیم که او هنوز حقیقت سخن را در نیافته است طالب علم
 با وجود گرفتاری بسبب نجات خلایق است چه تبلیغ احکام شرعی از وی میسر است اگر چه
 خود بآن منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلایق کار
 ندارد شخصی که کثرت نجات با او وابسته باشد مقرر است که بهتر باشد از آن شخصی که بر نجات خود
 در مانده باشد آرسه صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیر غن اند و باند بعدا گم گروانیده باشند
 و بدعت خلق فردا آورده از مقام نبوت نصیبی دار و واصل مِلَقَانِ شَرِيعَتِ است حکم علماء

عنه و ان یستمره راجع خوفا ۱۱
 به این چنین است ۱۲
 در اول
 در وقت اعلام ایمان از
 در اول
 در وقت اعلام ایمان از
 در اول
 در وقت اعلام ایمان از

عنه کتاب فی التوفیق لکتابت الیوم دة عند توالله اعلم بالصواب ۱۲

عالم که در طریقت التصوف شامل نیست که تقار آن صحت نیست بخاطر یک پنجم (ص) هم نبی بود هم
ولی نبوت به شریعت تعلق دارد ولی به ولایت طریقت تعلق دارد در این باره سه مکتوب ذیل آمده.

۴۰

مکتوب شصت و دوم

ببینای میرزا حاتم الدین احمد صد دریا نغمه در بیان آنکه جذبیه که پیش از سلوک است از تقاضا
نیست بلکه وسیله است از برای قطع منازل سلوک بسهولت و جذبیه که بعد از سلوک است
از تقاضا است و ما اینک است ذلک الحمد لله و سلاک علی عباد و آل ذین الصلوة طریقه
وصول را در جزو است جذبیه و سلوک و بعبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذبیه که مقدم بر سلوک است
از تقاضا نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذبیه که بعد از تمامی سلوک است
و تصفیه که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی السد است از تقاضا مطلوبه است جذبیه و تصفیه
سابقه از برای تسهیل مسالک سلوک بی سلوک کار نمی کشاید ولی قطع منازل جمال
مطلوب نبی نماید جذبیه اولی کالصور است مر جذبیه آخری رافی الحقیقت بالیدگیرنا سبت
ندارند پس مر او از اندراج نهایت و بردایت که در عبارت مشایخ این سلسله علیه واقع است
اندراج صورت نهایت است و بردایت والا حقیقت نهایت و بردایت نمی گنجد و نهایت
یا بردایت نسبت ندارد تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبیه و سلوک و مثال
آنها تخریر یافته بقاصیل ذکر یافته است القصه عبور از صورت حقیقت ضرورت و اگر چه حقیقت
بصورت از دور نیست تحققنا الله سبحانه بالتحقیرة الحقة و جنتنا عن الصنوق الطیلة
بخدمت النبی المختار و الله الاکبر علیهم و علیهم من الصلوات المکملات من العیون انفسها

Handwritten notes on the right margin:
لحیح تاریخ این است
جوان سلامه بنامان در
پنجشنبه این روزی قال
شده بکلمه علی علیه السلام
درین سلسله در سلوک
راحت تمام میسر می شود
صبر و وفا لازم است
نام مانده در راه سلوک
تفصیل بیان از همه دست
از پیوسته
تاریخات
در صورتیکه در این صورت
نمایم چنان که در این صورت
از این بیان در این صورت
که بگوید این سلسله
و در این صورت
ببینی فی حمار فاسک

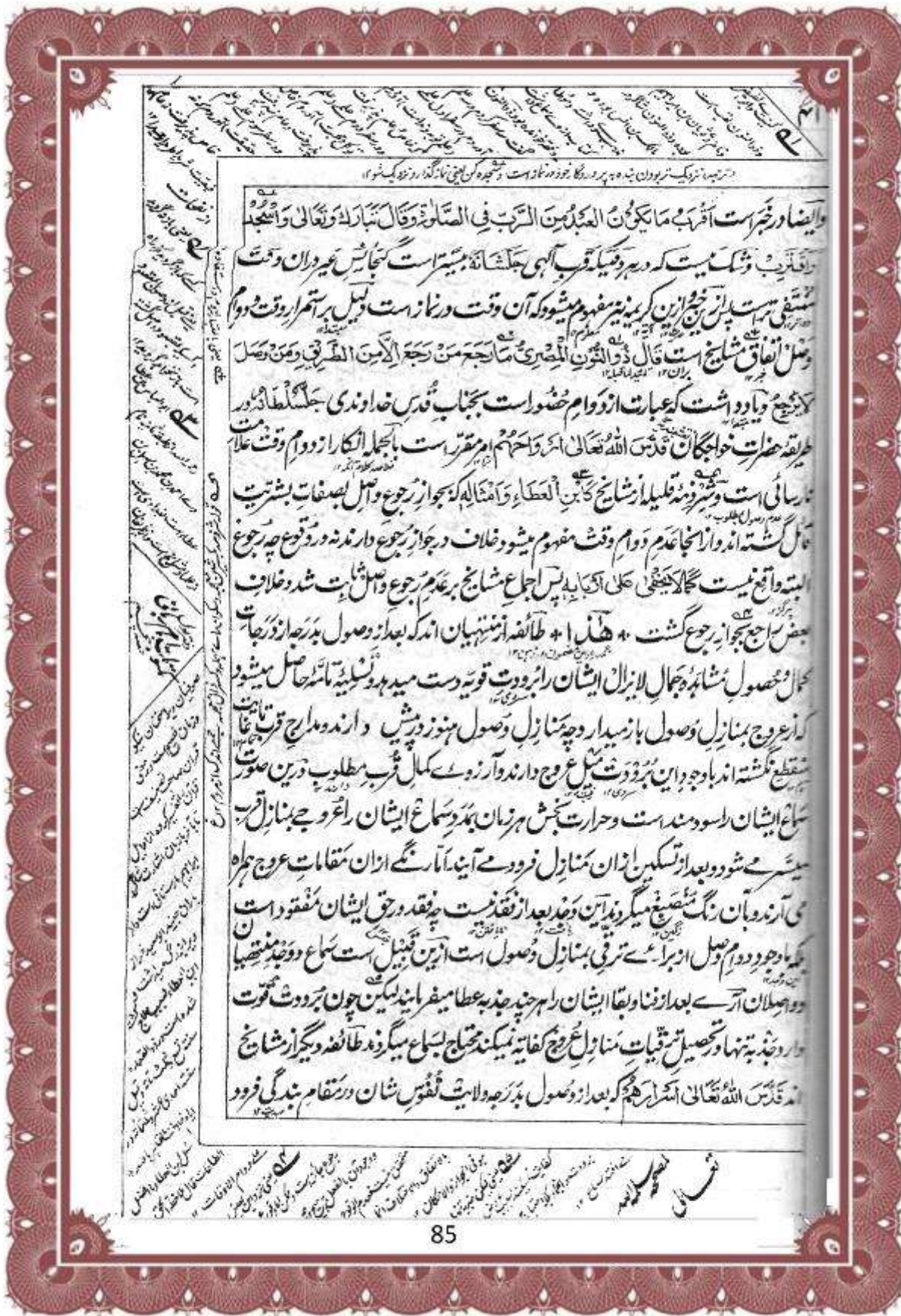
عقاید مسلمین آن عالمان بی عمل در شریعت حصه دارود و طریقت حصه ندارد. حقیقت منکر طریقت

است. مکتوب اشاره به همین دلیل دارد.

مکتوب دوا همیشه تا او پیچم

بیمار پیچید الله نام کمپوری صد و ریافته در بیان احکام سماع و وجد و قیاس و بعضی از تعارف
ببروح تعلق دارند لیکن بحمد الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلامه علی عبادو الذین اصطفوا
بأن ارشدك الله تعالى طریق السداد والهمك صراط الرشاد که سماع و وجد

بیمار پیچید
ببروح تعلق دارند
لیکن بحمد الله
الرحمن الرحیم
الحمد لله وسلامه
علی عبادو الذین
اصطفوا
بأن ارشدك الله
تعالى طریق
السداد والهمك
صراط الرشاد
که سماع و وجد



در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از آن است که سرور آن است

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلگشانه و بیخبر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقیقی است پس ازین که برینیه مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوام
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقار المصیری ما جع من رجع الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت
 نارسائی است و نیز زنده قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفت بشریت
 تامل گشته اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفخی کل انکابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و در اجابت
 بحال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهد و تسلیه نامه حاصل میشود
 که از خروج بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت غایت
 شیطانی گشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دوام وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند تنصیب
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها در تحصیل ترقیات مناول عروج نمیکند محتاج بسماع میگردد طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لا یت تقوس شان در مقام بندگی فرود

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلگشانه و بیخبر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقیقی است پس ازین که برینیه مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوام
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقار المصیری ما جع من رجع الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت
 نارسائی است و نیز زنده قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفت بشریت
 تامل گشته اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفخی کل انکابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و در اجابت
 بحال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهد و تسلیه نامه حاصل میشود
 که از خروج بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت غایت
 شیطانی گشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دوام وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند تنصیب
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها در تحصیل ترقیات مناول عروج نمیکند محتاج بسماع میگردد طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لا یت تقوس شان در مقام بندگی فرود

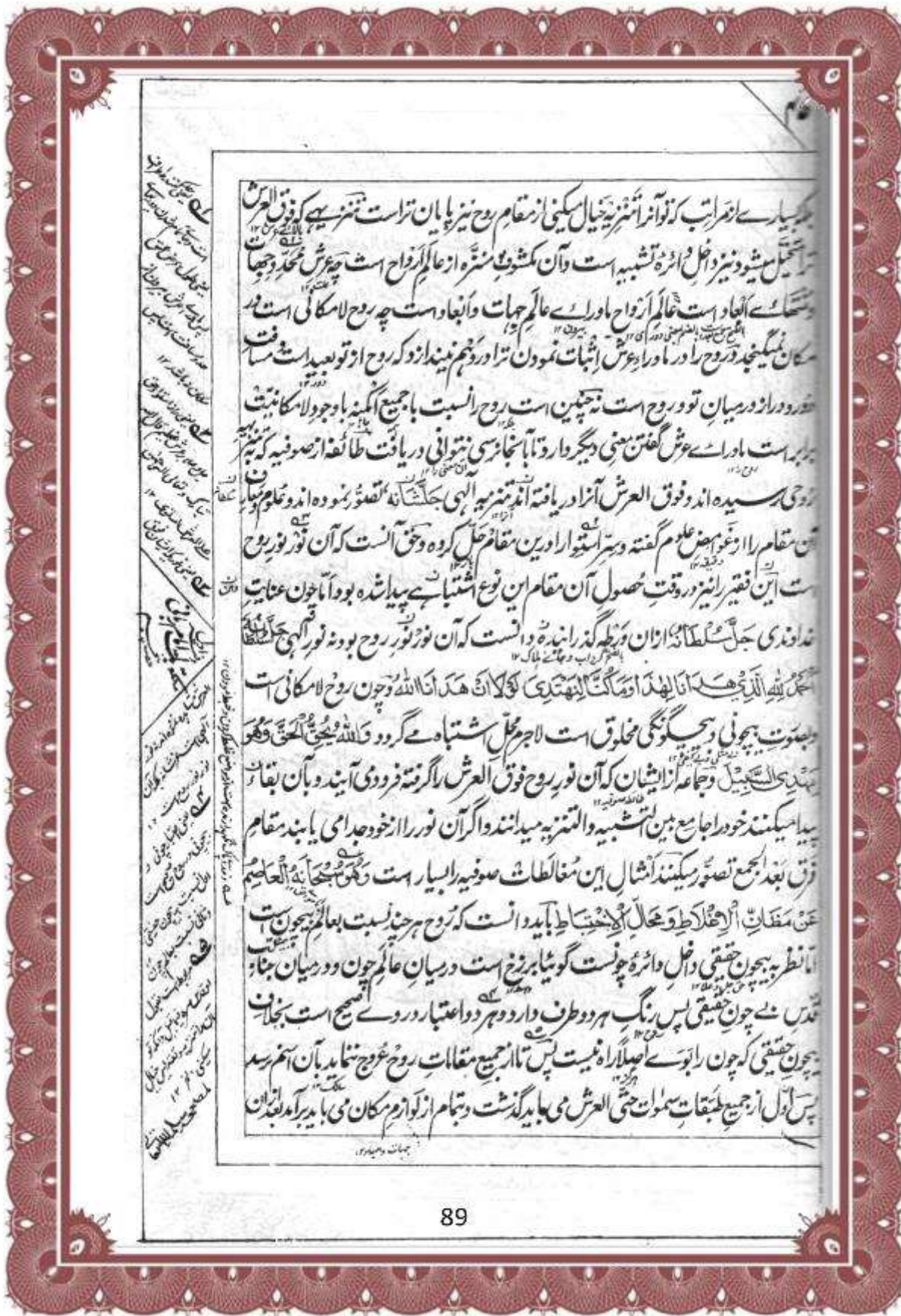
فصل فی شرح کلمات
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از آن است که سرور آن است
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از آن است که سرور آن است
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از آن است که سرور آن است

و بیه مراد است و بیه ملاحت و صحنی مزاحمت شکل نمودن بر کعبه

می آیند و ارواح ایشان بفراموشی نوس و در مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اند
 از مقام نفس مطهره که در مقام بندگی متکبر و راج گشته است بدست بر رخ میرسد روح را بود
 آن اعدا و تقابلت خاصه بطلوب پیدا میگردد و آرام این بزرگواران بعبادات است و شکر
 و راد است حقوق بندگی و طاعات بپیل غروج در دنیا و ایشان کم است و شوق صغور و در وطن
 شان قایل هنوز مبتلا بعت لبست جسمین وقت ایشان لامع است و کمال اتباع سنت است
 بصیرت شان محکم لاجرم صدمه بلبصر ندارد و در چنین می بینند که نزدیکان و راجه ازان
 هر چند غرور کمتر دارند اما توانی اند و بنور اصل منوره در در همان مقام شان عظیم دارند و در حلال
 القدر اند ایشان را احتیاج بسمع و وجد نیست عبادات ایشان را کا سماع میکنند و نور است
 اصل از غروج کفایت می بخشد جامعه مستقل از ازل سماع و وجد که بخدمت شان این بزرگواران وقت
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از زهد و گویا عشق و محبت را منحصر در نفس و وجد
 میدانند و طائفه دیگر از متهتبان آنانند که بعد از قطع حساب سیرالی اسد و متحقق به بقا و باقی
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلاب استخوان کشان کشان بی برآمد بر دوش
 آنجا از سیراپت ممنوع است و تشکیه ایشان را غیر جائز و خروج محتاج بامور غیر نیزه سماع و غیر
 و رنگنا کس قلوب ایشان بانوریت و وجد و تواجد ربابا ایشان کارنده بان غروج استخوان
 به بنای نهایی مرتبه مکن الوصول میرسند و بواسطه متابعت آن سرور علی علیهم السلام و با
 و التکیات و القیات از تقاسیمه مخصوص بان سرور است علیکم السلام و القیات نصیب می آیند
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است اقطاب نیز از این مقام نصیب ندارند و از محض فضل این
 سبک معاندان این نوع و اصل نهایی نهایی را با کار بازرگ و در وقت مستعدان با و حال نمایند
 نفس و در مقام بندگی فردوی آید و روح او در روح نفس متوجه جناب مقدس است آوست که جامع کمال است
 فروتیه است و عادی تکلیفات طلبیه و اعنی بالقلوب هم من انقل کذا کذا و کذا کذا کذا کذا کذا کذا کذا کذا کذا کذا
 نزدشان " شکر گزیده " طلب گردون "

مطهره می باشد
 تقابلت است
 سواد است
 از اقبال
 شوق است
 در وطن
 در دنیا
 در مقام
 در بندگی
 در احتیاج
 در سماع
 در وجد
 در تواجد
 در استخوان
 در تقاسیمه
 در اقطاب
 در فضل
 در تکلیفات
 در طلبیه

در مقام
 در سماع
 در وجد
 در تواجد
 در استخوان
 در تقاسیمه
 در اقطاب
 در فضل
 در تکلیفات
 در طلبیه



بکسیار از مرتب که توان از تنزیه خیال سکینی از مقام روح نیز پایان تراست تمسیه که فوق العرش
 ترا تحتل میشود و نیز دخل ائمه تشبیه است و آن مکتوب منوره از عالم افراخ است چه عرش محمد و چه عرش
 و استحا است العالم از روح باورک عالم جهات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نیکیچند روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در وهم ندیند از روح از تو بعد است
 عرش در او در میان تو روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع المکنه با وجود لامکانیت
 بر بر است ماوراء عرش گفتن معنی دیگر دارد و آبا بنامی نمیتوانی دریافت طائفه از صوفیه که میگویند
 روحی رسیده اند فوق العرش آنرا در یافته اند تمهید الهی جلالت که تصور ننموده اند و معلوم بسیار
 تن مقام را از غموض علوم گفته و بر استوار او این مقام حل کرده و حق آنست که آن نور نور روح
 است این تغییر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت
 خداوندی جل جلاله ازان و نظر گذراننده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل جلاله
 سبحان الله الذی هدانا لهذا اذ كنا للهتدک لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیچونی و حیوانی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یخفی المعق و هو
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آیند و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التنزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام
 فرق بعد الجمع تصور میکنند آنحال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه و تعالی العالم
 عن سقات الاحکاط و محال الخیبت باید و آنست که روح هر چند نسبت بعالم بیچون است
 اما نظریه بیچون حقیقی و فعل و اثره چوست گویند بر روح است در میان عالم چون و در میان بنا
 تقدس می چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در روسه است بچان
 بیچون حقیقی که چون را بوسه اصیلا راه نیست پس تا در جمیع مقامات روح عروج نماید بان آسم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان می باید برآید و بعد از آن

روح هر چند نسبت بعالم بیچون است اما نظریه بیچون حقیقی و فعل و اثره چوست گویند بر روح است در میان عالم چون و در میان بنا تقدس می چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در روسه است بچان بیچون حقیقی که چون را بوسه اصیلا راه نیست پس تا در جمیع مقامات روح عروج نماید بان آسم رسد پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان می باید برآید و بعد از آن

فصل فی معرفت عالم ازواج را نیز طے باید نمود آن زمان تا بان اسم رسدست خواهد پندار که مرد
صالح است هر حال خواهد بجز بند نیست که فیه و حیاتی است که در آن کتب و در این عالم خلق عالم
انظرت و در این عالم از مرتب آنها و شئی نیست است نطقاً و اصلاً و افعالاً و تفصیلاً و در این
مراتب ظنی و اصلی و کونی و اهری و اجالی و تفصیلی مطلوب حقیقی را می باید جست تا اگر این ثبت خوب بود
و که ام صاحب دولت را بان سعادت شرف سازند ذلک فضل الله یمنه من یشاء الله
و ذلک فضل العظیم الیمت بلند باید داشت و بهر چه در راه برست افتد قناعت نباید کرد و در موارد
و راهی با نیست که کیف الوصول الی سعاده و ذوقها فی کلّ الجبال و ذوقهن حیوان
تعبیه آخره دوام صل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقائے باشد
مشرف شده باشد و علم حصولی او علم حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان واضح لا محاله
بر آنکه هر علمیکه عالم را از او را ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است و در ذریع علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است
علم حضوریست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
مشرف معلوم است و چون آن صورت از ذریع زایل گشت آن توجه ذریع نیز زایل گشت
پس دوام توجه در علم حصولی محال عاری است بخلاف و علم حضوری که غفلت از معلوم در اینجا
غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز
دائم باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا و با علم است حضوری که زوال آن تصور نیست
گمان نمی که بقا با علم عبارتست از آنکه نور ائین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
این عبارت تعبیر نموده اند چنان است بقا و با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود و این قسم علم غایت
نادر و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقائے است که در جذب دست میدهد بقائے که
مقصود است و دیگر است مع ذوق این سه نشانی سجد انجمنی هر پس استمرار توجه دوام حضور

مراتب الامکانیت عالم ازواج را نیز طے باید نمود آن زمان تا بان اسم رسدست خواهد پندار که مرد
صالح است هر حال خواهد بجز بند نیست که فیه و حیاتی است که در آن کتب و در این عالم خلق عالم
انظرت و در این عالم از مرتب آنها و شئی نیست است نطقاً و اصلاً و افعالاً و تفصیلاً و در این
مراتب ظنی و اصلی و کونی و اهری و اجالی و تفصیلی مطلوب حقیقی را می باید جست تا اگر این ثبت خوب بود
و که ام صاحب دولت را بان سعادت شرف سازند ذلک فضل الله یمنه من یشاء الله
و ذلک فضل العظیم الیمت بلند باید داشت و بهر چه در راه برست افتد قناعت نباید کرد و در موارد
و راهی با نیست که کیف الوصول الی سعاده و ذوقها فی کلّ الجبال و ذوقهن حیوان
تعبیه آخره دوام صل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقائے باشد
مشرف شده باشد و علم حصولی او علم حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان واضح لا محاله
بر آنکه هر علمیکه عالم را از او را ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است و در ذریع علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است
علم حضوریست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
مشرف معلوم است و چون آن صورت از ذریع زایل گشت آن توجه ذریع نیز زایل گشت
پس دوام توجه در علم حصولی محال عاری است بخلاف و علم حضوری که غفلت از معلوم در اینجا
غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز
دائم باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا و با علم است حضوری که زوال آن تصور نیست
گمان نمی که بقا با علم عبارتست از آنکه نور ائین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
این عبارت تعبیر نموده اند چنان است بقا و با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود و این قسم علم غایت
نادر و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقائے است که در جذب دست میدهد بقائے که
مقصود است و دیگر است مع ذوق این سه نشانی سجد انجمنی هر پس استمرار توجه دوام حضور

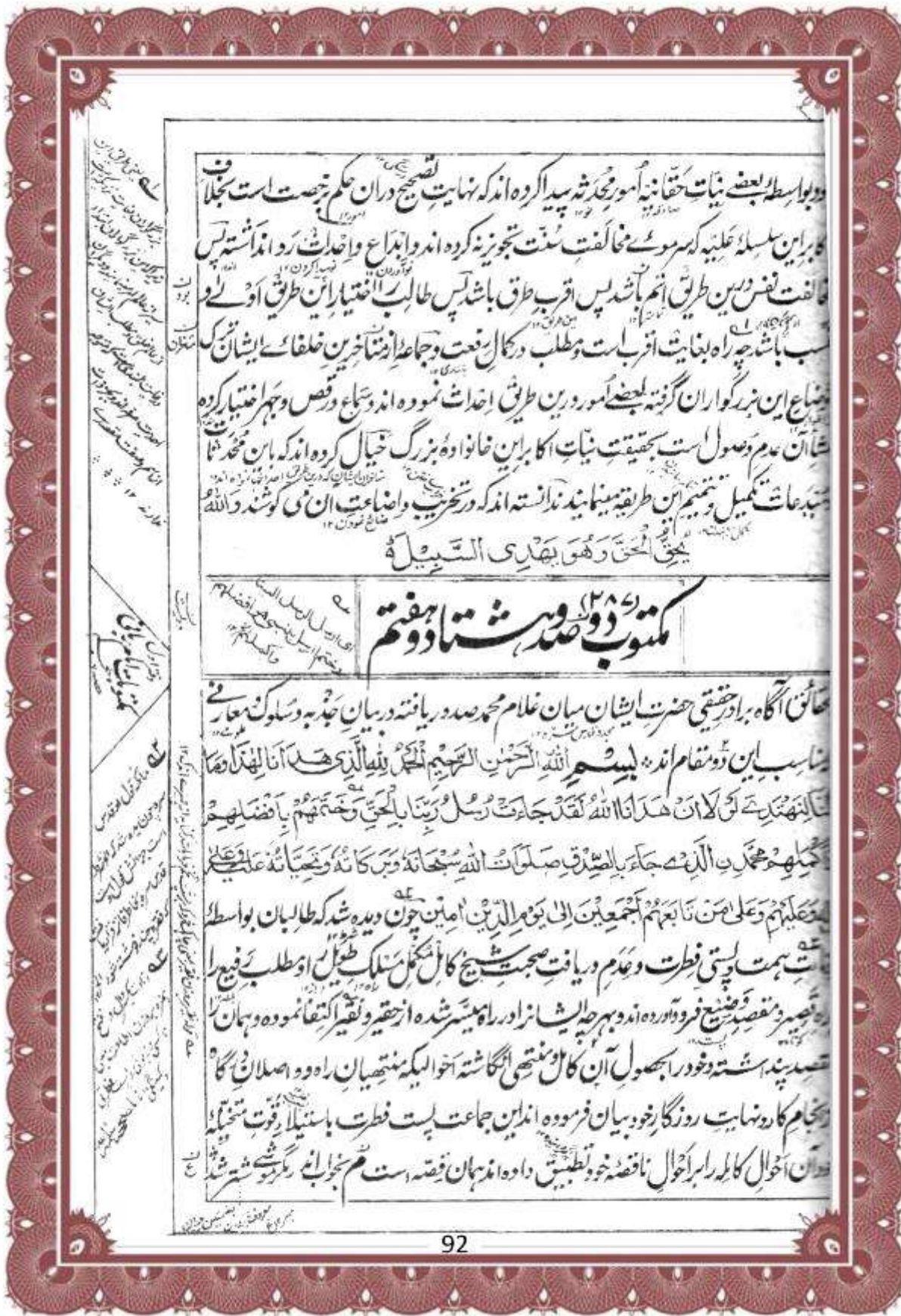
التوسل - فلیکلا ندرب الله لخرایة - کلاذیة یحسدون و یستکبرون

فصل فی معرفت عالم ازواج را نیز طے باید نمود آن زمان تا بان اسم رسدست خواهد پندار که مرد
صالح است هر حال خواهد بجز بند نیست که فیه و حیاتی است که در آن کتب و در این عالم خلق عالم
انظرت و در این عالم از مرتب آنها و شئی نیست است نطقاً و اصلاً و افعالاً و تفصیلاً و در این
مراتب ظنی و اصلی و کونی و اهری و اجالی و تفصیلی مطلوب حقیقی را می باید جست تا اگر این ثبت خوب بود
و که ام صاحب دولت را بان سعادت شرف سازند ذلک فضل الله یمنه من یشاء الله
و ذلک فضل العظیم الیمت بلند باید داشت و بهر چه در راه برست افتد قناعت نباید کرد و در موارد
و راهی با نیست که کیف الوصول الی سعاده و ذوقها فی کلّ الجبال و ذوقهن حیوان
تعبیه آخره دوام صل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقائے باشد
مشرف شده باشد و علم حصولی او علم حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان واضح لا محاله
بر آنکه هر علمیکه عالم را از او را ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است و در ذریع علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است
علم حضوریست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
مشرف معلوم است و چون آن صورت از ذریع زایل گشت آن توجه ذریع نیز زایل گشت
پس دوام توجه در علم حصولی محال عاری است بخلاف و علم حضوری که غفلت از معلوم در اینجا
غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز
دائم باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا و با علم است حضوری که زوال آن تصور نیست
گمان نمی که بقا با علم عبارتست از آنکه نور ائین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
این عبارت تعبیر نموده اند چنان است بقا و با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود و این قسم علم غایت
نادر و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقائے است که در جذب دست میدهد بقائے که
مقصود است و دیگر است مع ذوق این سه نشانی سجد انجمنی هر پس استمرار توجه دوام حضور



در صورت بقا با شدت شایسته تحقق بقاء باسد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از
 رسیدن این مقام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریقه علییه نقشبندیه قدس الله تعالی امرهم
 و الحقی ما حقیقت الصواب ما الهیمت والله تعالی اعلم بالصواب و لیکه تعالی امرهم و المدا
 محمد لله رب العالمین اولاد و اخرا و الصلوة والسلام علی رسوله دائماً و متراً

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 ربنا انزلنا هذا القرآن
 علی قلوبنا و انزلنا
 الیکه تعالی امرهم
 و المدا



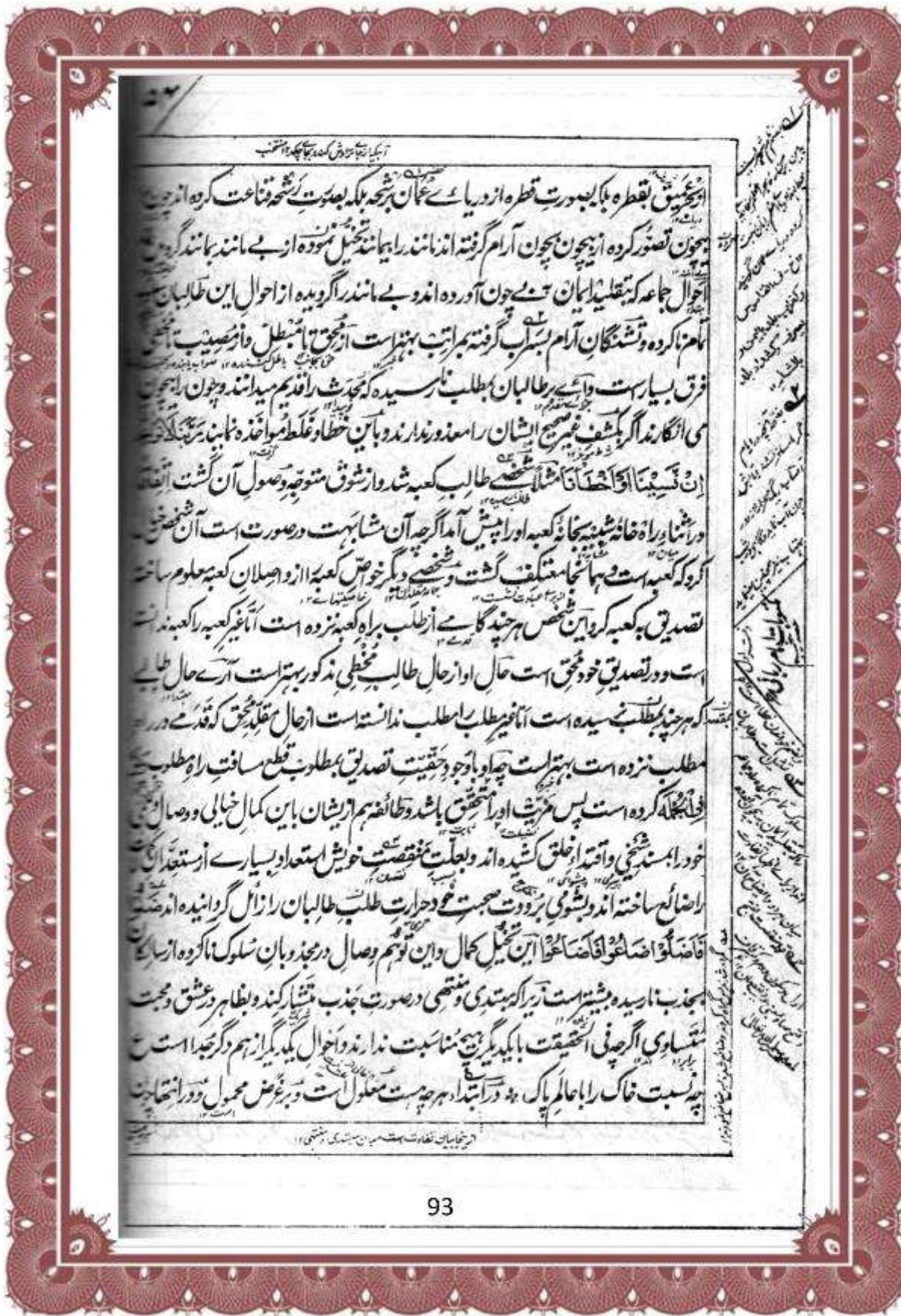
و در بواسطه بعضی نیات حقیقتیه امور مجذبه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن علم تخصص است بجملاً
 بر این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس
 گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و
 سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که
 در ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیص و بهر اختیار کرده
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرجه
 متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله
 یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که در ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرجه متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

کتاب و وصیه شما دو هفتم

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جدیه و سلوک معارف
 بسیار این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْكَلِمَةُ الَّتِي لَا تَمُوتُ أَنَا الْهَدْيُ وَالْهَدْيُ**
لَا يَهْتَدِي كُنْ لَأَنَّ هَدَى اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ مِنَّا بِالْحَقِّ وَحَقَّهُمْ بِأَفْضَالِهِمْ
كَلِمَةُ مُحَمَّدٍ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَوَعْدَانُهُ عَلَيْهِ
وَعَلَى مَنْ تَابَعَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ چون دیده شد که طالبان بواسطه
 تهمت پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را
 در تصویر و تقصیر فرو آورده اند و بهر چه ایشان را راه همیشه شده از حقیر و تقیر انفا نموده و همان
 تصدیق داشته و خود را بوصول آن کمال منتحی انگاشته آخوا یکدیگر منتحیان راه و وصلان آگاه
 و انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا قوت متخیله
 در آن احوال کامل را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند و مگر شسته شده

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که در ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرجه متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی



آنکه اینها در حقیقت کعبه و کعبه است

از حقیقت لفظه باین صورت قطره از دریای سخن بر حبه بکعبه بصورت کعبه فضا است کرده اند چون
 به چون تصور کرده از چوچون چون آرام گرفته اند مانند را بیایند تجمل نموده از بی مانند مانند کرده اند
 احوال جامعه که تقلید ایمان است چون آورده اند بے مانند را گردیده از احوال این طالبان
 نام نکرده و تشنگان آرام بسبب گرفته به مراتب بهتر است از محقق با مطلق و انصیب است
 فرق بسیار است و این را طالبان بطلب نرسیده که کعبه را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذور ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند زیرا که کعبه
 از کسبیتا اولا کعبه است طالب کعبه شاد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر
 در دنیا و راه خانه شنبه جان کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شخص
 کرد که کعبه است به آنجا متکلف گشت و شخص دیگر خواص کعبه از اهل صلان کعبه معلوم ساختند
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گاهی از طلب بر او کعبه نزرده است اما غیر کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محظی مذکور بهتر است از حال طالب
 که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدم در
 طلب نزرده است بهتر است چه با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب
 اول جمله کرده است پس حریف او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال
 خود را مستخرجی و آفته از خلق کشیده اند و بعلت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد آن
 از ضلع ساخته اند و بشوی برودت صحبت محض و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند
 قاضا و اضا لقا و اضا لقا این تجمل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سادگان
 مجذوب نرسیده و بیشتر است زیرا که بتدی منتهی در صورت جذب متشابه کند و بظاهر در عشق و محبت
 مستجابی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول دور از حجاب است

این کعبه است که در حقیقت کعبه است
 و این کعبه است که در حقیقت کعبه است
 و این کعبه است که در حقیقت کعبه است
 و این کعبه است که در حقیقت کعبه است

در حقیقت کعبه است

سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سکون مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدی الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بجز طایفه فریادت که فقره چند نوشته شده و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامریل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کفری که لطفی موانع + فتنه کثرت و غیره که فیضیه سبحانه و هو سبحانه و غیره
 کبیل و نعمه الملوکی و نعم الکمال این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طایران را در استن آنها کثرت منفعات است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راهی که منجیب شوند
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفسان مقام قلب نمیتوانند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 به نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت با نور درین تعامل مختلط با کلبه و صفتی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن به تخلص روح از نفس
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امد و تحقق سیر فی امد

سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سکون مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدی الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بجز طایفه فریادت که فقره چند نوشته شده و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامریل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کفری که لطفی موانع + فتنه کثرت و غیره که فیضیه سبحانه و هو سبحانه و غیره
 کبیل و نعمه الملوکی و نعم الکمال این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طایران را در استن آنها کثرت منفعات است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راهی که منجیب شوند
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفسان مقام قلب نمیتوانند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 به نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت با نور درین تعامل مختلط با کلبه و صفتی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن به تخلص روح از نفس
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امد و تحقق سیر فی امد

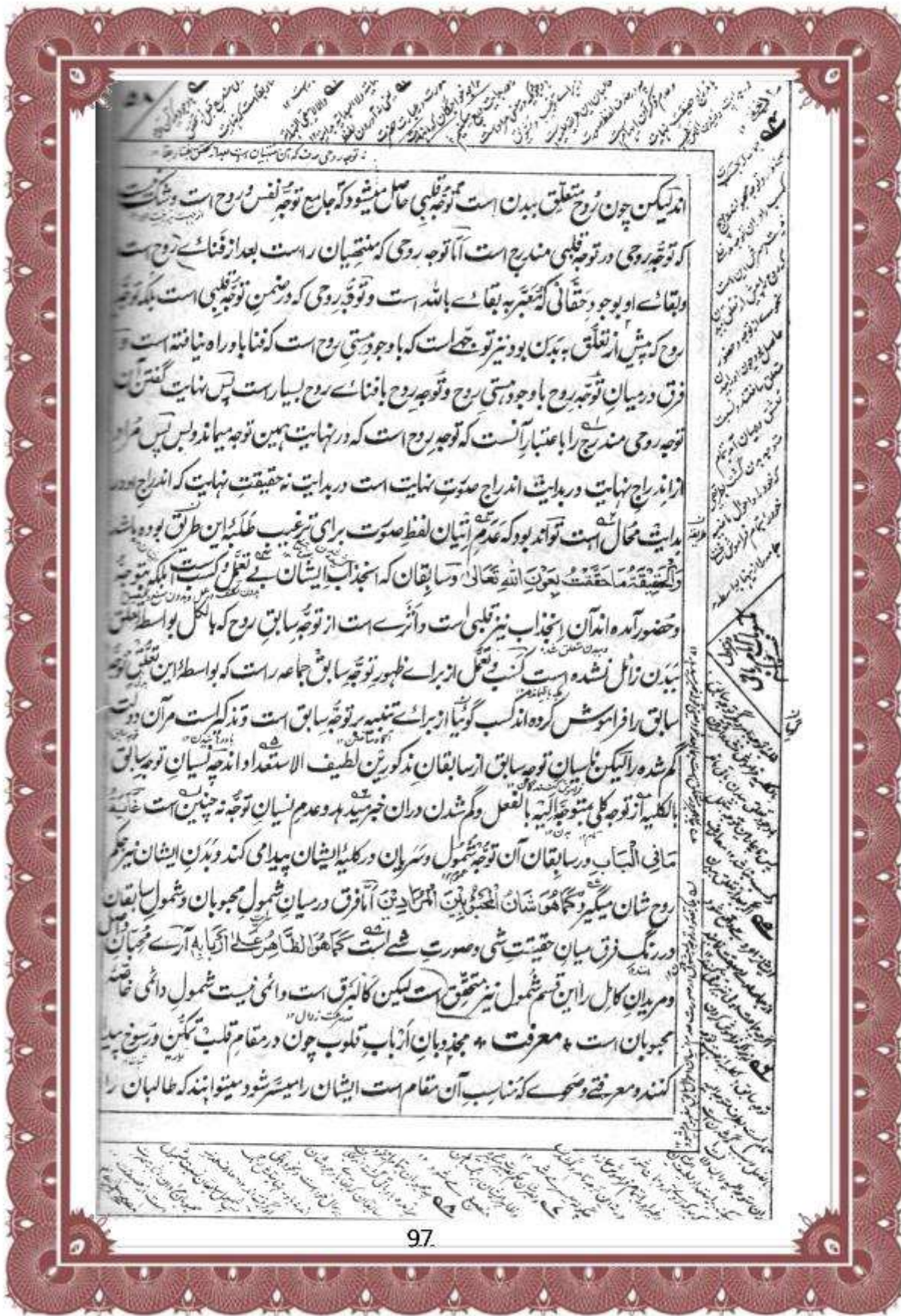
بر آنکه سنی فرق و جمیع مائت کتور بر سید و شصت و پنجم از سائر مشرکین نفس نمودند و از اجناس عالم نمایند

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیر عن الله بالعلم و دار و صورت بندوست هر گدای
 مرد میدان که شود به پشته آخر سلیمان که شود به قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب
 المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق ادمه خلاصه صوره و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه میکند مگر تا بمقام فوق
 بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را به
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با او را در
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون
 و بیچگونه است چون راه به چون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصال
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که بسلک از قلب بجلیت متوجه بمقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنصر

سید و شصت و پنجم از سائر مشرکین نفس نمودند و از اجناس عالم نمایند
 قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق ادمه خلاصه صوره و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه میکند مگر تا بمقام فوق
 بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را به
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با او را در
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون
 و بیچگونه است چون راه به چون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصال
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که بسلک از قلب بجلیت متوجه بمقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنصر

بقوه مدونی کسب را باید خواند

مستنصر بزرگی



اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحبیان را است بعد از فناست روح است
 و بقائے او بوجو و حقیقی که تعبیر به بقائے باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است و
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد
 و الحقیقة ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که اسجد آب ایشان بنه تغل کسبت ملک متوجه
 و حضور آمده اند آن اجذاب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق
 سابق زائل شده است نسبت تعلق از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق توجه
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و مذکور است مرآن دوست
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق
 بالکلیه از توجه کلی بتوجه کلبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبی بدن انما یقین آن فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی انکابه آرسه محبان
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذیق است و انمی نیست شمول دائمی فحاشه
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

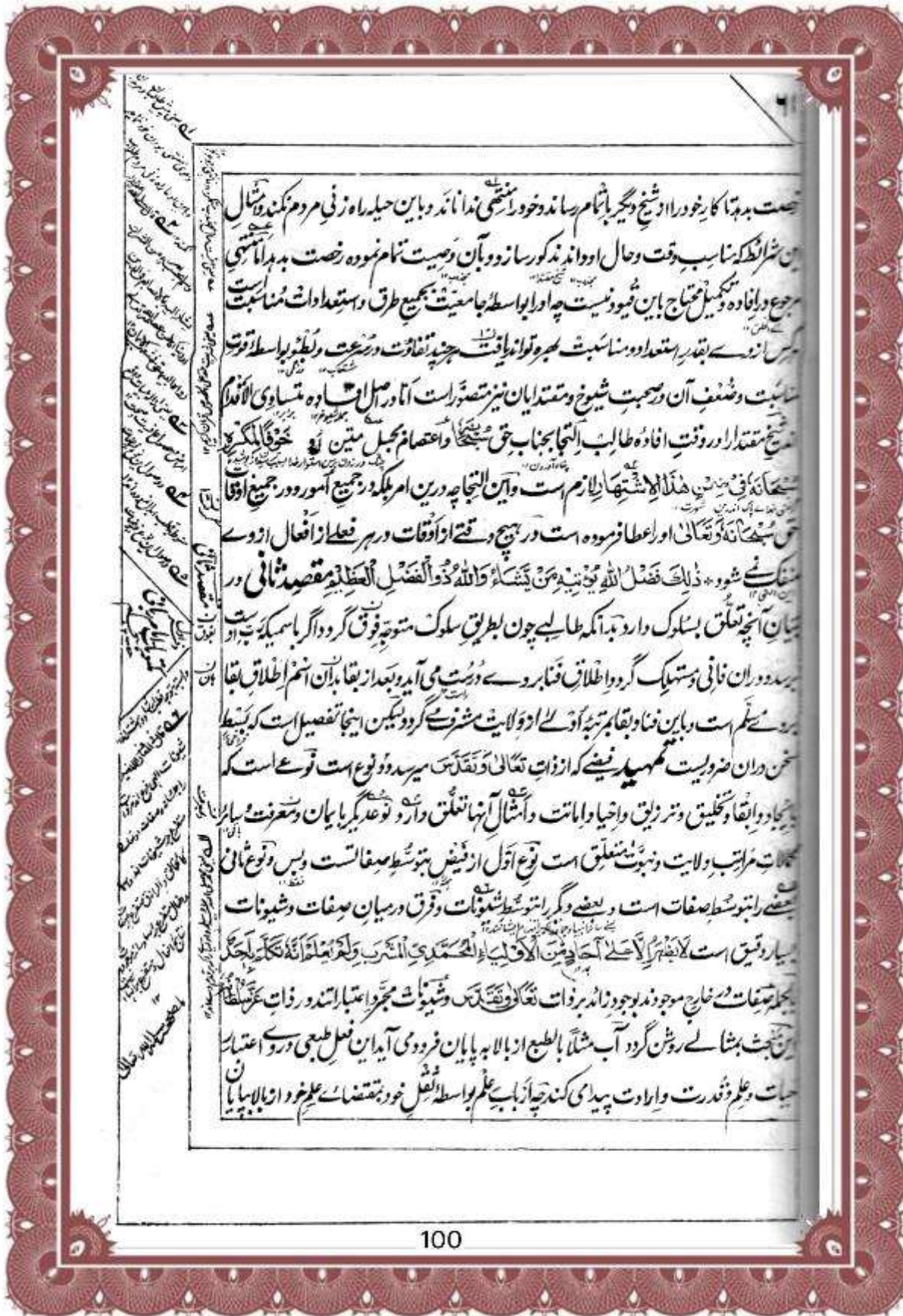
تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان کمال
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیامد افاده ایشان هر قدر که باشد بیش از افاده آریاب سلوک است هر چند پهنایت
 سلوک رسد و جذب مستحقان پیدا کند آنگاه مقام تملک ایشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند
 چه مستحق غیر جمیع عالم تملک و افاده ندارد چه او را به عالم نسبتی و توجه نمانده تا افاده تواند نمود و شیخ معتاد
 را که برین مذهب گونید باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود
 توفیق افاده می نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برین را جامع بین تشبیه و التفرید میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است
 و این مقام شمی که بنام آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام معتاد است و هذلول
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجزوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست ورده
 است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجزوب شکر بیش از گیت افاده
 مستحق جمیع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجزوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجزوب است منصف بزرگ اصل است
 بر نسبت یاد و این مجزوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

این مقام شمی که بنام آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام معتاد است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فردی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجزوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست ورده است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجزوب شکر بیش از گیت افاده مستحق جمیع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجزوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجزوب است منصف بزرگ اصل است بر نسبت یاد و این مجزوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

برقائے کمال بان بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطہ سنا سبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند
 منتہی مرجع کثیر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لا جرم در کیفیت افادہ منتہی
 راجح باشد و ایضا منتہی رافی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است بہمت
 کمال طالب ہمیشہ سے بروہ چہ سچو کمال سازد و ایضا نہایت توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود
 ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان سیاہ ایشان آید بطریق انداز و توجہ
 قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منجیمان پیدا میشود توجہ جاہل است کہ پیشتر اصلاً موجود نہ
 و موقوف بود بر قنائے روح بلکہ بر قنائے او بود و حقیقی پس لابد توجہ اول سہل الحصول باشد و توجہ
 ثانی معتبر الوجود ہر چہ سہل است بیشتر است ہر چہ معتبر است کمتر ازینچہ است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل ہمت
 چہ پیشتر معتبر و اسطہ نیست چہ ان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و توجہ
 محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگیند شیخ تربیت و درجہ سہل است و برائے قطع منازل سلوک
 شیخ معتدور کار است و تربیت آن ضروری شیخ معتدرا نشانید کہ این ہم مجذوب ننگین را با فادہ عام
 نیست بدو در مقام تکمیل شیخی نشانید چہ بعضی از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند نامادہ باشد
 و قابلیت کمال تکمیل برود چہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اکتفا بہ تکمیل کہ آن استعداد حاصل شود
 و ان قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از برائے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم گندم
 گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند
 چہ حاصلے بار کہ شوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ معتدرا صحت و رخصت او میند و معنی افادہ
 دروسے باید کہ افادہ اورا معتد سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا سبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اصاعت استعداد ان و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اعتد چہ ہواست
 نفسانی ازوسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تنزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب ازوسے نہایت
 افادہ اورا ستیدہ در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

طریق تکمیل
 سہل است
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتبر الوجود
 توجہ جاہل
 توجہ قلبی
 توجہ سابق
 توجہ اول
 توجہ ثانی
 توجہ جاہل
 توجہ قلبی
 توجہ سابق

مسئلہ ہنوز تکمیل نفس ہنوز قابلیت ترقی است ہنوز سنا سبت حقیقی و استعداد استحقاق



Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like 'بسم الله الرحمن الرحيم' and 'الحمد لله رب العالمين'.

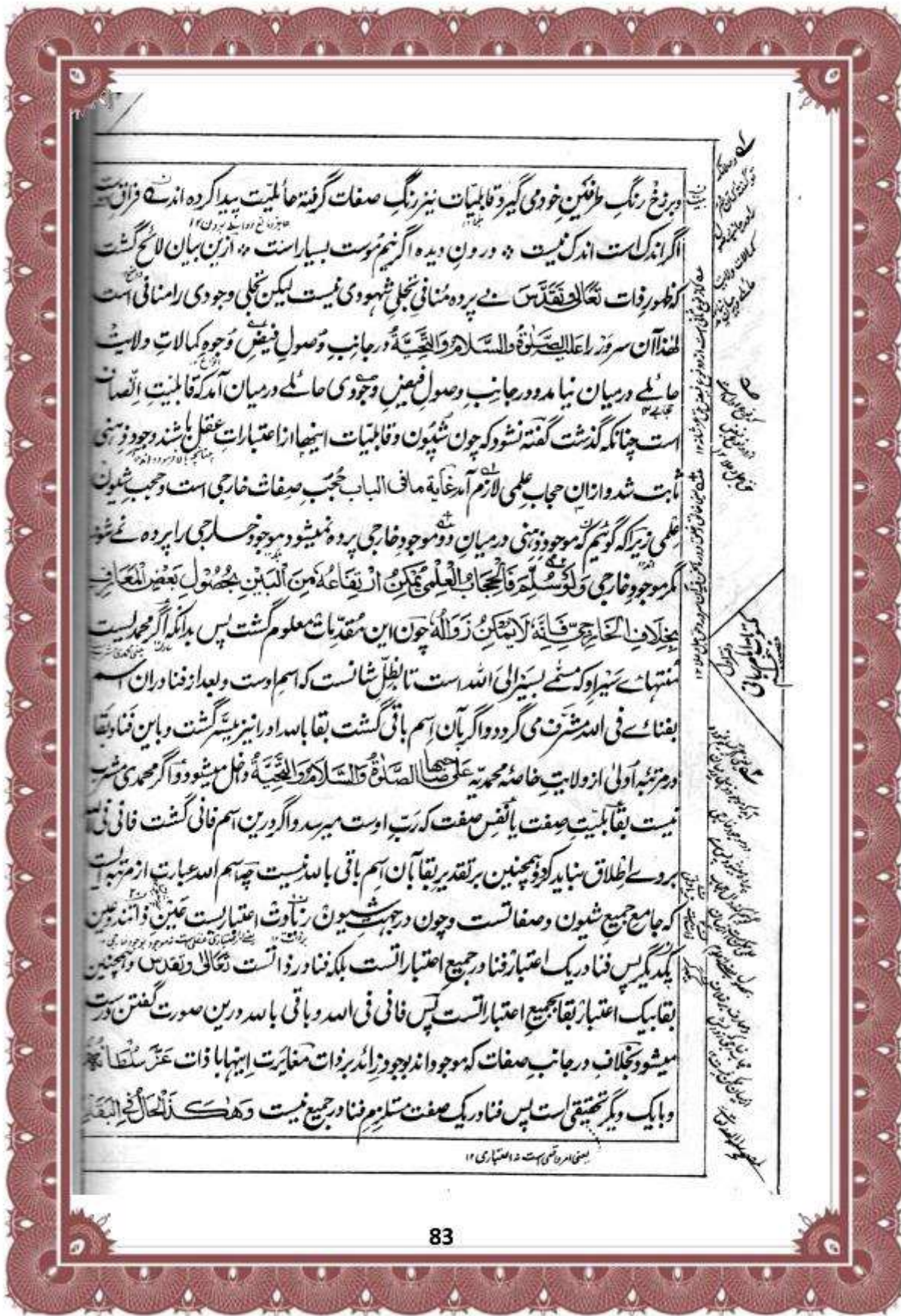
تخصت بده ما کار خود را از شیخ دیگر با تمام رساند و خود را منشی ندانند و باین حید راه زنی مردم کن و مثال
این مثال که مناسب وقت و حال او دانند که در ساز و بآن وصیت تمام نموده رخصت بده اما شش
مرجوع در افاده و تکمیل محتاج باین شیوه نیست چه او را بواسطه جامعیت جمیع طرق و استعدادات مناسبت
مکسر از کسی بقدر استعداد و مناسبت هجرت توان یافت چند تفاوت در رخصت و تطهیر بواسطه تفاوت
مناسبت و ضعف آن در صحبت شیوخ و مقتدیان نیز متصور است اما در اصل تفاوت مساوی افاد
نسخ مقتدر او وقت افاده طالب التجا بجناب حق سبحانہ و اعتصام مجمل متین **نحوه** **مختار**
سخن کافی **بند** **هنگام** **لا شکر** **لازم** است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات
حق سبحانہ که تعالی اور اعطا فرموده است در هیچ وقت از اوقات در هر فعلی از افعال از او سے
منگنی نشود. **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** مقصود ثانی در
تعیان آنچه تعلق بسکوک دارد بدانکه طالب چه چون بطریق سلوک مستوجه فراق گردد اگر با سبب است
بیرسد و در آن فانی و مستحکم گردد و اطلاق فنابرو سے **درست می آید** و بعد از بقا بدان **انهم اطلاق بقا**
بروئے سلم است و باین فناء و بقا بر تبه آؤے از ولایت مشرفے گردد و باین اینجا تفصیل است که بقا
سخن در آن ضرورت تمهید فیضی که از ذات تعالی **وَقَدْ كَسَبَ سِرًّا** و نوع است تو سے است که
بجای آورد بقا و تخلیق و تزیین و احیاء و اماتت و اشغال آنها تعلق دارد **وَعَدَّ كِبْرًا** یا بیان و معرفت سایر
حکایت خرابت و ولایت و نبوت متعلق است **نوع اول** از فیض بتوسط صفات است و پس **نوع ثانی**
بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط ثبوتات و فرق در میان صفات و ثبوتات
بسیار دقیق است **لَا يَنْظُرُونَ إِلَّا فِي الْأَعْيُنِ وَالْأَفْئِدَةِ وَالْأَلْبَانِ وَالْأَعْيُنُ وَالْأَفْئِدَةُ وَالْأَلْبَانُ** **لَا يَنْظُرُونَ إِلَّا فِي الْأَعْيُنِ**
بجمله صفات خارج موجودند و زائد بر ذات تعالی و ثبوتات مجرد اعتبار است در ذات **وَقَدْ كَسَبَ كِتَابًا**
وین بخش بشارت روشن گردد آب مثلًا بالطبع از بالا به پایین فرودی آید این فعل طبیعی و روئے اعتبار
حیات و علم و قدرت و ارادت پدید می آید چه از باب علم بواسطه **فَلْيَسِّرْ لَهُ** خود مقتضات علم خود از بالا پایا

سے آئندہ و توشہ بقوق نمی کنند و علم جامع حیوة است و اراده
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المتقدّین
 است این اعتبارات در ذات آب بمنزله شیونات است
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب اثبات کرده شود بمنزله صفات
 است بوجود زائده آب باعتبار اولیٰ حقّی و عالم فاعل و مرید نمیتوان گفت از برای این اسمی
 ثبوت صفات زائده و رکار است پس آنچه در عبارت بعضی شایخ در اثبات اسمی مذکور از برای
 آب واقع شده است بشک آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم نفی بوجود
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون عمومی
 قوی ایشان است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول الله صلی الله تعالی علیہ و آله و سلم
 که برت مومس اندر حضور ان الله تعالی علیهم اجمعین وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیونات
 و سایر اشیاء و جماعه که برآید امر ایشانند صلوات الله تعالی و برکت الله علی سیدنا و علیکم و علی صلوات
 آنست که وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم که اگر
 آن سرور است علی الصلوة و السلام و واسطه وصول فیض و ویم است نفل شان العلم است و این
 شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن نفل معبر بقابلت ذات تعالی و تقدس شان
 علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم اینها را باید دانست که این قابلت
 اگرچه برنخ است میان ذات عزت الله و میان شان لعلم آنها چون یک جهت او برنگ است
 و آن جهت ذات است تعالی شان در برنخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برنخ برنگ است
 دیگر که شان لعلم است منصف است پس ناچار آن را نفل آن شان گفته شد و ایضا نفل شے عبارت
 از ظهور شے است اگرچه بیشتر و بیشتر باشد و مرتبه دویم و چون حصول برنخ بعد حصول طریقت است
 لاجرم این برنخ در وقت تکشف در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل

علم جامع صفات
 زائده در ذات آب
 اعتبارات در ذات آب
 بمنزله شیونات است
 اگر با وجود این اعتبارات
 صفات زائده در ذات آب
 اثبات کرده شود بمنزله
 صفات است بوجود زائده
 آب باعتبار اولیٰ حقّی و
 عالم فاعل و مرید نمیتوان
 گفت از برای این اسمی
 ثبوت صفات زائده و رکار
 است پس آنچه در عبارت
 بعضی شایخ در اثبات اسمی
 مذکور از برای آب واقع
 شده است بشک آن عدم
 فرق است میان شیون و
 صفات و همچنین حکم
 نفی بوجود نیز محمول
 است بر عدم آن فرق و
 فرق دیگر در میان
 شیون و صفات آنست
 که مقام شیون عمومی
 قوی ایشان است و مقام
 صفات پنجمین است
 محمد رسول الله صلی
 الله تعالی علیہ و آله و
 سلم که برت مومس
 اندر حضور ان الله
 تعالی علیهم اجمعین
 وصول فیض ثانی
 ایشان را بتوسط
 شیونات و سایر
 اشیاء و جماعه که
 برآید امر ایشانند
 صلوات الله تعالی
 و برکت الله علی
 سیدنا و علیکم و
 علی صلوات آنست
 که وصول این فیض
 بلکه فیض اول هم
 ایشان را بتوسط
 صفات است پس
 گوئیم که اگر آن
 سرور است علی
 الصلوة و السلام
 و واسطه وصول
 فیض و ویم است
 نفل شان العلم
 است و این شان
 جامع جمیع
 شیون اجمالی و
 تفصیلی است و آن
 نفل معبر بقابلت
 ذات تعالی و
 تقدس شان علم
 را بلکه جمیع
 شیون اجمالی و
 تفصیلی را لیکن
 باعتبار شمول
 شان علم اینها
 را باید دانست
 که این قابلت
 اگرچه برنخ
 است میان ذات
 عزت الله و میان
 شان لعلم آنها
 چون یک جهت
 او برنگ است و
 آن جهت ذات
 است تعالی شان
 در برنخ نیز
 رنگ آن پیدا
 نمیشود پس آن
 برنخ برنگ است
 دیگر که شان
 لعلم است منصف
 است پس ناچار
 آن را نفل آن
 شان گفته شد
 و ایضا نفل
 شے عبارت از
 ظهور شے است
 اگرچه بیشتر
 و بیشتر باشد
 و مرتبه دویم
 و چون حصول
 برنخ بعد
 حصول طریقت
 است لاجرم این
 برنخ در وقت
 تکشف در تحت
 آن شان منکشف
 میشود پس
 باعتبار این
 ظهور تا باطل

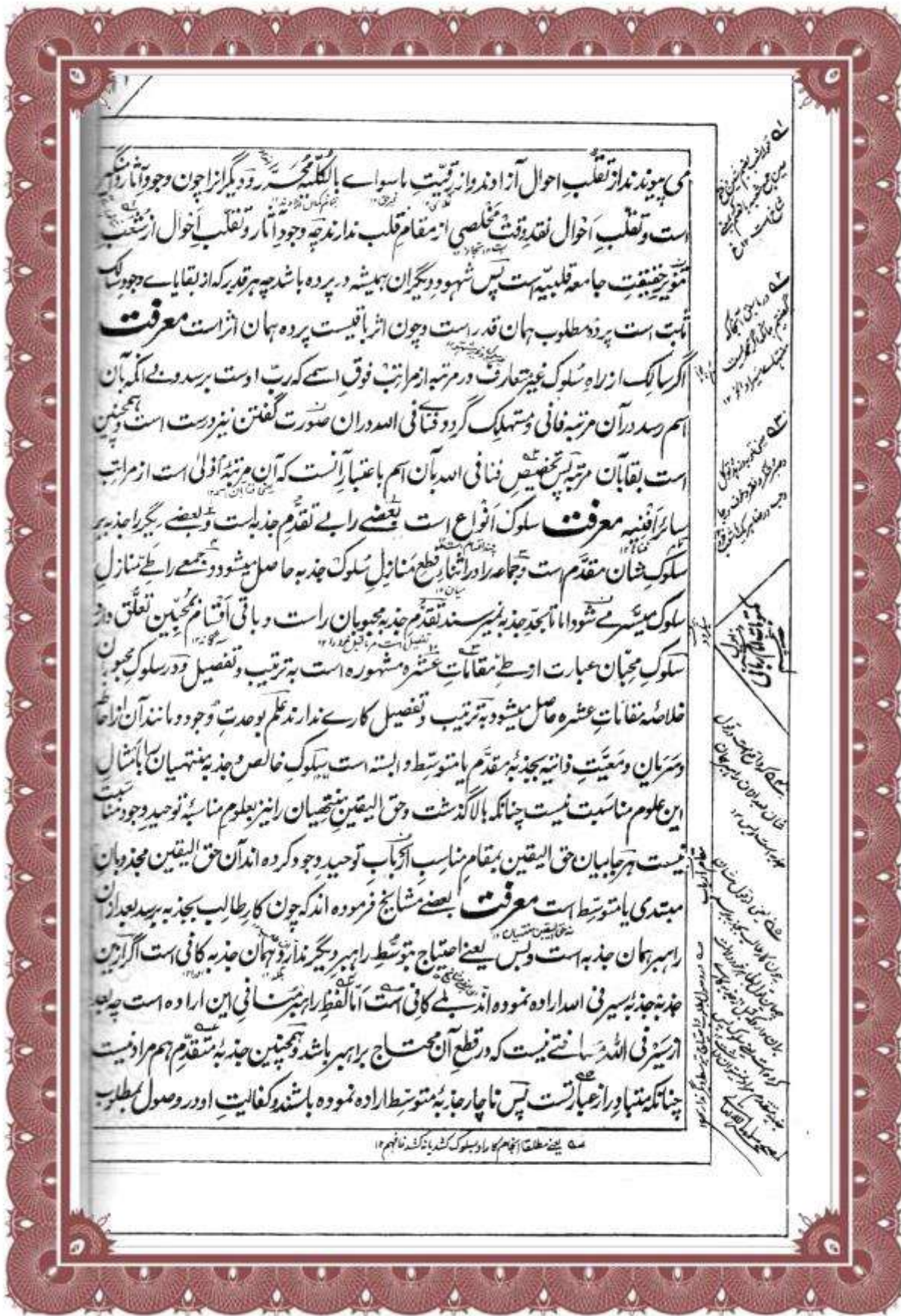
طیبت مناسب افتاده و طاعت از اولیاء الله که بر قدم وسه اند صلی الله تعالی علیهم وعلیٰ آلهم و سلم
 و بارکات انماست که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 از مرآن نقل محفل را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که علی تبتاً و علیهم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله که بصفتا موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآن سرور علی الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی تبتاً
 و علیهم و علی آلهم و سلم و کالتقل جامع اند و کالتصل فیض اول نیز ایشان را جملة است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین لهم کتباً حضرت علی الصلوة و الخیرة و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی
 و کالتقل پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة والسلامه و الخیرة و ربنا از باب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة والسلامه از ذاتست بتوسط امر زائده شیون
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است ابتدا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجودند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده آروچه صفات موجود
 اند قابلیت اینها همچون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طاعت از اولیاء الله که بر قدم وسه اند صلی الله تعالی علیهم وعلیٰ آلهم و سلم
 و بارکات انماست که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 از مرآن نقل محفل را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که علی تبتاً و علیهم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله که بصفتا موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآن سرور علی الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی تبتاً
 و علیهم و علی آلهم و سلم و کالتقل جامع اند و کالتصل فیض اول نیز ایشان را جملة است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین لهم کتباً حضرت علی الصلوة و الخیرة و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی
 و کالتقل پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة والسلامه و الخیرة و ربنا از باب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة والسلامه از ذاتست بتوسط امر زائده شیون
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است ابتدا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجودند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده آروچه صفات موجود
 اند قابلیت اینها همچون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات



و بر فرغ رنگ مرقمین خود می گیر و قابلیات نیز رنگ صفات گرفته عالیت پیدا کرده اند که فراتر
 اگر اندک است اندک نیست چه درون دیده اگر نه هم هست بسیار است ^{و از این بیان لایح گشت}
 که ظهور ذات تعالی تقدس نے پرده منافی تجلی شهومی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است
 لهذا آن سرور را علیه صلوات الله وسلامه والتحية در جانب وصول فیض وجود کمالات ولائیت
 حاصلی در میان نیامد و در جانب وصول فیض وجودی حاصلی در میان آمد که قابلیت الهی
 است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون و قابلیات اینها از اعتبارات عقلی باشد وجود ذنبی
 ثابت شد و از آن حجاب علمی لازم آمد غایب مافی الباطن حجب صفات خارجی است و حجب شیون
 علمی نیز که گوئیم که موجود ذنبی در میان دو موجود خارجی پرده نمیشود و موجود جسمی را پرده نمی شود
 که موجود خارجی و گوئیم که *فالتجارب العلمیة کمالاتها من الذین بحصول بعضی المکان*
یعنی لاین التجارب قانیة لایمکن زواله چون این مقدمات معلوم گشت پس بدانکه اگر محمد است
سنتها سیر او که منسب به الی الله است تا بطل شناخت که اسم اوست و بعد از فنا در آن اسم
بفنا فی الله شرف می گردد و اگر آن اسم باقی گشت بقا باسد و از این نیز گشت و باقی فنا بقا
در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه علیها الصلاة والسلام قالته و اللحية و فعل میشود و اگر محمدی شرف
نیت بقا بلیت صفت یا فیض صفت که رتب اوست میرسد و اگر درین اسم فانی گشت فانی فی
بروسه اطلاق نباید کرد و همچنین بر تقدیر بقا آن اسم باقی با مدنیست چه اسم اعتبار از مرتبه است
که جامع جمیع شیون و صفات است و چون در همیشه چون زناوت اعتبار است همین ذات ذنبین
یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع اعتبارات است بلکه فنا در ذات تعالی و تقدس و همچنین
بقا یک اعتبار بقا جمیع اعتبارات است پس فانی فی الله و باقی باسد درین صورت گفتن درست
میشود و بجلاف در جانب صفات که موجود اند و بوجود ذات بر ذات متفاوت اینها با ذات عتر سلطانا
و با یک دیگر تحقیقی است پس فنا در یک صفت تسلیم فنا در جمیع نیست و هکذا ذلک حال فی البقاء

که در صفات
 قابلیات
 مرقمین خود
 می گیر و قابلیات
 نیز رنگ صفات
 گرفته عالیت پیدا کرده اند
 که فراتر از این بیان لایح گشت
 که ظهور ذات تعالی تقدس نے پرده منافی تجلی شهومی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است
 لهذا آن سرور را علیه صلوات الله وسلامه والتحية در جانب وصول فیض وجود کمالات ولائیت
 حاصلی در میان نیامد و در جانب وصول فیض وجودی حاصلی در میان آمد که قابلیت الهی
 است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون و قابلیات اینها از اعتبارات عقلی باشد وجود ذنبی
 ثابت شد و از آن حجاب علمی لازم آمد غایب مافی الباطن حجب صفات خارجی است و حجب شیون
 علمی نیز که گوئیم که موجود ذنبی در میان دو موجود خارجی پرده نمیشود و موجود جسمی را پرده نمی شود
 که موجود خارجی و گوئیم که *فالتجارب العلمیة کمالاتها من الذین بحصول بعضی المکان*
یعنی لاین التجارب قانیة لایمکن زواله چون این مقدمات معلوم گشت پس بدانکه اگر محمد است
سنتها سیر او که منسب به الی الله است تا بطل شناخت که اسم اوست و بعد از فنا در آن اسم
بفنا فی الله شرف می گردد و اگر آن اسم باقی گشت بقا باسد و از این نیز گشت و باقی فنا بقا
در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه علیها الصلاة والسلام قالته و اللحية و فعل میشود و اگر محمدی شرف
نیت بقا بلیت صفت یا فیض صفت که رتب اوست میرسد و اگر درین اسم فانی گشت فانی فی
بروسه اطلاق نباید کرد و همچنین بر تقدیر بقا آن اسم باقی با مدنیست چه اسم اعتبار از مرتبه است
که جامع جمیع شیون و صفات است و چون در همیشه چون زناوت اعتبار است همین ذات ذنبین
یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع اعتبارات است بلکه فنا در ذات تعالی و تقدس و همچنین
بقا یک اعتبار بقا جمیع اعتبارات است پس فانی فی الله و باقی باسد درین صورت گفتن درست
میشود و بجلاف در جانب صفات که موجود اند و بوجود ذات بر ذات متفاوت اینها با ذات عتر سلطانا
و با یک دیگر تحقیقی است پس فنا در یک صفت تسلیم فنا در جمیع نیست و هکذا ذلک حال فی البقاء
 اینها را قسمت است ۵ اعتباری ۱۱



می پیوندند از قلب احوال از او اندواز ترتیب ماسواست بالکلیه ^{بسیار} و دیگر از چون وجود آثار و
 است و قلب احوال نقد و ثبوت ^{بسیار} مخلصی از مقام قلب ندارد چه وجود آثار و قلب احوال از ثبوت
 متوخر حقیقت جامعه قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود
 ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساکن از راه سلوک غیر تعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه بان
 اهم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیم کرد و فانی المدد در آن صورت گفتن نیز درست است و چنین
 است بقایان مرتبه پر تحسین فانی السد بان هم باعتبار آنست که آن مرتبه اولی است از مراتب
 سایر اقیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی را بجز جذب
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در اثنای قطع منازل سلوک جذب حاصل میشود و جمیع راهی تنازل
 سلوک میسر می شود اما تا بعد جذب میسرند تقدم جذب مجویان راست و باقی اقسام مجویان تعلق
 سلوک مجویان عبارت از طه نقائات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک مجویان
 خلاصه نقائات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوجدت وجود و مانند آن از احوال
 و مریان و معیت و انیه بجز به مقدم یا متوسطه و البته است سلوک خالص جذبیه نه تیسران با احوال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نه تیسران را نیز معلوم مناسبه توحید وجود نیست
 نیست هر چه بیان حق الیقین بمقام مناسب آجاب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجویان
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب بجز به برسد بعد از آن
 راهبر همان جذب است و بس یعنی احتیاج متوسطه راهبر دیگر ندارد و همان جذب کافی است اگر این
 جذب جذب سیر فی السد اراده نموده اند بس کافی است اما لفظ راهبرست فی این اراده است چه بعد
 از سیر فی اللد سانه نیست که در قطع آن محتاج بر راهبر باشد و همچنین جذب به مقدم هم را نیست
 چنانکه مبتدا و راهبر است پس تا چار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بمطلوب

سه یعنی مطلقاً آنچه که کار سلوک کشاید که تا تمام ۱۱

لله قلبی غیر منقلب
میران من غیر منقلب
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

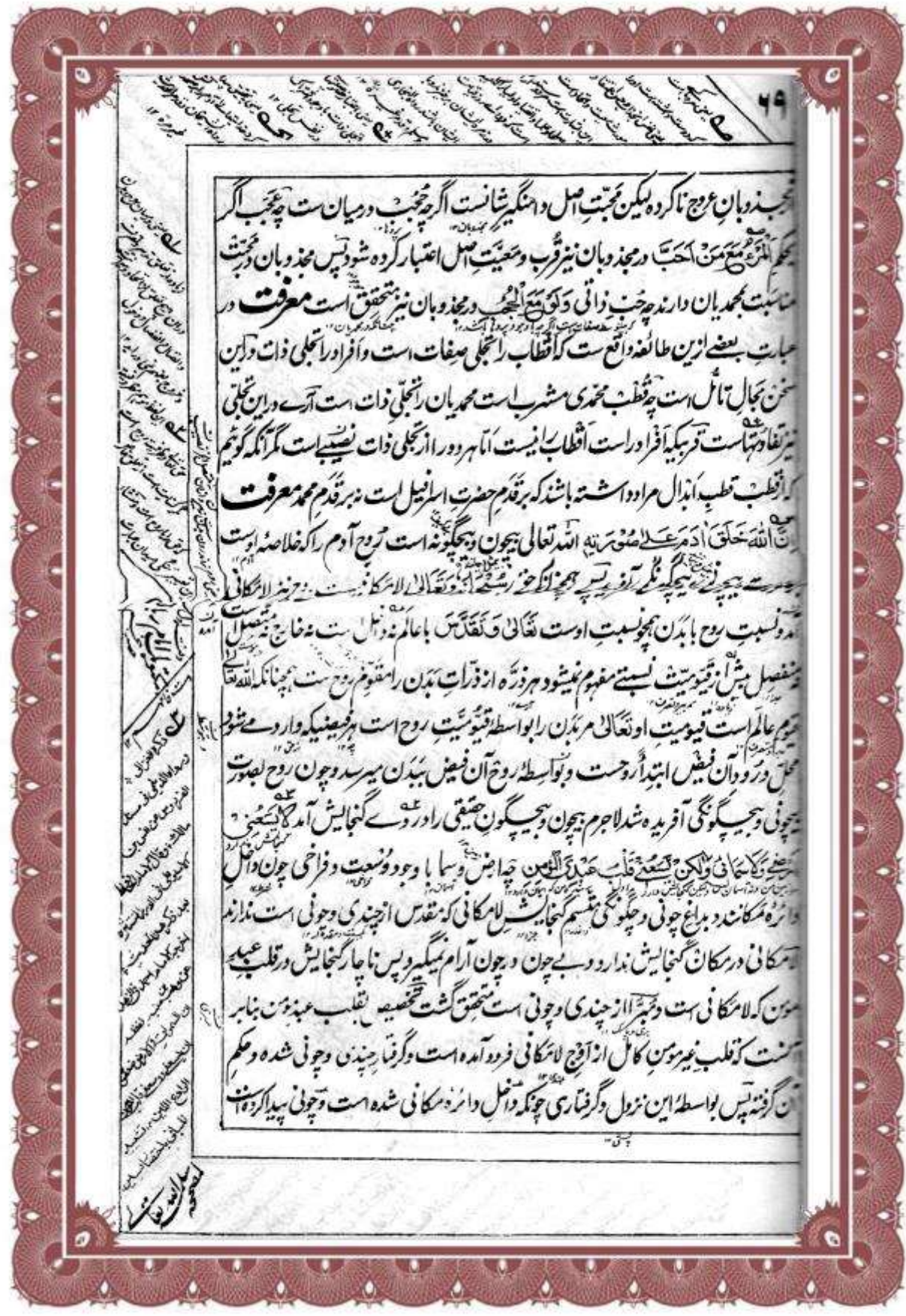
و اما در وقت حصول این جذب از غریب بقرب تعارض نموده اند و همان

معلوم نمیشود چه بسیار از سرتیطان در وقت حصول این جذب از غریب بقرب تعارض نموده اند و همان
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی سے بود و اثنای راه میگذراشت آنسے جذب متقدم چون محبوبان
 تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند
 گذاشت آما این کفایت در حق جمع جذبات متقدم هم منوعست جذب که انجام کار او بسلوک
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجزوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنهم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در دم و در
 سے انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات من جمش دها و من هکذا کیف محرق
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
 علی الصلوة والسلام والقیة تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 او در نیست و دلیل بی پرده گی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ انحال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علیه الغفران آنجا که گفت سوسه
 بیوش رفت بیک پر تو صفت ۴ نوعین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که
 بی پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزتی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوات والسلام من الصیات الملهات واقع شده است

کلیه از قبیل غیر است
 و من جمش دها و من هکذا
 کیف محرق بالکائنات
 من جمش دها و من هکذا
 کیف محرق بالکائنات
 من جمش دها و من هکذا
 کیف محرق بالکائنات
 من جمش دها و من هکذا
 کیف محرق بالکائنات
 من جمش دها و من هکذا
 کیف محرق بالکائنات

بجز زبان عروج ناکرده لیکن محبت صل و انگیزش است اگر چه محبت در میان است چه محبت اگر
 بجز آنکه در مجمع من لکتاب در مجذوبان نیز قرب و سعیت صل اعتبار کرده شود پس مجذوبان و محبت
 است نسبت مجذوبان دارند چه ذاتی و که در مجمع الیجب و مجذوبان نیز متحقق است معرفت در
 عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را بجملی صفات است و افراد را بجملی ذات در کین
 سخن بجای تأمل است چه قطب محمدی مشرب است محمدیان را بجملی ذات است آری در این سخن
 نیز تفاوتهاست فریکه افراد است اقطاب نیست اما هر دو را از بجلی ذات نسبت است مگر آنکه گوئیم
 که قطب قطب ابدال مراد داشته باشد که بر قدم حضرت اسماعیل است زیرا بر قدم محمد معرفت
 است الله خلق آدم علیه السلام من ینبیه الله تعالی بی چون و چگونه است خروج آدم را که خلاصه است
 در سرت پیچیده میگرداند از سر هر چه از آنکه از زین تعالی را در کمال نیست نیز از آنکه گمانی
 در نسبت روح با بدن همچو نسبت اوست نکانی و تقدس با عالم تدان است به خارج بیقت
 فیفصل مش از قیو بیست نسبت مفهومی میشود هر ذره از ذرات بدن را مقوم روح است همچنانکه الله تعالی
 در عالم است قیومیت او تعالی مر بدن را بواسطه قیو بیست روح است بر فیضیکه وارود میشود
 محل در روان فیض ابتدای حست و بواسطه روح آن فیض بدن میسر و چون روح بصورت
 بیچونی و بیچگونگی آفریده شد لاجرم بیچون و بیچگونگی حقیقی را در روح گنجایش آید که گنج
 بیکی و نکافی و لکن بیسعه قلب هدیه اللعین چه بیض و سها با وجود و سعیت و فراخی چون در اول
 در اثره مکتب در بر باغ چونی و چگونگی گنجایش لاسکافی که مقدس انجندی و چونی است نماند
 در مکانی در مکان گنجایش ندارد و بیچون و بیچون آرام میگیرد و پس ناچار گنجایش در قلب عبید
 میون که لامکانی است و بجز از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص قلب عمده چون بنا بر
 سنت که قلب غیر مومن کامل از آفرین لاسکافی فرود آمده است و گرفتار چندی و چونی شده و حکم
 آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه در نعل وارنده مکانی شده است و چونی پیدا کرده است

کدامند در مجمع من لکتاب در مجذوبان نیز قرب و سعیت صل اعتبار کرده شود پس مجذوبان و محبت
 است نسبت مجذوبان دارند چه ذاتی و که در مجمع الیجب و مجذوبان نیز متحقق است معرفت در
 عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را بجملی صفات است و افراد را بجملی ذات در کین
 سخن بجای تأمل است چه قطب محمدی مشرب است محمدیان را بجملی ذات است آری در این سخن
 نیز تفاوتهاست فریکه افراد است اقطاب نیست اما هر دو را از بجلی ذات نسبت است مگر آنکه گوئیم
 که قطب قطب ابدال مراد داشته باشد که بر قدم حضرت اسماعیل است زیرا بر قدم محمد معرفت
 است الله خلق آدم علیه السلام من ینبیه الله تعالی بی چون و چگونه است خروج آدم را که خلاصه است
 در سرت پیچیده میگرداند از سر هر چه از آنکه از زین تعالی را در کمال نیست نیز از آنکه گمانی
 در نسبت روح با بدن همچو نسبت اوست نکانی و تقدس با عالم تدان است به خارج بیقت
 فیفصل مش از قیو بیست نسبت مفهومی میشود هر ذره از ذرات بدن را مقوم روح است همچنانکه الله تعالی
 در عالم است قیومیت او تعالی مر بدن را بواسطه قیو بیست روح است بر فیضیکه وارود میشود
 محل در روان فیض ابتدای حست و بواسطه روح آن فیض بدن میسر و چون روح بصورت
 بیچونی و بیچگونگی آفریده شد لاجرم بیچون و بیچگونگی حقیقی را در روح گنجایش آید که گنج
 بیکی و نکافی و لکن بیسعه قلب هدیه اللعین چه بیض و سها با وجود و سعیت و فراخی چون در اول
 در اثره مکتب در بر باغ چونی و چگونگی گنجایش لاسکافی که مقدس انجندی و چونی است نماند
 در مکانی در مکان گنجایش ندارد و بیچون و بیچون آرام میگیرد و پس ناچار گنجایش در قلب عبید
 میون که لامکانی است و بجز از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص قلب عمده چون بنا بر
 سنت که قلب غیر مومن کامل از آفرین لاسکافی فرود آمده است و گرفتار چندی و چونی شده و حکم
 آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه در نعل وارنده مکانی شده است و چونی پیدا کرده است

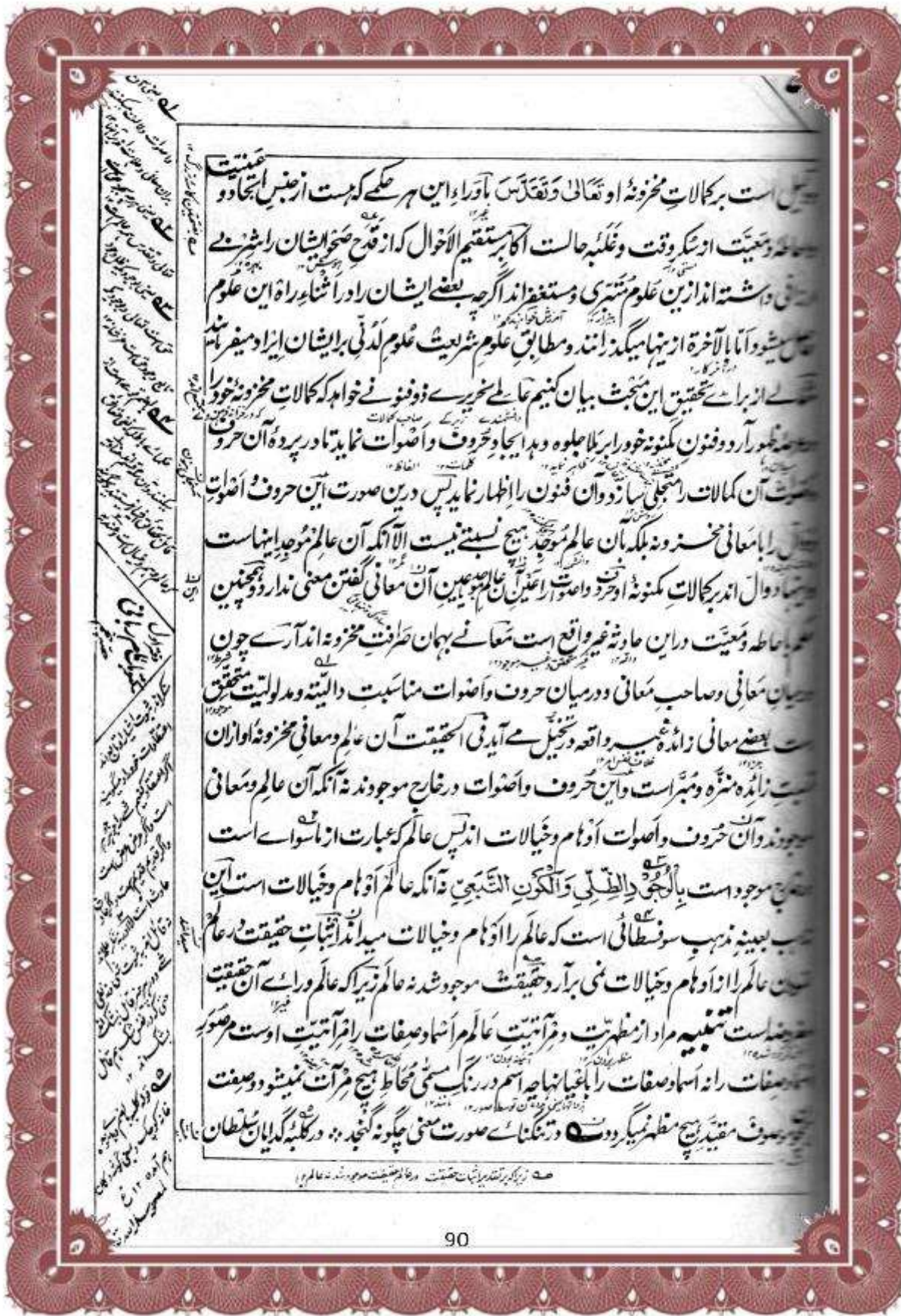




این قالیّت اصلع ساخته است اولیک کالاعار بک هم اصلع و از شاخ هر که از نویت
خود خیر داده است مرادش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آنانگ
عش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خزل
بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقیم یافته عرش و غیر
اگر در واقع خود منقوش گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفه فی هذا المقام
ان لکدک اذا قهرت بالقدر لم یبق له اثر این لباسه است یکا که خاص بر صبره رون
و خوشه اند که نیز این خصوصیت ندارد و دخل دائره مکانند و تصفیح چونند لاجرم انسان خلیفه
رحمن آمد جل سلطانک لب صورتش شی خلیفه شمس است تا بر صورتش خلق نباشد
شش را شاید و اختلاف را شاید عمل با امانت اصل خود تواند کرد و کمال عطا با المک
الکرمطانه + قال تبارک و تعالی انک صحت الامانه علی السموات و الارض و الجبار
قابین ان یجلبها او اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظالم و مجرم و کما فی الظلم
علی نفسه یحیی لا یحیی من وجوده و توابع وجوده انزل او لکنما کنتم لیله سخی لا یکون
ادراک یعلق بالمفصود و کالعلم که نسبت به الی المعلوم بیل العجز عن الادراک فی ذلک
الموطن ادراک و الاعتراف بالجهل معرفه انهم معرفه بالله اکد هم تخیرافیه متمسک
اگر در بعض عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
حاصل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد
معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظان بر آنها و صفات الهیه است تعالی شانند و مرایای
و کلمات و اتمیه او سبحان الله و تعالی و سبحان الله و تعالی گفته بود و کمون و سر بر بود مخزون
خواست که از خلایق بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را آفرینا دلالت کند بر اصل خویش
و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را با صلیع نیست چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

این قالیّت اصلع ساخته است اولیک کالاعار بک هم اصلع و از شاخ هر که از نویت
خود خیر داده است مرادش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آنانگ
عش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خزل
بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقیم یافته عرش و غیر
اگر در واقع خود منقوش گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفه فی هذا المقام
ان لکدک اذا قهرت بالقدر لم یبق له اثر این لباسه است یکا که خاص بر صبره رون
و خوشه اند که نیز این خصوصیت ندارد و دخل دائره مکانند و تصفیح چونند لاجرم انسان خلیفه
رحمن آمد جل سلطانک لب صورتش شی خلیفه شمس است تا بر صورتش خلق نباشد
شش را شاید و اختلاف را شاید عمل با امانت اصل خود تواند کرد و کمال عطا با المک
الکرمطانه + قال تبارک و تعالی انک صحت الامانه علی السموات و الارض و الجبار
قابین ان یجلبها او اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظالم و مجرم و کما فی الظلم
علی نفسه یحیی لا یحیی من وجوده و توابع وجوده انزل او لکنما کنتم لیله سخی لا یکون
ادراک یعلق بالمفصود و کالعلم که نسبت به الی المعلوم بیل العجز عن الادراک فی ذلک
الموطن ادراک و الاعتراف بالجهل معرفه انهم معرفه بالله اکد هم تخیرافیه متمسک
اگر در بعض عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
حاصل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد
معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظان بر آنها و صفات الهیه است تعالی شانند و مرایای
و کلمات و اتمیه او سبحان الله و تعالی و سبحان الله و تعالی گفته بود و کمون و سر بر بود مخزون
خواست که از خلایق بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را آفرینا دلالت کند بر اصل خویش
و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را با صلیع نیست چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

این قالیّت اصلع ساخته است اولیک کالاعار بک هم اصلع و از شاخ هر که از نویت
خود خیر داده است مرادش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آنانگ
عش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خزل
بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقیم یافته عرش و غیر
اگر در واقع خود منقوش گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفه فی هذا المقام
ان لکدک اذا قهرت بالقدر لم یبق له اثر این لباسه است یکا که خاص بر صبره رون
و خوشه اند که نیز این خصوصیت ندارد و دخل دائره مکانند و تصفیح چونند لاجرم انسان خلیفه
رحمن آمد جل سلطانک لب صورتش شی خلیفه شمس است تا بر صورتش خلق نباشد
شش را شاید و اختلاف را شاید عمل با امانت اصل خود تواند کرد و کمال عطا با المک
الکرمطانه + قال تبارک و تعالی انک صحت الامانه علی السموات و الارض و الجبار
قابین ان یجلبها او اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظالم و مجرم و کما فی الظلم
علی نفسه یحیی لا یحیی من وجوده و توابع وجوده انزل او لکنما کنتم لیله سخی لا یکون
ادراک یعلق بالمفصود و کالعلم که نسبت به الی المعلوم بیل العجز عن الادراک فی ذلک
الموطن ادراک و الاعتراف بالجهل معرفه انهم معرفه بالله اکد هم تخیرافیه متمسک
اگر در بعض عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
حاصل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد
معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظان بر آنها و صفات الهیه است تعالی شانند و مرایای
و کلمات و اتمیه او سبحان الله و تعالی و سبحان الله و تعالی گفته بود و کمون و سر بر بود مخزون
خواست که از خلایق بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را آفرینا دلالت کند بر اصل خویش
و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را با صلیع نیست چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است



است بر کلمات مخزونه او تعالی و تفکر بس باور این هر حکمی که هست از جنس استخوان و
 است و معیت از سکر وقت و غلبه حالت اکابر استقیم الاحوال که از قبح صحیح ایشان را شریفی
 است و شسته اند ازین علوم متبری و مستغنی اند اگر چه بعضی ایشان را در آشنایی راه این علوم
 است میشود و اما الاخره از آنها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم لدنی برایشان ایزاد میفرستند
 است از برای تحقیق این بحث بیان کنیم عاقلی بخیر است و ذوقی که کلمات مخزونه خود را
 است و عاقلی که در و فنون مکتوبه خود را بر کلام جملوه و در اینجا و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف
 است آن کلمات را معنی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات
 است را با معانی حسنه و نه بلکه بان عالم موجود هیچ نسبتی نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست
 است و اول اندر کلمات مکتوبه او حروف و اصوات را معنی آن عالم یعنی آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین
 است و عاقلی و معیت در این عاقلی غیر واقع است معانی بهمان صورت مخزونه اندازد آری چون
 است معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و البته و مدلولیت تحقیق
 است بعضی معانی زائده غیر واقع در تحویل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونه او از آن
 است زائده منزه و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی
 موجودند و آن حروف و اصوات او نام و خیالات اند پس عالم که عبارت از نام و اسامی است
 است موجود است یا لکنی و الطیبی و الکریم الذبیحی تا آنکه عالم او نام و خیالات است این
 است بعینه مذهب سوفسطائی است که عالم را او نام و خیالات میدانند اثبات حقیقت در عالم
 است عالم را از او نام و خیالات نمی برآورد حقیقت موجود شده عالم زیرا که عالم و نام است آن حقیقت
 است معنی است معنی مادی از مظهریت و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست اوست معنی
 است صفات را نه اسما و صفات را با بنیامنها اسم در رنگ می محاط هیچ قرآت نمیشود و صفت
 است معنی معنی مظهر میگردود و در تکلمات صورت معنی چگونه گنجد به در کلمه که لایان سلطان

عالمی که در و فنون مکتوبه خود را بر کلام جملوه و در اینجا و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف
 است آن کلمات را معنی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات
 است را با معانی حسنه و نه بلکه بان عالم موجود هیچ نسبتی نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست
 است و اول اندر کلمات مکتوبه او حروف و اصوات را معنی آن عالم یعنی آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین
 است و عاقلی و معیت در این عاقلی غیر واقع است معانی بهمان صورت مخزونه اندازد آری چون
 است معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و البته و مدلولیت تحقیق
 است بعضی معانی زائده غیر واقع در تحویل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونه او از آن
 است زائده منزه و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی
 موجودند و آن حروف و اصوات او نام و خیالات اند پس عالم که عبارت از نام و اسامی است
 است موجود است یا لکنی و الطیبی و الکریم الذبیحی تا آنکه عالم او نام و خیالات است این
 است بعینه مذهب سوفسطائی است که عالم را او نام و خیالات میدانند اثبات حقیقت در عالم
 است عالم را از او نام و خیالات نمی برآورد حقیقت موجود شده عالم زیرا که عالم و نام است آن حقیقت
 است معنی است معنی مادی از مظهریت و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست اوست معنی
 است صفات را نه اسما و صفات را با بنیامنها اسم در رنگ می محاط هیچ قرآت نمیشود و صفت
 است معنی معنی مظهر میگردود و در تکلمات صورت معنی چگونه گنجد به در کلمه که لایان سلطان

صفت زائده بر آشنایی حقیقت و عاقلی حقیقت موجودند آنکه عالم

چه کار دارد به معرفت **محل تابان آنسر و اعدای العینة و السکة و الخیة** اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه السلام و کلامه نصیبت و سایر انبیا را علینیت او و کلامه و کلامه و کلامه
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را اصل
 نیت او علیه السلام و کلامه و الخیة و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این
 است را نیت با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلاً شخصی بجهت جمال آفتاب در خارج عروج
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیت
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است با آفتاب و حالت است بکالات و مقبلاً و پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ قلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابعد افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفلی انده و کفلی
 آخر الکلام **بسم الله سبحانه و تعالی ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوة و السکة و الخیة**
افضل انبیا و علی جمیع اولیایه و المرسلین و المذنبین و المذنبین و علی المرسلین

بسم الله و تعالی
 با همسایگان نیت از
 تجلی ذات هر چه است

بسم الله و تعالی
 کس تابان از دولت
 با انبیا علیهم الصلوات
 و السکة و الخیة

بسم الله و تعالی
 کس تابان از دولت
 با انبیا علیهم الصلوات
 و السکة و الخیة

بسم الله و تعالی
 کس تابان از دولت
 با انبیا علیهم الصلوات
 و السکة و الخیة

و السکة و الخیة
کتاب و وصفت نماز و ششم
 و السکة و الخیة

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب
 و شبها غیره و این است **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرقتنا بمناجعة سید**
انتم سلین و حنبتنا عنی از کتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة و السکة و الخیة
بنیان الصلوة و ترعة اعلام الهدایة و علی الابرار و محبیه الاخبار باید دانست که

ترجمہ سے از مصحح

مکتوب بست و سوم (۲۳)

مکتوب بست و سوم بہ عبد الرحیم
 المشہور بنما سخاناں صد دریافت بجواب
 مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از
 پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن
 از اقا بیکہ شعیبہ اند باہل کفر حق سبحانہ
 و تعالیٰ بایان و فحمان از اقبال خالی از حال
 و علم معر از اعمال نجات بخشند و محبت
 سید البشر کہ مبعوث است با شود و در
 علیہ و علی آلہ من الصلوٰات افضلھا
 ومن التسلیمات اکملھا و رحم
 کنا و حق تعالیٰ بر کسیک آمین گفت
 برادر با سعادت و صداقت مکتوب شمار سزا
 و از جناب شائبہ بان ترجمان حکایت نمود
 آنچه نمود پس این شعر بخواندم
 مرجا گفتم سعدی وقاصدش فرزند سو
 از برای التفت زود رخسارے فرستے

أرسل إلى عبد الرحيم المشهور
 بخان خاناں في جواب كتابته
 في المنع عن أخذ الطريق من التأخير
 و بيان مضرتة و المنع عن الألقاب
 الشبيهة بأهل الكفر بخانا الله
 سبحانه و آيا كره عن المقال الخالي
 عن الحال و العلم المعروف بالأعمال
 بحرمة سيد البشر المبعوث و الرسول
 و الأئمة عليه و على آله من الصلوٰات
 افضلها و من التسليمات اكملها
 و يرحم الله عبدا قال آمينا
 بلغ رسالتكم الأخ الصالح الصادق
 تليغا و حلي عن جنايكم بلسان
 الشيخ جان ما حكنه فأنشدت
 أهلا لسعدى و الرسول و جده
 و جده الرسول رحيب و جده الرسول

ترجمہ سے از مصحح مکتوب بست و سوم بہ عبد الرحیم المشہور بنما سخاناں صد دریافت بجواب مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن از اقا بیکہ شعیبہ اند باہل کفر حق سبحانہ و تعالیٰ بایان و فحمان از اقبال خالی از حال و علم معر از اعمال نجات بخشند و محبت سید البشر کہ مبعوث است با شود و در علیہ و علی آلہ من الصلوٰات افضلھا ومن التسلیمات اکملھا و رحم کنا و حق تعالیٰ بر کسیک آمین گفت برادر با سعادت و صداقت مکتوب شمار سزا و از جناب شائبہ بان ترجمان حکایت نمود آنچه نمود پس این شعر بخواندم مرجا گفتم سعدی وقاصدش فرزند سو از برای التفت زود رخسارے فرستے

ترجمان الفتح و مضمون صحیح و ترجمان و عرض تقریر کہ یک لائنہ و در زبان ہا شد

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

<p>تسے برادر قابل ظهور کمال حق سبحانہ و تالی فعلیت شمار از قوت بنقصہ ظهور جلوہ وہ۔ چنان کہ دنیا مزرعت آجرت است وائے است بران کس کہ در و چیر نکارید زمین استعداد خود را ملاحظہ و اشت و پذیر اعمال را ضائع ساخت و باید دانست کہ ارضاعت زمین تو طیل آن بدو طریق است یکی آنکہ اندر بیج بکار و دیگر آنکہ تخم ناپاک و دیگر بزر و این قسم از ارضاعت بدست اول مفرت او اشد است و فساد او اکثر چنانکہ مخفی نمست و جاشت بذرو فساد آن بدین نوع است کہ طریق را از سالیب ناقص اخذ نمود و بسکس رفتن گرفت زیرا کہ ناقص را ہوائے است متبوع و مشوب بہ ہوا تا شیک نہ و بر تقدیر تاثیر اعانت است مرہ را پس ثمرہ آن ظلمت است ظلمت و نیز ناقص را بدین سبب کہ او اصلا واصل نیست میان طرق موصولہ حق سبحانہ و میان طرق غیر موصولہ با و سبحانہ اقیانے</p>	<p>عَلَّمَهَا لِأَخِ الْقَابِلِ لِيُظْهِرَ الْكَمَالَ حَمْدَ اللَّهِ مُسَبَّحًا ذَهَبًا وَقَلْبًا فَعَلَّكَ مِنَ الْعَوَى أَنْ الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآجِرِ تَوَيْلٌ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطَّلَ رَمَنْ الِاسْتِعْدَادُ وَاضَاعَ بِذُرِّ الْأَعْمَالِ وَمَا يَبْقَى أَنْ يُعْلَمَنَّ اِضَاعَةَ الْأَرْضِ وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَأْنِ لَا يَزِرُ فِيهَا شَيْئًا أَوْ لَقِيَ فِيهَا بِدُرٍّ أَوْ جَيْشًا فَأَسَدًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْاِضَاعَةِ أَشَدُّ مَضَرَّةً وَالتَّرْسَادُ مِنَ الْقِسْمِ الْأَوَّلِ كَمَا لَيُحْتَمَى وَنَجَّتِ الْمَدْرُ وَصَلَتْ بِأَنْ أَخَذَ الظُّرَيْقُ مِنَ السَّالِبِ النَّاقِصِ وَسَلَّتْ مَسَلَّةً لِأَنَّ النَّاقِصَ مَرَجِبٌ هَوَى مُتَّبِعٌ وَمَا يَتَّبَعُ بِالْهَوَى لَا يُؤْتِرُ وَأَنْ اِشْرَاعَانَ عَلَى الْهَوَى فَيُكْصَلُ ظَلْمَةٌ عَظِيمَةٌ وَلِأَنَّ النَّاقِصَ لَا يُمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ لِلْمُوصِلَةِ إِلَى اللَّهِ مُسَبَّحًا نَهْ دَيْنِ الطَّرِيقِ الَّتِي لَا تُوصِلُ إِلَيْهِ مُسَبَّحًا نَهْ أَدْهُوَ</p>
---	--

از زمین است
تو طیل آن
بدو طریق است
یکی آنکه
اندر بیج
بکار و دیگر
آنکه تخم
ناپاک
و دیگر
بزر و این
قسم از
ارضاعت
بدست اول
مفرت او
اشد است
و فساد
او اکثر
چنانکه
مخفی
نمست
و جاشت
بذرو
فساد آن
بدین
نوع
است
که
طریق
را از
سالیب
ناقص
اخذ
نمود
و بسکس
رفتن
گرفت
زیرا
که
ناقص
را
ہوائے
است
متبوع
و مشوب
بہ
ہوا
تا
شیک
نہ
و بر
تقدیر
تاثیر
اعانت
است
مرہ
را
پس
ثمرہ
آن
ظلمت
است
ظلمت
و نیز
ناقص
را
بدین
سبب
کہ
او
اصلا
واصل
نیست
میان
طریق
موصولہ
حق
سبحانہ
و میان
طریق
غیر
موصولہ
با
و سبحانہ
اقیانے

فصل در مصلحہ
مصلحہ اللہ
است
در مصلحہ
مصلحہ اللہ
است

استعدادها و استعدادها را در بعضی از افراد مشاهده می‌کنیم و در بعضی دیگر نه. و این استعدادها را در بعضی از اشیاء نیز مشاهده می‌کنیم و در بعضی دیگر نه. و این استعدادها را در بعضی از اشیاء نیز مشاهده می‌کنیم و در بعضی دیگر نه. و این استعدادها را در بعضی از اشیاء نیز مشاهده می‌کنیم و در بعضی دیگر نه. و این استعدادها را در بعضی از اشیاء نیز مشاهده می‌کنیم و در بعضی دیگر نه.

نیست. و همچنین او را با زمین استعداد است
مختلفه طالبان تمیز است. و چون آن ناقص
طریق جذب را از طریق سلوک فرق نمود پس
با او قات استعداد طالب ابتدا به طریق
جذب مناسب بود و بطریق سلوک غیر مناسب
وناقص با عینت عدم تمیز میان طرق و
استعدادات مختلفه او را با راه سلوک برد
پس گمراه کرد و هر چه را از راه حق چنانکه
خود گمراه بود پس شیخ کامل مکمل چون تربیت
و تسلیم این طالب را اراده نماید لامحال
محتاج باشد اول بازآوردن چیزها که از سائک
ناقص بان طالب رسیده و با اصلاح آنچه
بیشتر فاسد گشته بعد از آن تخم نیک
و مناسب استعداد طالب در زمین قابلیت
او بریزد پس بر ویدر و میدانی زیبا و حال خرم
نا پاک مانند درخت ناپاک است که برکنه
شد از بالای زمین نیست او را هیچ استعداد
و حال سخن پاک مانند درخت پاک است
بخش استوار باشد و تماش در همان پس صفت شیخ

غیر و اصل قط و کذا لامیز غیر الاستعداد
المختلفة للطالبه و اذالم یميز طرق
المحدیة عن طریق السلوک فربما
كان استعداد الطالب مناسباً
یطریق المجدیة غیر مناسب یطریق
السلوک ابتدا و ناقص بعد به تمیز
بین الطرق و بین الاستعدادات المختلفة
سلکه طریق السلوک ابتدا فاضل
عن طریق کما فی الشیخ الکامل
انکامل اذا اراد تربیة هذا الطالب
وسئلکة احتاج اولاً الی الی ما اصحابه
من السائک الناقص و اصلاح ما فسد
بسیبه ثم الی البدایة الصالحة للناس
لا استعداده فی ارض الاستعداد
فیثبت نباتا حسنا و مثل کلمة خیرة
کنجمه خیرة اجنت من فوق
الارض مالها من برار و مثل کلمة
طیبة کشره طیبة اصلها ثابث
وقوعها فی السماء فصعبة الشیخ

استعدادها و استعدادها را در بعضی از افراد مشاهده می‌کنیم و در بعضی دیگر نه. و این استعدادها را در بعضی از اشیاء نیز مشاهده می‌کنیم و در بعضی دیگر نه. و این استعدادها را در بعضی از اشیاء نیز مشاهده می‌کنیم و در بعضی دیگر نه. و این استعدادها را در بعضی از اشیاء نیز مشاهده می‌کنیم و در بعضی دیگر نه. و این استعدادها را در بعضی از اشیاء نیز مشاهده می‌کنیم و در بعضی دیگر نه. و این استعدادها را در بعضی از اشیاء نیز مشاهده می‌کنیم و در بعضی دیگر نه. و این استعدادها را در بعضی از اشیاء نیز مشاهده می‌کنیم و در بعضی دیگر نه. و این استعدادها را در بعضی از اشیاء نیز مشاهده می‌کنیم و در بعضی دیگر نه.

انگیزه... نفع... فیضان

والعرفت

لَإِنَّ هَذَا الْأِسْمَ وَمُسَمَّاهُ مَبْعُوثَانِ
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَرُسُولِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ وَأَتْمَلُّونَ مَا مَورُونَ بِهَذَا
 أَهْلَ الْكُفْرِ وَالْعِظَةِ عَلَيْهِمُ وَاللَّعْنَةُ
 عَن مِثْلِ هَذَا الْأِسْمِ الْقَبِيحِ وَاجِبٌ
 وَمَا وَقَعَ فِي عِبَارَاتٍ بَعْضُ الْمَشَايِخِ
 قَدْ سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَرْحَمَهُمْ فِي عِلْيَاتِ
 الشُّكْرِ مِنْ مَدْجِ الْكُفْرِ وَالزُّغْبِيبِ
 عَلَى سُنْدِ الزُّنَارِ وَآمِثَالِ ذَلِكَ فَصَرَفَ
 عَنِ الظَّاهِرِ وَمَحْمُولٍ عَلَى التَّأْوِيلِ فَإِنَّ
 كَلَامَ الشُّكْرِ فِي بَعْضٍ وَيَصْرِفُ عَنِ
 الظَّاهِرِ الْمَثْبُوتِ وَأَلْفٍ مَعْدُونٍ
 بِخِيَابَةِ الشُّكْرِ فِي الرِّجَابِ هَذَا مَحْمُولٌ
 مَعَ أَنَّ كَلِمَةَ الْحَقِيقَةِ نَقَصَ بِالنِّسْبَةِ
 إِلَى إِسْلَامِ الْحَقِيقَةِ عِنْدَ كَابِرِ هُوَ كَاهِنٌ
 وَعَبْرَةُ الشُّكْرِ فِي عَيْبِ مَعْدُونٍ فِي تَلْقِيقِهِمْ
 لَا عِنْدَ هَمٍّ وَلَا عِنْدَ أَهْلِ الشُّرْعِ لِأَنَّ
 لِكُلِّ شَيْءٍ مَوْجِبًا وَمَقَالًا خَاصًا صَلِحًا
 ذَلِكَ الشُّعْرَى فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَفِيهِ يَأْتُرُ

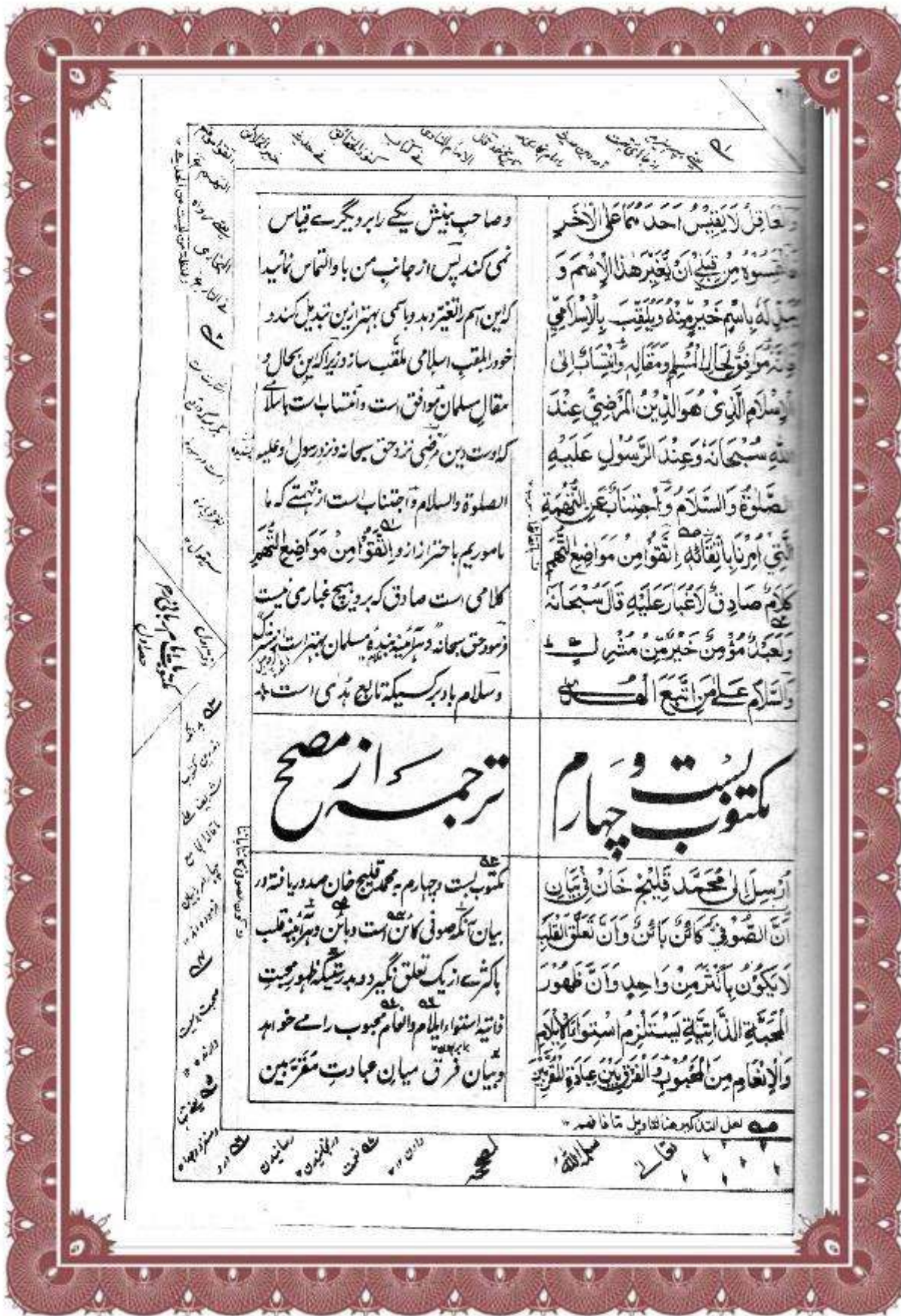
این اسم و مسماها مبعوثان است
 در قرآن مجید در آیه ۲۱۸ از سوره
 البقرة آمده است
 لَإِنَّ هَذَا الْأِسْمَ وَمُسَمَّاهُ مَبْعُوثَانِ
 و این اسم و مسماها مبعوثان است
 در حدیث آمده است
 و این اسم و مسماها مبعوثان است
 در حدیث آمده است

تذکره این اسم و مستمایش
 تزد حق سبحانه در رسول او علیه الصلوة
 والسلام و اهل اسلام ما مورا اند بجدادت
 اهل کفر و کفر و نمودن بر ایشان پس ازین
 اسم قبیح احتراز واجب است و آنچه در
 عبارات بعضی مشایخ قدس سره در تعالی اسرارهم
 در علهات سکر از مدح کفر و زغیب بر شکر
 زنار و امثال آن واقع شده است پس از
 ظاهر خود مصروف است و بزبانیه از کمال
 محمول زیرا که کلام سکاری بر مفهوم محمول
 حمل کرده میشود و از ظاهر متنها بر خود
 مصروف چه ایشان بعارض غلبه سکر
 در از کتاب این محظورات معذور اند
 با وجودیکه کفر حقیقه تنقص است نسبت
 اسلام حقیقه نزد این بزرگواران و غیر
 سکاری در تعلید ایشان معذور نیستند
 نزد ایشان و نه نزد اهل شریعت چه هر چه از سوی
 است خاص و وقت که آن چیز دران بر یک
 موزون و زیر یا میباشد و بسوم دیگر تسبیح

این اسم و مسماها مبعوثان است
 در حدیث آمده است
 و این اسم و مسماها مبعوثان است
 در حدیث آمده است

تذکره این اسم و مستمایش
 تزد حق سبحانه در رسول او علیه الصلوة
 والسلام و اهل اسلام ما مورا اند بجدادت
 اهل کفر و کفر و نمودن بر ایشان پس ازین
 اسم قبیح احتراز واجب است و آنچه در
 عبارات بعضی مشایخ قدس سره در تعالی اسرارهم
 در علهات سکر از مدح کفر و زغیب بر شکر
 زنار و امثال آن واقع شده است پس از
 ظاهر خود مصروف است و بزبانیه از کمال
 محمول زیرا که کلام سکاری بر مفهوم محمول
 حمل کرده میشود و از ظاهر متنها بر خود
 مصروف چه ایشان بعارض غلبه سکر
 در از کتاب این محظورات معذور اند
 با وجودیکه کفر حقیقه تنقص است نسبت
 اسلام حقیقه نزد این بزرگواران و غیر
 سکاری در تعلید ایشان معذور نیستند
 نزد ایشان و نه نزد اهل شریعت چه هر چه از سوی
 است خاص و وقت که آن چیز دران بر یک
 موزون و زیر یا میباشد و بسوم دیگر تسبیح

لحمیه سله
 الله تعالی



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
السلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

عَاقِلٌ لَا يَفِيضُ أَحَدًا مِمَّا عَلَى الْأَخْيَرِ
عَسْوَةٌ مِنْ قَبْلِهِ أَنْ يُعَيِّرَ هَذَا الْأِسْمَ وَ
سَدَّ لَهُ بِاسْمِهِ خَيْرٌ مِنْهُ وَيَلْقَبُ بِالْإِسْلَامِيِّ
وَإِنَّهُ مَوْفِقٌ لِحُجَّتِ الْإِسْلَامِ وَقَالَهُ وَانْتَابَ إِلَى
أَوْلِيَاءِهِ الَّذِينَ هُوَ الَّذِينَ الْمَرْضِيُّ عِنْدَ
لَهُ سُبْحَانَهُ وَعِنْدَ الرَّسُولِ عَلَيْهِ
صَلَوَاتُ وَالسَّلَامُ وَاجْتَنَابَ عَنِ الْفِتْنَةِ
الَّتِي أَمْرًا بِأَنْفَالِهِ الْقَوَامِ مِنْ مَوَاضِعِ التَّحْقِيقِ
كَلَامٌ صَادِقٌ لِأَعْيَانِ عَلَيْهِ قَالَ سُبْحَانَهُ
وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ لِيَسْ
وَالسَّلَامُ عَلَى مَرَاتِعِ الْوَسْطِ

و صاحب پیش کیے راہر دیگر سے قیاس
نہی کند پس از جانب من باو التماس نماید
کہ این اسم را تغییر دہد و یا کسی بہتر ازین تبدیل کند و
خود لقب اسلامی لقب سازد زیرا کہ این بحال و
مقال مسلمان توافق است و انتساب است باسلام
کہ است دین رضی نزد حق سبحانہ و نزول و علیہ
الصلوة والسلام و اجتناب است از فتنے کہ ما
ما سوریم با خیر از زوار و انقوا من مَوَاضِعِ التَّحْقِيقِ
کلامی است صادق کہ در بیچ بخاری نیست
و مورد حق سبحانہ و بر زمینیدہ مسلمان بہتر است از مشرک
و سلام باد بر سیکہ تابع ہدی است کہ

الصلوة والسلام
ما سوریم با خیر از زوار و انقوا من مَوَاضِعِ التَّحْقِيقِ
کلامی است صادق کہ در بیچ بخاری نیست
و مورد حق سبحانہ و بر زمینیدہ مسلمان بہتر است از مشرک
و سلام باد بر سیکہ تابع ہدی است کہ

مکتوب چہارم

ترجمہ صحیح

أَرْسَلْتُ إِلَى مُحَمَّدٍ قَلْبِي خَانَ فِي بَيَانِ
أَنَّ الصَّوْفِيَّ كَأَنَّ بَأْسًا وَأَنَّ تَعْلُقَ الْقَلْبِ
لَا يَكُونُ بِأَثَرٍ مِنْ وَاحِدٍ وَأَنَّ ظُهُورَ
الْحَبِيَّةِ الَّذِي لَا يَسْتَلْزِمُ اسْتِنَاؤَنَا بِاللَّحْمِ
وَالْإِنْعَامِ مِنَ الْحَبِيبِ الْفَرِيقِ عِبَادَةُ الْقُرْبَانِ

مکتوب بہت چہارم بہ محمد علیج خان مددیانہ در
بیان آنکہ صوفی کا سن است و باسن و ہر تعلق قلب
با کسے از یک تعلق نگیرد و ہر تعلق ظہور محبت
فاتیہ استنوا و الیام و الیام محبوب رائے خواہم
و بیان فرق میان عبادت معرفت بین

مکتوب بہت چہارم بہ محمد علیج خان مددیانہ در
بیان آنکہ صوفی کا سن است و باسن و ہر تعلق قلب
با کسے از یک تعلق نگیرد و ہر تعلق ظہور محبت
فاتیہ استنوا و الیام و الیام محبوب رائے خواہم
و بیان فرق میان عبادت معرفت بین

صہ لعل التذکرہ صفا و اول ما فا صہ

صہ لعل التذکرہ صفا و اول ما فا صہ

صہ لعل التذکرہ صفا و اول ما فا صہ

عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجه علی الخالق نخبه انی
 فرموده اند قدس الله تعالی سره که در آن یادداشت پذیرا است یعنی مرتبه گیر نیست
 مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان این طریق علییه است هر چند که منکران را
 غیر از انکار نخواهد افزود و فیصله به کتب کثرت و قیدی به کتب کم است مثنوی هرگز از آنجا آفاست
 و آنکه ویدش نقد خود مردانه است به آبی است و بقضی چون نموده قوم موسی را نه خون بود
 آب بود و کالت کلام و الا کلام

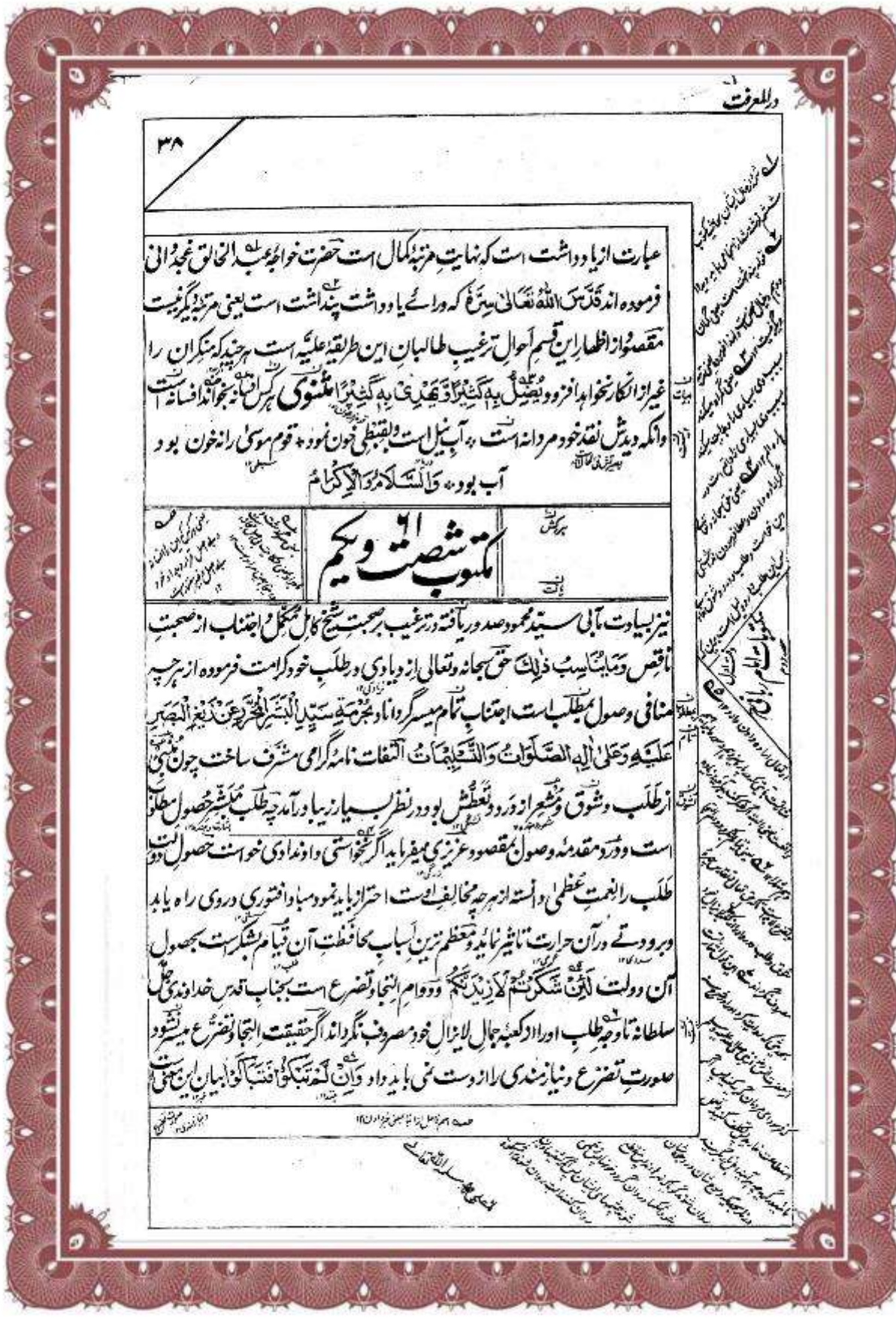
مشیت و حکم

نیز بیایم تا بی سید محمود صدور یافته در ترغیب بر صحبت شیخ کامل و محکم اجتناب از صحبت
 ناقص و سبب است ذلک حق سبحانه و تعالی از ویادی و طلب خود که است فرموده از هر چه
 منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گرداند و غیر مستعد البتة الخیر عن ذیغیر الصبر
 علیه و دخل الیه الصلوات و التقیات نامه گرامی مشرف ساخت چون
 از طلب و شوق و شمع از زور و تعطش بود در نظر بسیار زیاده و آمد چه طلب بیشتر حصول
 است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او ندادی خواهی حصول
 طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود و مسأله مشهوری و روی راه باید
 بروی و دست و در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول
 آن دولت لکن شکر کثرت کم و در احوال و تضرع است بجناب تبار خداوندی
 سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جهال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع بیشتر شود
 صورت تضرع و نیاز شدی را از دست نمی باید داد و آن گفته تکلیف است که ایمان این است

صحة امره اصل را تا سخن بجزان ۱۱

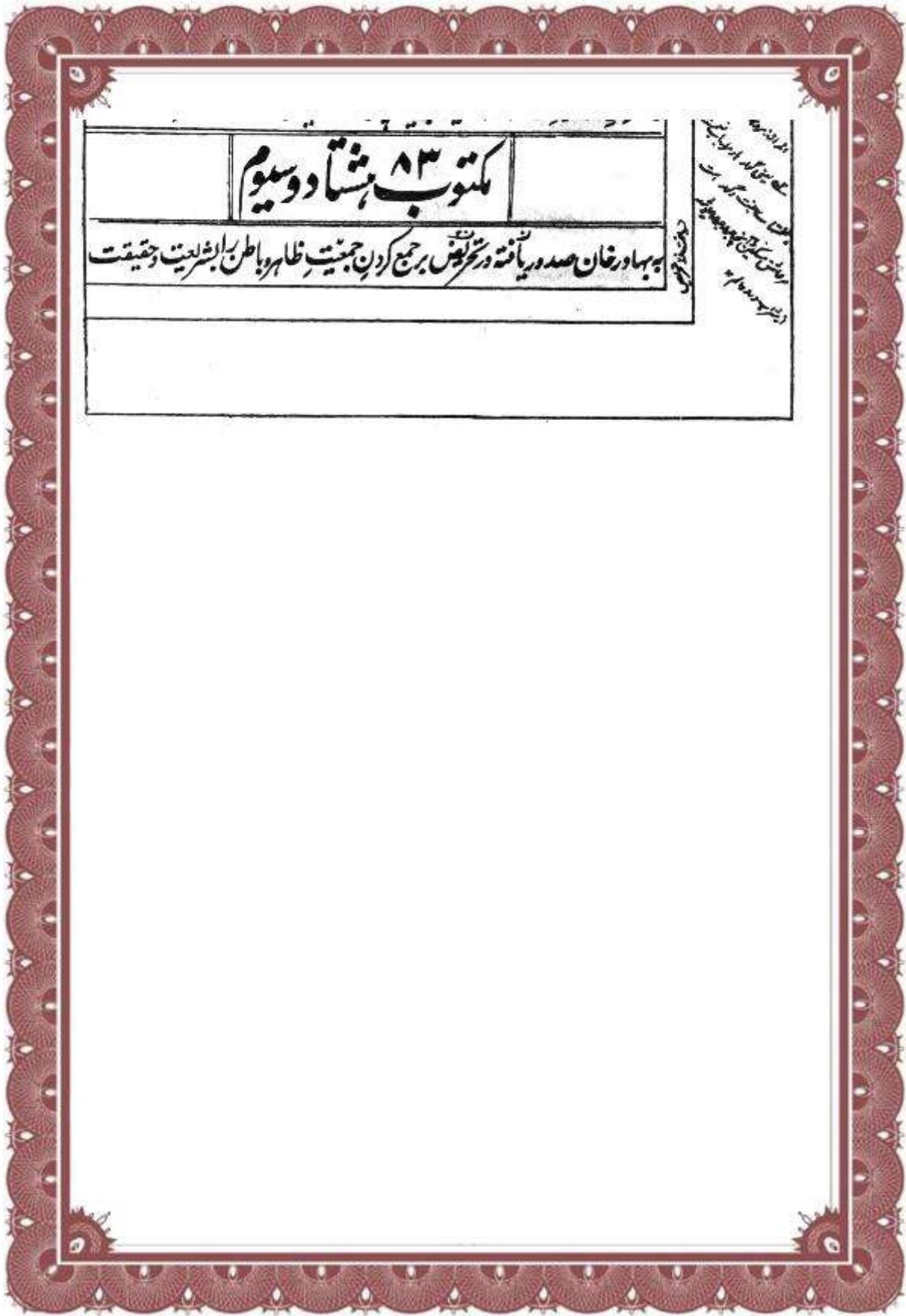
سید محمود صدور یافته در ترغیب بر صحبت شیخ کامل و محکم اجتناب از صحبت ناقص و سبب است ذلک حق سبحانه و تعالی از ویادی و طلب خود که است فرموده از هر چه منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گرداند و غیر مستعد البتة الخیر عن ذیغیر الصبر علیه و دخل الیه الصلوات و التقیات نامه گرامی مشرف ساخت چون از طلب و شوق و شمع از زور و تعطش بود در نظر بسیار زیاده و آمد چه طلب بیشتر حصول است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او ندادی خواهی حصول طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود و مسأله مشهوری و روی راه باید بروی و دست و در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت لکن شکر کثرت کم و در احوال و تضرع است بجناب تبار خداوندی سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جهال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع بیشتر شود صورت تضرع و نیاز شدی را از دست نمی باید داد و آن گفته تکلیف است که ایمان این است

صحة امره اصل را تا سخن بجزان ۱۱



این محافظت تا زمان وصول شیخ کامل محفل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بان
 بزرگ و در رنگ سیت شدنت و دوست غشال فتائی اول فتائی فی الشیخ است و آن فنا
 ثانیاً وسیله فتائی آمدی گردد و آن زمان روی که چشم تست احوال به معبود تو برت اول
 نیز اگر طریق افاده دستفاده منبذ بر مناسبت طریقین است ابتدا طالب را بواسطه کمال
 و نامت و خاست مناسبتی بجانب اقدس عو سلطانه نیت بر زنجی ذی جبین در کار است
 و آن شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب
 وجد به کار تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت
 او مرض فمملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد
 ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا و مرض خودی گوشه و قابلیت از اراض و ضائع
 می سازد هر چت آن دار و در است و معوی از تخفیف بخشه انانی الحقیقت لغرض ضررت این
 مرض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دار و می نماید و سهلات منا
 میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از المرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی
 آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال
 دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر چه بیده خود را رسانند و مشاققه چیزی اخذ
 نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحویة للسؤل عنها
 آنکه جنب شیخت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج و در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا
 استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است
 و الا کم یفید کذا اگر گاه که چیزه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز
 نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و التسلام

این شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب وجد به کار تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت او مرض فمملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا و مرض خودی گوشه و قابلیت از اراض و ضائع می سازد هر چت آن دار و در است و معوی از تخفیف بخشه انانی الحقیقت لغرض ضررت این مرض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دار و می نماید و سهلات منا میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از المرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر چه بیده خود را رسانند و مشاققه چیزی اخذ نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحویة للسؤل عنها آنکه جنب شیخت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج و در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است و الا کم یفید کذا اگر گاه که چیزه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و التسلام

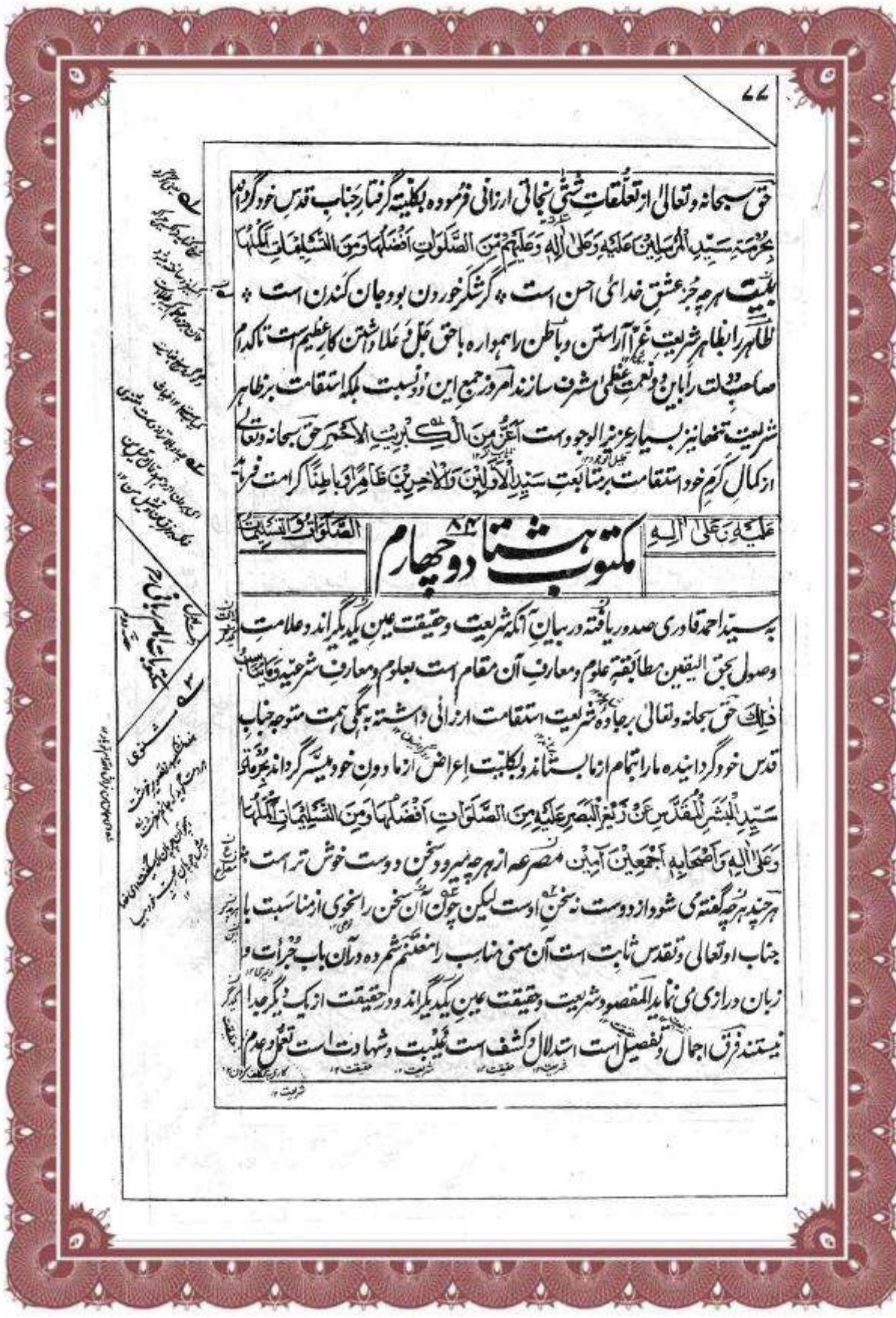


حق سبحانه و تعالی از تعلقات شئی بجائی ارزانی فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گردانید
 حضرت سید البشر علیه السلام و علی الله و علیهم من الصلوات افضلها من الشیخان و الملکها
 بکلیت هر چه جز عشق خدائی احسن است به که شکر خوردن بود جان کندن است به
 ظاهر را بظاهر شریعت غیر آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کلام
 صاحبکتاب را باین نوعی عظمی شرف سازند امر فرموج این روشست بلکه استقامت بر ظاهر
 شریعت تمخیز بسیار عزیز الوجود است اعین من الیک بریت الیک حق سبحان و تعالی
 از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الاخرین ظاهر را باطناً کرامت فرمود

علیه و علی الله
مکتوبه بیست و چهارم
 الصلوات و الشیخان

پس سید احمد قادری صدور یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت
 وصول بحق یقین مطابق علم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و معارف
 ذلک حق سبحان و تعالی بر جاوه شریعت استقامت ارزانی داشته به یکی همت متوجه جناب
 قدس خود گردانیده ما را بتمام از ناب شناند و بکلیت اعراض از ما دون خود میسر گردانند خود
 سید البشر لعل من عن رفیع البصر علیه من الصلوات افضلها من الشیخان و الملکها
 و علی الله و اصحابه اجمعین آمین منصرفه از هر چه میر و دشمن دوست خوش تر است
 هر چند هر چه گفته می شود از دوست دشمن است لیکن چون آن سخن را سخنی از مناسبت با
 جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را منضم شمرده در آن باب جزوات
 زبان درازی می نماید المقصود شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یک دیگر جدا
 نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال کشف است بکلیت و شهادت است تعارض عدم

باید که در این مکتوبه بیست و چهارم که در باب اول است که در بیان معنی شریعت است که در این مکتوبه بیست و چهارم که در باب اول است که در بیان معنی شریعت است که در این مکتوبه بیست و چهارم که در باب اول است که در بیان معنی شریعت است



تعل است احکام و علومیکه بموجب شریعت عر امین معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت
حق یقین همین احکام و علوم بمیب نهایت تفصیل منکشف میگردد و از غیبت بشادوت
می آید و چشم کتب و محفل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین
مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شریعیه و آسمونی مخالفت است
و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخالف و هر خلافیکه بشریعت و علم و عمل از هر که واقع شده
است از شاخ طریقت نبنی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان
نهایت النهایه راه بصحا است وقت مغرب ایشان است حال مقام تابع کمال شان بیت
صوفی ابن الوقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس مستحق شد که
خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت
که شریعت پست حقیقت است بحقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی منکظم
این کلام خبر میدهد هر لیک تواند بود که مرادش آن باشد که بمثل نسبت بمفصل حکم پست دارد نسبت
بمغرو استلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال امتیان
ایشان این عبارات مومهم را تجزیه نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل استلال و کشف مذکور
نمی سازند سائل از حضرت خواجه نقشبند قدسی الله تعالی علیه السلام سائل کرده مقصود از
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و دستلالی کشفی شود و سر وقت الله
سبحانه الشکات و الاستقامه علی الشریعة و جلاله و کماله کانت الله تعالی و سلامه
علی صلاحتها بقیة التصدیق آنکه حامل تیر و دعایمان شیخ مصطفی شریعی از نسل قاضی شریعی
اند پران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه مدد معاش بسیار داشتند و مشار الیه از تقدیر
آسپ معاش مضطرب است آنرا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

عنه نقادان پنجمه با لکن گشودن و بگردن ۱۱

همه سال تمام
علیه السلام
تعل است احکام
و علومیکه بموجب
شریعت عر امین
معلوم شده اند
بعد از تحقق
حقیقت حق یقین
همین احکام و
علوم بمیب نهایت
تفصیل منکشف
میگردد و از غیبت
بشادوت می آید
و چشم کتب و
محفل عمل از میان
بر میخیزد و علامت
وصول حقیقت
حق یقین مطابقت
علوم و معارف
آن مقام است
بنام و معارف
شرعیه و آسمونی
مخالفت است
و دلیل است
بر عدم وصول
حقیقت استخالف
و هر خلافیکه
بشریعت و علم
و عمل از هر که
واقع شده است
از شاخ طریقت
نبنی بر سر وقت
است و سر وقت
نمی باشد الا در
شان و راه
منتهیان نهایت
النهایه راه
بصحا است وقت
مغرب ایشان
است حال مقام
تابع کمال شان
بیت صوفی ابن
الوقت آمد در
حال به لیک
صافی فارغ است
از وقت و حال
به پس مستحق
شد که خلاف
شریعت علامت
عدم وصول است
بحقیقت کار در
عبارات بعضی
از شاخ و قسمت
که شریعت پست
حقیقت است
بحقیقت مغرب
شریعت این عبارت
هر چند از بی
استقامتی منکظم
این کلام خبر
میدهد هر لیک
تواند بود که
مرادش آن باشد
که بمثل نسبت
بمفصل حکم پست
دارد نسبت
بمغرو استلال
در جنب کشف
در رنگ قشر است
نسبت به لب اما
اکابر مستقیم
الاحوال امتیان
ایشان این عبارات
مومهم را تجزیه
نمی نمایند و
فرق جز به اجمال
و تفصیل استلال
و کشف مذکور
نمی سازند سائل
از حضرت خواجه
نقشبند قدسی
الله تعالی علیه
السلام سائل
کرده مقصود از
سیر و سلوک
چیز است فرمودند
تا معرفت اجمالی
تفصیلی گردد
و دستلالی کشفی
شود و سر وقت
الله سبحانه
الشکات و
الاستقامه علی
الشریعة و
جلاله و کماله
کانت الله تعالی
و سلامه علی
صلاحتها بقیة
التصدیق آنکه
حامل تیر و
دعایمان شیخ
مصطفی شریعی
از نسل قاضی
شریعی اند پران
ایشان بزرگ
بودند و ظالمت
و وجه مدد
معاش بسیار
داشتند و مشار
الیه از تقدیر
آسپ معاش
مضطرب است آنرا
و فرامین
همراه گرفته
متوجه لشکر
شده است التفات
نموده

کمالشان ۱۱
عنه نقادان
پنجمه با لکن
گشودن و بگردن
۱۱
معی صلاحتها
عنه نقادان
پنجمه با لکن
گشودن و بگردن
۱۱

که اکل آن از صورت گزشت به بحقیقت پوسته باشد و از ظاهر بر باطن آرمیده ظاهر غذا
 نمون ظاهر او باشد و باطن غذا شکل باطن او و الی اینها و ظاهری مقصود است و اکل آن درین
 قصورت سنی کن بالقهر سازی که بعد از آن چند آله نجوا می خورد و درین تکمیل غذا
 است مرصاحب غذا و درین انظار و تاخیر تحریر اسلام

کتاب صد و شصت و نهم

بسیات و تقابیت پناهی شیخ فرید صد و یازده در بیان آله اسلام و کفر ضد یکدیگر اندر جمیع
 جمع شدن این دو ضد مخالف است و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است این
 اِنْ هِيَ إِلَّا آيَاتُ اللَّهِ تَنْزِيلُ الْكُفْرَانِ وَعَدَمُ الْاِخْتِلَافِ مَعَهُمْ وَمَعْنَى سَنَاءِ هَذَا
 الْاِخْتِلَافِ وَدَرْبِ بَيَانِ الْكُفْرِ وَبَيَانِ الْاِخْتِلَافِ نَبِيٌّ كَرِيمٌ لِيَهْدِيَ الْاُمَّةَ الْكَاذِبَةَ
 وَهَذَا آيَاتُ الْاِسْلَامِ وَجَعَلْنَا مِنْ اُمَّةٍ تَحْمِلُ عَلَيْهِ الصَّلَاةَ وَالْحِجَابَ وَالنَّكْرَةَ فَمَعَا
 وَارِثِينَ وَابْتَدَأَ بِأَبِي سَيْدٍ كَرِيمٍ سِتٍ وَسِ عَلَيْهِ قَوْلُ الْعَلِيِّ مِنَ الصَّلَاةِ اَنْضَلَهَا وَرَفَعَ
 الشَّيْطَانِ اَلَمْ كَمَا تَابَعَتْهُ اَوْ عَلَيْهِ الصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ بِبَيَانِ اَحْكَامِ اِسْلَامِ سِتٍ وَرَفَعَ
 اِسْمَ كَفْرِيهِ بِاِسْلَامِ وَكَفْرِيهِ وَكِرَامَةِ اَثْبَاتِ كَيْفِ مَوْجِبِ نَعْيِ دِيكَرِ سِتٍ اِحْتِمَالِ جَمْعِ
 اِسْمِ دَوْضِ مَخَالَ سِتٍ وَعَزَّتِ دَاوَنِ كَيْفِ رَسْمِ خَوَارِي دِيكَرِ سِتٍ حَقِّ سُبْحَانِ لَوْ لَعَالِي
 صِيْبِ خَوَارِ اَعْلَى الْعَيْنِ وَالْحَقِيَّةِ مِيْفَرِ يَدِيَا اَلَيْهَا الشَّيْخُ جَاهِدِ الْكُفْرَانَ وَاللَّسَانِ فَيَنْ كَلْفَلْفَا
 عَلَيْهِمْ تِسْ مَغْمِرِ خَوَارِ اَكْرَمِ صَوْفِ كَلْفَلْفِ عَظِيمِ سِتٍ جِهًا وَكَفَارِ غَلَطِ بَرِ اِثْيَانِ اَمْرِ مَرْوِ
 مَعْلُومِ شَدْ غَلَطِ بَرِ اِثْيَانِ وَخَلِ غَلَطِ عَظِيمِ سِتٍ اِسْلَامِ دِي خَوَارِي كَفْرِ اِل كَفْرِ
 اِسْتِ كَيْفِ اِل كَفْرِ اَغْرِي وَشَتْ اِل اِسْلَامِ رَا خَوَارِ سَاخْتِ عَزِي وَشَتْ اِسْتِ اِذَانِ

این سخن در بیان آنست که هرگاه در ظاهر باطن آرمیده ظاهر غذا نمون ظاهر او باشد و باطن غذا شکل باطن او و الی اینها و ظاهری مقصود است و اکل آن درین قصورت سنی کن بالقهر سازی که بعد از آن چند آله نجوا می خورد و درین تکمیل غذا است مرصاحب غذا و درین انظار و تاخیر تحریر اسلام

والمعز

لعل قال هذا قال الله
لا يظنون بالله ولا باليوم الآخر
وإن من لدن الله عذرا كبيرا
وإن من لدن الله عذرا كبيرا
وإن من لدن الله عذرا كبيرا

از براسه خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام
بفرض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر خشن پذیرند
و چون چنین بینند و دانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مشغول
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است
همچنانکه گفته است از ایشان طلب دروغ و عدا که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در
کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُم مِّن شَيْءٍ فَذَكَرْهُ إِذْ ذُكِرْتُمْ بِهِ وَلَئِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ وَادْبَعُوا وَجْهَ الدِّينِ كُلِّهِ لَعَلَّكُمْ تَكْفُرُونَ**
است اجابت را در آنچه احتمال انقید رفسا و لاف می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان
اگر عاخر خواهند گردید خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه
نیماند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی حبارت او نگردد شستن است
از نفع و ضرر خود بوسط اعلائے کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت و گوشت و گوشت و گوشت و گوشت
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوٰة و السلام
وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلِّعَظِيمَةٌ تَرِزْ رِضَاكَ مَعْلَانِيَةٌ تَضِيئُهَا بِاللَّهِ مُجَاهَدَةٌ ذَبَابًا وَبِالْإِسْلَامِ كَرِيمٌ دِينًا
وَتَحْتَمِلُ عَلَيْكَ الصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَّصْرَعًا بِمَرْيَمَ بَارِكْ بِهَا رَبِّمُ بَعَثَ فِيهَا
أُمَّةً سَلِمَتْ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ الَّذِينَ كَانُوا مِن النَّسْلِ إِيَّائِكَ مَكَلَّمًا وَسَلَامًا
وگویی از خیر آنچه آنوقت آنچه ضروری و لایذی و نیست بطریق اجمال نوشته فرستاد و بعد ازین
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشود ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

و اینست که در کتب
مفسرین آمده است
که این کلام
در بیان
عزت و
غلبه
اهل اسلام
است
و اینست که
در کتب
مفسرین
آمده است
که این کلام
در بیان
عزت و
غلبه
اهل اسلام
است

تعالی
بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوب صد و نهم (۱۹۰)

بسیکے از فرزندان سید محمد نعمان نجفی صدور یافته در تجلیس بروم ذکر الهی جل سلطانہ و در غیب
 بر خیا نمودن طریقی علیہ تعظیبه قدس اللہ تعالیٰ آمدہم بیان طرز ذکر و مابینا سبب ذلك
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
 قَالِهِ الطَّاهِرِیْنَا اَجْمَعِیْنِ وَاَمَّا اَکْوَافُکُمْ بِشَکْرِ سَعَادَتِکُمْ لِمُلْکِ سَعَادَتِکُمْ جَمِیْعِیْنَ اَوْ اَمْرٍ وَنَسْلِحِ
 ورتنگاری همه در ذکر مولای خود است جل سلطانہ تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر
 آہی جل شانہ بایست ساخت و یک خط تجویز غفلت نباید کرد و اللہ سبحانہ انجمن علیہ کہ در ہم ذکر و
 طریقی حضرت خواجه گان قدس اللہ تعالیٰ آمدہم و ابتدا میسگر و در بطریق اندراج النہایة فی البدایة
 حاصل شود پس اختیار این طریقی علیہم طالب آونے و انسب باشد بلکه واجب و لازم پس بر تو باد
 کہ قبلہ توجہ را از ہر سو گردانیدہ بگلنیت نجاب عالی اکابر این طریقی عملیہ اقبال نامے و ہمہتی از
 باطن شریف ایشان خواہی در ابتدا از ذکر گفتن چارہ بود باید کہ متوجہ قلب صنوبری گردی کہ
 آن مضعفہ چرخ الیست قلب حقیقی را و آتم مبارک امد را بر آن قلب بگزانی درین وقت بقصد منہج
 عضوے را حرکت ندھی و بگلنیت متوجہ قلب نشینی و در متوجہ صورت قلب جانہ می و بان
 نباشی چه مقصود تو توجہ قلب است نہ تصور صورت آن معنی لفظ مبارک امد را میجویی و چگونگی
 لما اخط نامی ذوی صفت را بان منضم سازی و بجای توجہ خاطر نیز ملحوظ کنی تا از ذرہ حضرت ذات
 تعالیٰ تقدس شخصیت صفات فرو نیانی و از اینجا بشود وحدت در کثرت نشستی و از گرفتاری چون
 بشود و چون آرام نہ گیری چہ ہر چه در مراتب چون ظاہر شود همچون نبود ہر چه در کثرت نمودار گردد
 واحد حقیقی نباشد چہ چون را در آسے و اثر ذہ چون بایست بسیط حقیقی را بر ہر دو مجامع کثرت پیدا

ماند

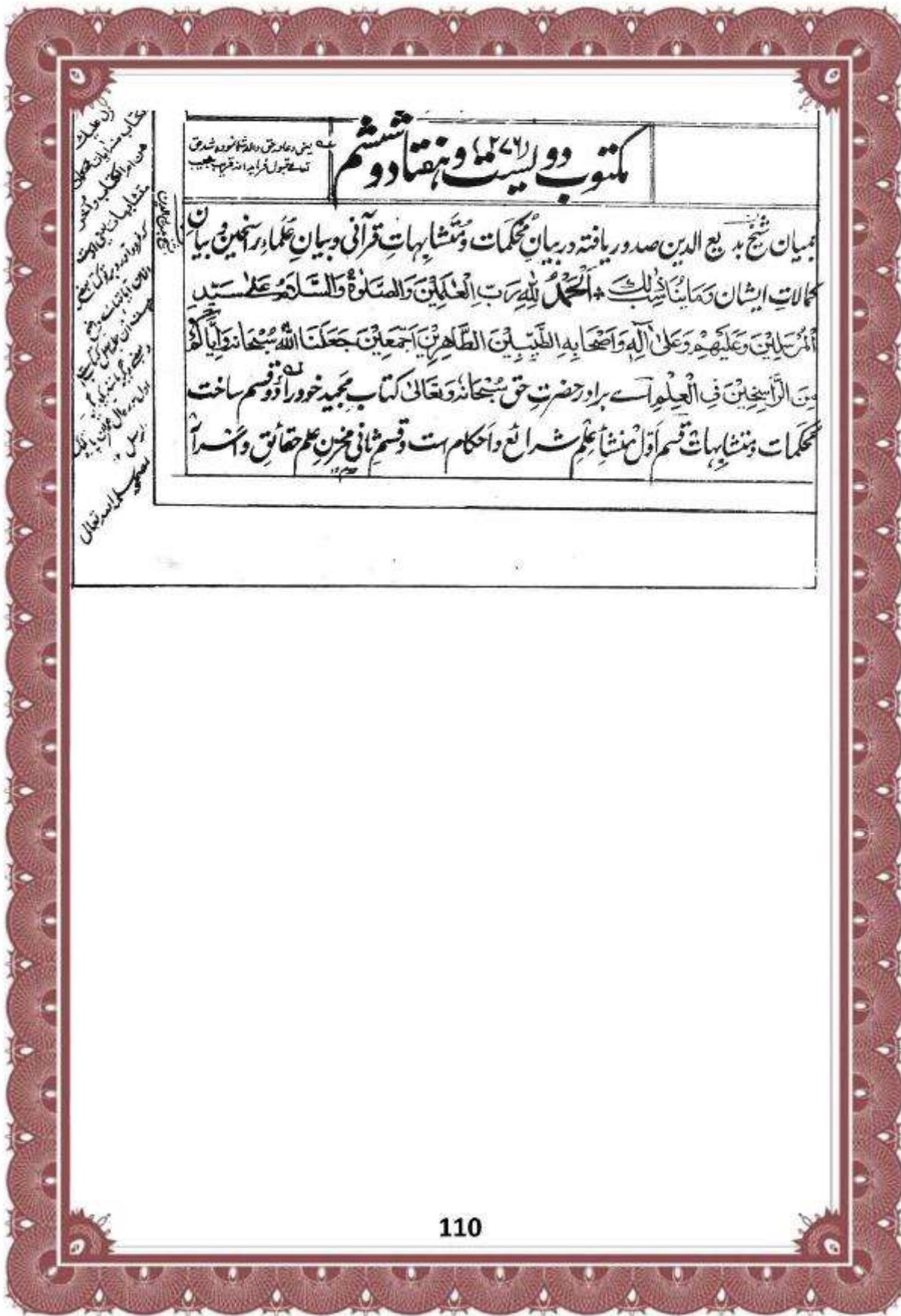
لے ہر دو را در وقت ذکر
 سبب است از این جهت
 کہ در وقت ذکر
 قلب جانہ می
 و بان
 نباشی
 چہ مقصود
 تو توجہ
 قلب است
 نہ تصور
 صورت
 آن معنی
 لفظ
 مبارک
 امد را
 میجویی
 و چگونگی
 لما اخط
 نامی
 ذوی
 صفت
 را بان
 منضم
 سازی
 و بجای
 توجہ
 خاطر
 نیز
 ملحوظ
 کنی
 تا از
 ذرہ
 حضرت
 ذات
 تعالیٰ
 تقدس
 شخصیت
 صفات
 فرو
 نیانی
 و از
 اینجا
 بشود
 وحدت
 در کثرت
 نشستی
 و از
 گرفتاری
 چون
 بشود
 و چون
 آرام
 نہ
 گیری
 چہ
 ہر
 چه
 در
 مراتب
 چون
 ظاہر
 شود
 همچون
 نبود
 ہر
 چه
 در
 کثرت
 نمودار
 گردد

طلبید اگر وقت ذکر گفتن صورت پیر به لکنت ظاهر شود از آن قلب بایز برد و در قلب نگاه داشته ذکر بایز گفت میدانی که پیر کس است که از طریق وصول به جناب شمس خداوندی جانشانه استفاه نمائی و در او با رعایت ماورین طریق یابی مجر و کلاه و واهی و شجره که عرفت شده است از حقیقت پیری و مریدی خارج است و در اصل رسوم و عادات مگر آنکه بانه پیر از شیخ کمال و مکمل پرست آری و به عقاود و اخلاص با زندگی نمائی احوال ثمرات و تلج و در صورت نیز قوی است و بدانی که شناسات و واقعات شبایان اعظام و اعتبار نیست اگر کسی خود را و خواب یا در واقع با شاه وید یا قطب وقت یافتنی حقیقت یه چنین است پیر و خواب و واقع اگر با شاه شود یا قطب گردوستم است پس از احوال و مواجید هر چه در بسیاری واقعات ظاهر شود و گنج اعتماد و دار و آرا قلا و بدانی که نفع و ذکر و ترش آثار بران مربوط با بیان شریعت است پس او ای تراخص و سنن و واجبات از محمد و مشیت نیک احتیاط باید کرد و در تسلیم و کثیر بغبار جوع باید نمود و بمقتضای قوتی اینها زندگی باید نمود و والسلام

طریق وصول به جناب شمس خداوندی جانشانه استفاه نمائی و در او با رعایت ماورین طریق یابی مجر و کلاه و واهی و شجره که عرفت شده است از حقیقت پیری و مریدی خارج است و در اصل رسوم و عادات مگر آنکه بانه پیر از شیخ کمال و مکمل پرست آری و به عقاود و اخلاص با زندگی نمائی احوال ثمرات و تلج و در صورت نیز قوی است و بدانی که شناسات و واقعات شبایان اعظام و اعتبار نیست اگر کسی خود را و خواب یا در واقع با شاه وید یا قطب وقت یافتنی حقیقت یه چنین است پیر و خواب و واقع اگر با شاه شود یا قطب گردوستم است پس از احوال و مواجید هر چه در بسیاری واقعات ظاهر شود و گنج اعتماد و دار و آرا قلا و بدانی که نفع و ذکر و ترش آثار بران مربوط با بیان شریعت است پس او ای تراخص و سنن و واجبات از محمد و مشیت نیک احتیاط باید کرد و در تسلیم و کثیر بغبار جوع باید نمود و بمقتضای قوتی اینها زندگی باید نمود و والسلام

کتاب (۱۹۱) مکتوب صد و نود و یکم

بخان خانان صد و ریخته در ترغیب بر متابعت انبیاء علیهم السلام و السلامه و در بیان آنکه در حکایات شرعیه مرآتیه کسیر نام نموده اند و تخفیف نام نموده الحکم للذی هدانا لهذا انما کننا لعمادتنا لیهنتدی لکی ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا باحی سعادت ابدی سعادت سدی مربوط بر متابعت انبیاء است صلوات الله تعالی و تسلیما له سبحانه علی جمیعهم حتی ما تکمل انصابه مخصوصا اگر فرمانها را سال عبادت کرده شود و باضات شاقه و محامدات شدیده بجا آورد اگر بنو متابعت این بزرگواران متوزکر و در شیخه که بنیخند و خواب پیر و در



مکتوب اولیست و هفتاد و هشتم
 علی بن محمد و علی بن احمد و علی بن محمد و علی بن احمد

بیان شیخ برج الدین صدور یافته در بیان حکمت و مشابیهات قرآنی و بیان علماء در شرح بیان
 کلمات ایشان و کما یندر لیب ... الحمد لله رب العالمین و المسلمون و المسلمات و علی سید
 المرسلین و علیهم و علی آله و اصحابه الطاهرین الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه و اولیائه
 من الراسخین فی العلم و اس برادر حضرت حق سبحانه و تعالی کتاب مجید خود را در دو قسم ساخت
 حکمت و مشابیهات قسم اول منشأ علم شرع و احکام است و قسم ثانی مخزن علم حقائق و اسرار

این کتاب
 کتاب مشابیهات
 من در الحکایه و اصول
 مشابیهات و اصول
 که در او آمده در بیان حکمت
 و مشابیهات و اصول
 حکمت است از اول تا آخر
 و مشابیهات و اصول
 است و در بیان علم حقائق
 و اسرار است و در بیان
 علم حقائق و اسرار است

اعار فان درین معنی متساوی اقدام اند متصوفان عام و ملحدان بی سر انجام و قصد و آیتند
 که گردنهای خود را از رتبه شریعت براند و احکام شرعی را مخصوص بعبادت و فرعیات و احوال می کنند
 که خوش مکتف معرفت اند و بس چنانکه از جناب امیر اسلاطین را بحضرت عدل و انصاف مکتف میدانند
 و میگویند که مقصود از ایتان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت میسر شد تکلیفات شرعی
 ساقط گشت و این کریمه را در حدیثی از علی علیه السلام در حدیثی از آن بزرگواران نقل کرده اند
 که در حدیثی از آن بزرگواران نقل کرده اند که ما قال الله لکم ان الله كما قال النبي صلى الله عليه وآله
 لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير
 فی نفس عبادت که آن قضی باجماع و در زنده است و همه بکارند که عبادت عارفان ربانی است بر
 آن میکنند که مبتدیان پس روان ایشان بان اقتدا کنند تا آنکه عارفان متخلج به عبادتند و در تائید
 این قول از شاخ نقل میکنند که گفته اند تا پیر منافق و مرائی نباشد مرید از وی منتفع نگردد و حدیثی
 از آن بزرگواران در حدیثی از آن بزرگواران نقل کرده اند که ما قال الله لکم ان الله كما قال النبي صلى الله عليه وآله
 لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير
 احتیاج حاصل نیست چه عبادت ایشان مربوط بعبادات است و تزیینات ایشان منوط به ایتان حکام
 و شراعت عبادت که عوام را فرود استوقع است عارفان را آن ثمرات امر و مدیسه است پس ایشان اخص
 بعبادت باشند و خروج با بیان شریعت بودند باید و است که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است
 صورت ظاهر شریعت است و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزای شریعت اند و حکم
 و تشابه هر دو افراد این علماء ظاهر بر قشر آن کفایت نموده اند و علماء در آئین قشر آن را لبت جمع خوانند
 اند و از مجموع صورت و حقیقت خط و افراز گرفته پس شریعت در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت
 است تصور باید کرد و جمیع بصوت آن گرفتاری پیدا کردند از حقیقت آن انکار نمودند و پیر گفتند
 خود را غیر از باریست و بزرگویی ندانستند این جامعه علماء و قشر اند و جمعه دیگر گرفتار حقیقت آن گشتند و اما
 آن حقیقت را حقیقت شریعت نامند پس استند بکبر شریعت را مقصود بر صورت و استند و قشر انکاش استند

در معرفت
 ظاهر شریعت
 باطن شریعت
 قشر شریعت
 لب شریعت
 حقیقت شریعت
 صورت شریعت
 این حدیث از آن بزرگواران نقل کرده اند که ما قال الله لکم ان الله كما قال النبي صلى الله عليه وآله
 لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير

ولایت و راسخه آن تصور نمودیم ^{آن} آنکه سرمنتهی ایشان احکام شریعت باز نماند و صورت راز
 دست ندانند و تدک مکمل از احکام شریعت را بطلان و ضلال شمرند اینها اولیا و خداوند جل جلاله
 بوجوب او تعالی از اسوامی او بخت آنکه بمرزیه اند و مجمع دیگر آنست که شریعت را مگر آن صورت و حقیقت
 دانسته اند و مجمع غیر شریعت یقین نمود و حصول صورت شریعت بے تحصیل حقیقت آن نزد ایشان
 از خیر اعتبار لایق است و حصول حقیقت آن بے اثبات صورت ناقص بلکه حصول صورت
 مگر بے ثبوت حقیقت بود آن را از اسلام نیز میدانند و بخت بخش تصور میکنند که حال آنکه اینها
 آنکه علم و حکم را باین مبنی و حصول حقیقت را بے ثبوت صورت از جمله محالات تصور میکنند ^{فقال}
 آن را ز ندین و ضلال سے نامند با جمله کلمات صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر در کلمات
 شرعی است و علوم و معارف الهیه تصور میکنند که باینکه الهیست بے ثبوت پیوسته است نه راز
 شهود و شهادت را بیک سلسله چوئی و بجا گوئی حق جان علا که از مسائل کلامیه است برابر حتمی اندازند
 و احوال و مواجید و تجلیات و ظلمات را که بخلاف مکمل از احکام شرعیه ظاهر گردند به نیم جو نمیخیزند
 و آن ظهور را از سلطان استبداد می شمردند ^{الذین هداهم الله یبهد لهم ما یتدرون ایتان علم}
 را سخنان اند که ب حقیقت معالما ایشان را اطلاع بخشیده اند و بیکت مراعات آداب شریعت ایشان را
 ب حقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانیه که هر چند متوجه حقیقت اند و گرفتاری ب حقیقت اند و دور
 ایشان احکام شرعیه مگر آنکه مسموم شده و تجاوز نموده نمایند اما چون آن حقیقت را درک شریعت
 دانسته اند و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نموده ناچار بظلمه از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند
 و ب حقیقت معالما آن حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلی آمد و قرب ایشان صفائی
 بخلاف ولایت علماء و سخین که اصل است و راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال تبسم
 گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست ^{علیهم الصلوات و السلامات و ولایت}
 آن اولیا ظلی ولایت انبیاء علیهم الصلوات و السلامات و القیامات نامد نه این فقیر را ولیت شایسته

لے مہر علی
 شریعتی است
 موعود است
 با خداوند
 و تعالی
 بکلمت کمال
 علی او مگر
 حقیقت است
 را که بی ثبوت
 ۱۲
 علم است
 در آن حصول

والمعرفت

کتاب فیض الحیاتی
تالیف مولانا ابوالحسن علی دہلوی
جلد اول
کتابخانه مولانا ابوالحسن علی دہلوی
لاہور

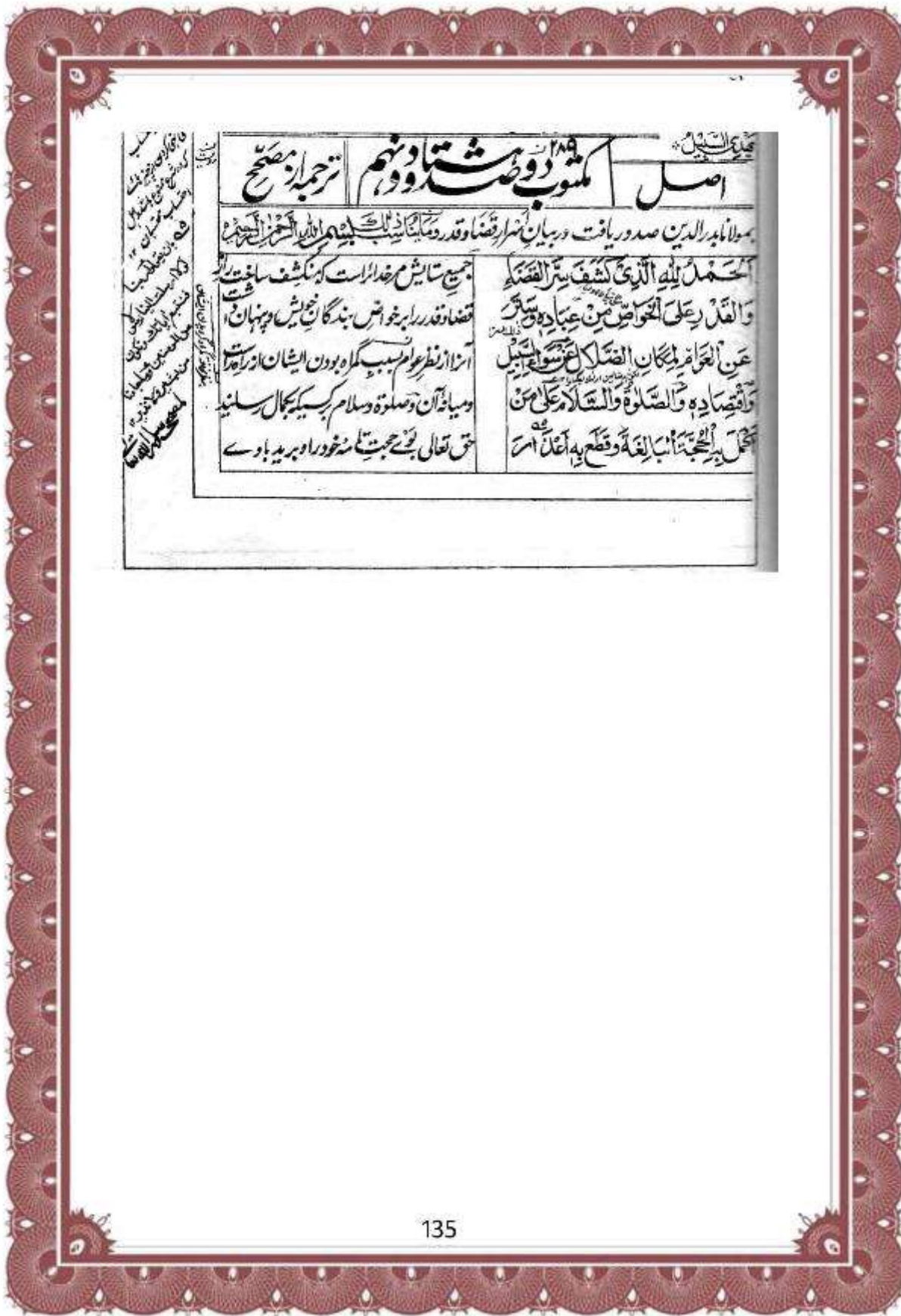
امقوض علم حضرت حق سبحانہ یسائت وکلماء وراسخان را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب یافت و تاویلایکے کہ علماء صوفیہ بیان کردہ اندامخار الاثنی شان آن متشابهات نیا است و از آنہر لعلکہ قابل استیثار باشد آن تاویلات را تصویبیکر و چنانچہ عین القضاة و تاویل بعضی از متشابهات گفته شد از الف لام میم الخ خواستہ کہ معنی درو است کہ لا یرح عشق و محبت است و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بمحض فضل خود تمہ از تاویلات متشابهات را برین تقریظ ساخت و حدو کے اوان دریا سے محیط زمین است و اوان کین کشاہد گردانیدہ است کہ علماء و را سخا نرا نیز از تاویلات متشابهات نصیب و فرست انکل للہ الذی ہک انا لہذا انا کنا لہذا لکن لان ہک انا للہ لکن لہذا ہک رسول کینا یا لحنی تعبیرت و قلع مسطورہ را کہ طلب نمودہ بودند حوالہ حضور داشتہ از ان مقولہ بیچ نمونشت چہ کند ظلم بعبارف دیگر جاری گشت و معالہ دیگریش ہم معذ و رجواہت داشت و السلاہ علیکم و علی سائرین اتبع الہدی و آل ترم متابعاہ

مکتوب دوست و ہمتا دو ہمت (۲۴۴)

بماعت الحی صدور یافت و در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقہ است کہ در توسط حال تحریر یافته بود و درین معرفت نہایت شہود و شہود نفسی است و معارفہ کلاخیر نوشتہ اند شہود و نفسی را در رنگ شہود انانی بے حاصل نیستہ و راہ انفس و آفاق شہود اثبات نمودہ بلکہ نفس شہود را در واژہ وصول دانستہ از ما و را این آن علوم و معارف نوشتہ اند چنانکہ این معنی از کتب و رسائل ایشان لایح است بہ بلان آشد کہ اللہ تعالیٰ کہ عظیم الیقین در ذات حق سبحانہ و تعالیٰ عبارت از شہود آیتے است کہ وال اندر قدرت او تعالیٰ و تقدس و شہود آن آیتے از انانی کہ آیتے شہود محققہ و فانی جزو نفسی متصور نیست و آن جزو نفس کاکے نے شہود

بمعاہد الطوفان و ہر و ان و ما ج از ما و شہود انفس و آفاق شہود سے دیگر اثبات فرمودہ اند

مکتوب دوست و ہمتا دو ہمت
تالیف مولانا ابوالحسن علی دہلوی
جلد اول
کتابخانه مولانا ابوالحسن علی دہلوی
لاہور



حمد السنين

اصل **کتاب دوشمتم و دهم** ترجمه از مصحح

مولانا میرالدین صدور یافت در بیان احوال قضا و قدر و مائتات و کتب بیهوده الله العزیز العظیم

<p>جميع ستائش من خدا راست که تکلیف ساخت تقضا و قدر را بر خواص بندگان عیش و پنهان آزاد نظر علوم سبب گمراه بودن ایشان از راه و میانه آن وصله و سلام هر سبب کمال رسید حق تعالی بجهت من خود را و برید با دوس</p>	<p>الحمد لله الذي كشف ستر القضا والقدر على الخواص من عباده عن العزائم كان الضلال السوء السبيل واقصاده والصلوة والسلام على من اتكل به المحبة اب الغاة وقطعه به اقل امر</p>
--	---

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي كشف ستر القضا
والقدر على الخواص من عباده
عن العزائم كان الضلال السوء السبيل
واقصاده والصلوة والسلام على من
اتكل به المحبة اب الغاة وقطعه به اقل امر

سند صحیح

بہا بنہائے نافرمانان پاک شونندگان اور پاک اصحاب و اگر نیکو کارانند پر ہمیں کاران انکے ایمان آوردند بقدر نور رسدند بقضائے کس از جمیع صورتوں چون تحقیق مسئلہ تصانیف و حریت بسیار وقت گذشتہ شائع گردید و با کثرت از ناظرین آن دو نمونہ باطل و خیال لااطائل غالب است حتی کہ گفت بعضی بعضی در آنجا عیب را بنصیای صراحتی و شفافی کردند بعضی نسبت آنرا از حد است یکتای غالب گرفت ہر یک ازین دو خطا لفظیکہ را از دو جانب اقتصاد و اعتقاد کہ اوست صراط مستقیم و صحیح تویم و ہر آمینہ توفیق گردید با ن طریق مستقیم و توفیق کہ ایشانند اہل سنت جماعت رضی اللہ تعالیٰ عنہم و سخن اسکا لافہم و اخلا فہم پس ترک نمودند راہ افراط و تفریط و اختیار کردند وسط و میان را مشقوق از امام ابو حنیفہ کوفی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ پرسید سے از امام اجل جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہما پس گفت اسے فرزند خدایا تقویض نموده است حق تعالیٰ کا رابہ بندگان - ہے فرمود کہ خدای تعالیٰ بزرگتر است

العصاة والبرکة وعلى اليه واصحاب البركة
الاقتناء الذين امنوا بالقرآن ركضوا
يا اقتناء وبعث فلما كانت مسئلة
القتناء والقدر قد اترفتم الحيات
والفكر والعلب على الدنيا طر بها
باطل الوهم والخيال حتى قال بعضهم
بمحض الجاني يصدر من العبد بيا
لاختيار وكفى بعضهم شذوذا الى الخلد
القطار والتحد طالق في الاتصال
في الاعتقاد الذي هو الصراط المستقيم
والله اعلم القريب والقد يفتي بهذا الطريق
الفرقة الناجية الذين هم اهل السنة
ولجماعة رضی اللہ تعالیٰ عنہم وعن
اسلاکمتم واخلالکمتم فانزلوا الافراط
والتفریط واختاروا الوسط والبين
رسوى عن ابی حنیفہ رضی اللہ تعالیٰ
عنه انه سأل جعفر بن محمد الصادق
رضی اللہ تعالیٰ عنہم فقال يا ابن رسول
اللہ هل فوض اللہ تعالیٰ الامر
الي العباد فقال اللہ تعالیٰ اجل

سلطت عليه من الفساد
من جسم الفضائل
عندنا على سائر القوم
تأروى في كبره
الغنى والادب
الطائفة التي
انها كامن
بندة على
البرهان

أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ اجْتِمَاعُ
 الْمُرْتَبَتَيْنِ عَلَى أَنْوَاعٍ جَمِيعَةٍ
 فَخَلَفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفِيلَا
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا
 بِشَيْءٍ كَوْنُهُ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْحَقْدَ
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرَ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ
 مَعَادٍ إِذْ لَا مَعْنَى لِتَأْثِيرِ فِي الْوَصْفِ
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذْ الْوَصْفُ
 أَنْ يَنْتَفِعَ عَلَيْهِ لِكُنْهِ مَحْتَجِبًا إِلَى
 تَأْثِيرِهِ بِأَنْ يَكُونَ أَصْلُ الْفِعْلِ
 إِذْ وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْتَدُّ وَرَفِي الْقَوْلُ
 بِالتَّأْثِيرِ أَنْ يَكُونَ كَمَا ذَكَرْنَا عَلَى
 الْأَشْعَرِيِّ إِذِ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ
 أَيْضًا بِالْجَادِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْجَادِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعری بتاثير قدرت حادثه در
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتين
 است اجتماع دو صورت را اثر واحد اما از دو جهت
 مختلف و قال كشته است قاضي ابو بكر الفيلاني
 بتاثير قدرت حادثه در وصف فعل بدین پنج
 كه نصف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت
 یا معصیت و نخست از نزد این بند و ضعیف تاثير
 قدرت حادثه است در هر يك از نفس فعل و
 فعل چه تاثير قدرت حادثه در وصف بدون
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا كه وصف
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل
 بدین سبب كه وجود وصف زائد است بر
 وجود اصل و پنج اشكال نیست در قول
 بتاثير قدرت عبد هر چند این قول بر
 اشعری گران خواهد آمد زیرا كه وصف
 تاثير در قدرت عبد نیز بايجاد حق است
 سبحانه چنانكه نفس قدرت نیز بايجاد
 اوست تقالے

تفسیر
 فی
 التاثير
 فی
 الفعل

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در
 شعر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک
 پس سخن مجبور محض است کاشع و این قول
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر دید
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ندو
 خیر و شر و هر چه میکنند پس فاعل آن
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال
 تا تاثیر است و در امور احقیقه اختیار پس نزد
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه
 دارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته است
 بدین سبب که می آفرید حق تعالی افعال عباد
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -
 و نیز قدرت عبد علت عادیه گشته است از
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه
 لا استطاعة لنا والعبد كالتحريك اذا
 حركتها الروح تحركت فكذلك
 العبد مجبور كالتحريك وهذا كفر
 من اعتقد هذا يصير كافرا وقال
 ايضا في مذهب الجبرية قولهم
 ان ليس للعباد افعال على الحقيقة
 الا في الخبر لا في الشر وما فعل العبد
 قال فاعل هو الله سبحانه وهذا كفر
 فان قلت اذ لم يكن لقدرة العبد
 تاثير في الافعال ولم يكن اختيارا
 له حقيقة كما منتهى نسبة الافعال الى
 العبد حقيقة عند اشعري قلت ان
 القدرة وان لم يكن لها تاثير في
 الافعال الا انه سبحانه جعلها
 مدارا الوجود الالهي بان يخلق
 الله تعالى الافعال عقيب صرف
 قدرتهم واختيارهم الى الافعال
 بطريق جبري العادة وكانت القدرة
 لعل عادته لوجود الافعال فيكون

کفر است

فعال علی الحقیقه
 در خیر و شر و هر چه
 میکنند پس فاعل
 همان حق است
 قول نیز کفر است

کفر است

لِقُدْرَةِ اللَّهِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَإِنْ كَانَ ذَلِكَ
 لَا يَهْمُكَ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَ يَدَيْهَا عَادَةً وَإِنْ لَمْ
 يَكُنْ لَهَا تَأْتِيرٌ فِي الْأَفْعَالِ مِمَّا عَابَرَهُ الْعِلْمُ
 الْعَادِيَةٌ تَنْسِبُ إِلَى الْعِبَادِ أَعْمَالَهُمْ حَقِيقَةً
 هَكَذَا نَحْنُ النِّسَابَةُ فِي تَجْوِيذِ مَنْ هَبَ
 أَلَا تَشْعُرُ فِي الْكَلَامِ بَعْدَ تَحْلُ نَأْمُلُ
 إِذْ عَلِمْنَا أَنَّ أَهْلَ السُّنَنِ امْتَوَا بِأَلْقَدْسِ
 وَقَالَوْا بِأَنَّ الْقَدْرَ خَيْرٌ لَا وَتَبْرَأَ وَجَلُّوْا
 وَرَفَعُوْا مِنَ اللَّهِ مُبْتَغَانَةً لِأَنَّ مَعْنَى الْقَدْرِ
 هُوَ الْإِحْدَاتُ وَالْإِحْبَادُ وَمَعْلُومٌ أَنْ
 لَيْسَ مَخْلُوقًا وَلَا مَوْجِدًا إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَالْقُدْرَةُ
 وَالْمَعْرِفَةُ وَالْقَدْرُ سِرِّيَّةُ الْأَكْرُو وَالْقَضَاءُ
 وَالْقَدْرُ رَدَعُ سَوَائِكَ أَعْمَالِ الْعِبَادِ
 حَاصِلُهُ بِقُدْرَةِ الْعَبْدِ وَخَدِّهَا قَالُوا
 كَوْنَهُ اللَّهُ سُبْحَانَ الشَّرِّ ثُمَّ يَعِدُهُمْ عَلَى ذَلِكَ
 لَكَانَ ذَلِكَ جَوْلًا مَبْتَعَانَةً وَهَذَا لِحُجْرٍ
 مِنْهُمْ لِأَنَّ الْقَضَاءَ لَا يَسْلُكُ الْقُدْرَةَ
 وَالْإِحْتِيَارَ مِنَ الْعَبْدِ لِأَنَّهُ قَضِيَّاتُ
 الْعَبْدِ يَفْعَلُهُ أَوْ يَنْزِعُهُ بِإِحْتِيَارِهِ غَايَةً

مر قدرت را مدخل فیصله ویرا فعل کا دافع
 بدون قدرت عبد عاوه بوجود نیارده شد
 اگر چه ویرا در صد و افعال تاثیر سے حاصل نیست
 ایس بعثت پارتی عاوبه بودن و نسبت
 کرده می شود و بسو عبان و افعال ایشان حقیقت
 همین است غایت وسع و تصحیح زہب اشعری
 او کلام و سے افعال جائے تر دوست با پرست
 کہ ہر آئینہ اہل سنت ایمان آورده اند بقدر قول
 گشته اند باین کہ قدر از خیر و شر و شیرین و تلخ
 سہل آن از حق است بجانہ چہ مراد از قدر زمین احد
 است و ایجاد و معلوم است کہ محدث و موجود حق
 است بجانہ نہ غیر او و اوست بجانہ موجود و موجود
 چہ سبب نیست بر پرستی اورا۔ و فرق بین قدرت و
 از قضا و قدر را انکار نموده اند و زعم کرده کہ ہر آئینہ
 افعال عباد و محض بقد قدرت عبد بوجود و سہ
 آید گفته اند کہ اگر حق بجانہ قضا سبب ویدی است
 خلاف سہ نمود ایشان را ببران البتہ سے بود
 این امر از وجہانہ جو روتہ۔ و این قول از
 جہالت ایشان است چہ قضا و حق بجانہ قدرت
 و اختیار را از عیب نیستید زیرا کہ سہ قضا فرمودہ است

القدر على كل شيء وان كان ذلك لا يهمنك ان تجعل بين يديها عاده وان لم يكن لها تأتير في الاعمال مما عابره العلم العادي تنسب الى العباد اعمالهم حقيقه هكذا نحن النسابه في تجويد من هب الا تشعر في الكلام بعد تحل نأمل اذا علمنا ان اهل السنة امتوا بآل قدس وقالوا بان القدر خير لا و تبرأ وجلوا و رفعوا من الله مبتغانه لان معنى القدر هو الاحداث والاحباد معلوم ان ليس مخلوقا ولا موجدا الا الله سبحانه لا اله الا هو خالق كل شيء فالقدر والقضاء والقدر ردة سوائك اعمال العباد حاصلته بقدره العبد وخد لها قالوا كونه الله سبحانه الشر ثم يعدهم على ذلك لكان ذلك جولا مبتغانه وهذا لحوجر منهم لان القضاء لا يسلك القدرة والاحتيار من العبد لانه قضيات العبد يفعلها او ينزعها باختياره غايه

بس برحق بود

چه ای بجعل الفعل واجباً ومتعاً ووجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتكابه أو الامتناع عن الجواب بالاختيار المحض لا مشاءاً وإنما هو امتناع عن افعال الغير

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْاِخْتِيَارَ
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِاِخْتِيَارِ مَنْفَعَةٍ لَهُ وَالصَّاحِبُ
 مُتَقَوِّضٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ
 مَسْجُومٌ عَلَيْهِ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَا لِوَجوبِ
 أَوْ مَنَعِ إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنْ جُودَ فَيُجِبُ
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجوبُ
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنْفَعِيًّا لَهُ لَمْ يَكُنْ
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا الْفِعْلُ
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنَّ الْقَوْلَ شَبَّهَ الْقَوْلَ
 قَدْ تَرَى الْعَبْدَ فِي إِجْرَادِ أَفْعَالِهِ مَعَ كَمَالِ
 ضَعْفِهِ فَوَعْنَايَةِ السَّخَاةِ وَمَنْشَأِ
 نَهْيَانِهِ السَّفَاهَةَ وَيَهْدِي أ بِالْعَمَلِ مَشَابِهُ
 مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ فِي
 تَسْلِيْلِهِمْ فِي هَذِهِ الْمَسْئَلَةِ حَتَّى قَالَ
 إِنَّ الْعَبْرَةَ أَعْدَى حَالَةٍ لَهُمْ حَيْثُ لَمْ
 يَسْتَبْرَأُوا لِأَنْبَرِيكًا وَاحِدًا وَمَنْعَ تَرْكِهِ
 أَنْبَسُوا شَرَكَاءَ لَا يَخْضَعُونَ لِعَمَلِ الْبَرِّيَّةِ
 أَنَّهُ لَا فِعْلَ لِلْعَبْدِ اصْطِلَاحًا وَإِنْ حَرَكَاةً
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَمَادَاتِ لَا فَرْقَ لَهُمْ
 اصْطِلَاحًا وَلَا قَصْدًا وَلَا اِخْتِيَارًا وَرَعَوْا

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد یا نخواهد کرد و قاضی
 مافی البایان چنین قضا اختیار عید را واجب
 و لازم میگردد و این مثبت است قضا است مافی
 آن و غیر متقوض است بافعال بارئ تعالی زیرا که
 فعل او بجهاد بنظر قضا واجب است یا ممتنع
 چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بعد
 پس ممتنع پس اگر وجوب فعل اختیاری مافی اختیار
 بود بائ تعالی در افعال خود مختار نبود که
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق
 قول با استقلال قدرت عید در ایجاد افعال
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است
 و نشأ نهایت بخودی و ازینجا است که مشایخ
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سبعمهم مبالغه نموده
 اند و تضلیل ایشان اندرین مسئله سجدیکه گفته اند
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس
 غیر از یک شرک است اثبات نکرده اند و معتزله
 شرک را بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه
 زعم نموده که فعل است هرگز مر عید را و نه قدرت
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات
 و گفته که عید نه فعل خیر ثواب داده شود و نه

له من غیر
 متعلق است
 علیه من غیر
 است
 متعلق
 با افعال
 الباری

کبریا
 و
 و
 و

این کلام بجز در بعضی از کلمات است که در بعضی از کلمات است

این کلام بجز در بعضی از کلمات است که در بعضی از کلمات است

الصباکه نیاون بلخاير ولا یعیاقیرا بالشر مر ۳

ان العبد کثیاب بلخیر ولا یعیاقیر
بالشر والکفار والعصاة کما عدو
عن رسول الله ان الکمال کما
من الله تعالى والعبد جبر في ذلك
وهذا كفر وهو لا یخرج منه الذمیر
الذین یقولون بان المعصية لا یضر
والعاصی لا یعاقب روى عن النبي صلى
الله تعالى علیه وسلم انه قال لعنت
المرجعة على لسان سبعین نبیا
ومنهم باطل بالصبر ورسالة القرین
القاصین حرکة البطش وحرکة
الارتعاش وعلته قطعان الاقل
باحتیاره دون الثاني والنصوص
القضية منی هذا المذهب ایضا
كقولہ تعالى جزاء ما كانوا
یعملون وقوله سبحانه فمن شاء
فلیؤمن وقوله فما یکفر الی غیر ذلك وغلام
ان اکثر الناس لضعفهم و
خصور نیاتهم یطلبون الاعتذار و
دفع الشوائب عنهم فیتلون الی

نه فعل شر عقاب کرده شود وکفار وحصاة
معدورانه نمیبزول زیرا که افعال تمامها
از حق است بجان و عبد محب مجبوض است و این
و این قول کفر است و این طائفة مرجه ملعونه
ایشانند که قائمند با اینکه معصیه مرض نیست
و عاصی معاقب نه مروی است از غیر خدا
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که فرمود
مرجه ملعون است بر زبان هفتاد و پنجمین
و مذہب ایشان باطل است بالبداهة
از جهت تحقیق فرق ظاهر میان حرکت بطش
و میان حرکت ارتعاش و قطعاً میدانیم
که اول با اختیار اوست نه ثانی و خصوص
قطعیه نیز این مذہب را نفی می نماید
همچون قول حق تعالی جزاء یسا
کاتوا یعملون وقول اوجسانه
فمن شاء فلیؤمن من و من شاء
فلیکفر و غیر ذلک و بدانکه اکثر
مردم بعلت ضعف تم خود و قصور نیات
خویش بهانه و عذر می جویند و میخواهند
که رفع مسألت از خود نمایند پس باطل میشوند

الاجابة
مذہب سنی
بطلان
تذکره
مذہب سنی
بطلان
تذکره
مذہب سنی
بطلان
تذکره
مذہب سنی
بطلان
تذکره

بند شش عربی بلکه مذہب جبری پس
 ومیزند باینکه عبد را حقیقتاً اختیار
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجہ است
 و گاهی بعضی اختیار عیب قائل میشوند
 که مستلزم جبر است و معتدل آن کلام است
 از صوفیاندین مقام استماع بینامیت
 یا عمل افعال یکجاست پس و هرگز تا
 نیست مرقدت عبد را در افعال حرکات
 بمنزله حرکات جمادات است بلکه وجود
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است
 بزین هموار که پندار آن را نشنیده اند
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چسبند
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین
 کلامها دلیر سازخته است مرآت آن را بدست
 و مسألهات و اقوال افعال پس گوئیم در تحقیق
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقت المراد
 بدستیکه اگر اختیار ثابت نبوده مر عبد را
 حقیقتاً چنانکه مذہب شری است البتہ نسبت
 نه نمودن حق تعالی را بعباد چه مراد
 نه اختیار حاصل است نه قدرت ایشان

مذہب اشعری بل الی مذہب
 الجبری فتارة یقولون بان لا اختیار
 للعبد حقیقۃ ونسباً الفعل لیس
 مجاز وتارة یقولون یضعف الاختیار
 المستلزم للجبار ومع ذلك کسبحی
 اکلہ بعض الصوفیة فی هذا المقام
 من ان العاقل واحد لیس الا هو
 وان لا تاثیر لقدرة العبد فی الافعال
 اصلاً وان حرکاته بمنزله حرکات
 الجمادات بل وجود العبد ذاتاً و
 صفة کسراب یقیناً بحسبہ الظاهر
 ملة احکة اذ لجله لا کم یجد کثیفاً
 ووجد الله عندہ وامثال هذا الکلام
 از کاد هم جزاً عنک المداهنات والکلام
 فی الاقوال والافعال فنقول فی تحقیق
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقیقة
 المراد ان الاختیار لو لم یکن ثابتاً
 للعبد حقیقۃ کما هو مذہب اشعری
 لما نسب الله تعالی الظاهر الی العبد
 اذ لا اختیار له ولا تاثیر لقدرة

بانه اشاره الی ذوات
 مثل الفاعل کلمة العالم
 کسراب یقیناً بحسبہ الظاهر
 بانه یعنی کما هو مذہب اشعری
 هو الظاهر قد مر من
 و یضعف الاختیار
 المستلزم للجبار
 کسراب یقیناً بحسبہ الظاهر
 کسراب یقیناً بحسبہ الظاهر

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبَيْهُوتَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
 كِتَابِهِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَّ رِيَّةً بِدُونِ
 الشَّائِئِ وَكَوْنِ الْجَمَلِ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَيُّدِ وَالْعُنُوبَ الْعَمِيَّةَ
 مِنْهُ لَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَضُ
 قَائِمًا لَمْ يَكُنْ يَظْلَمُ أَصْلًا إِذْ هُوَ مَجْمُوعٌ
 مَا لَكَ عَلْمُ الْأَطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي ظِلْمِ
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ
 إِلَيْهِمْ فَمُسْتَنْزِمٌ لِشَيْئُونَ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ
 وَأَخْتِيَارُ الْجَارِ فِي هَذَا هَلْ لَيْتَ يَخْلُقُ
 الْمَسْبُوبَ قَلْبًا مِمَّنْ لَيْسَ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُقُ
 إِذَا كَانَ يُرَادُ بِهِ الضَّعْفُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَهَسَلَمُ وَلَا فَرَقَ فِيهِ
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبَيْنَا مَسْلَمٌ وَأَمَّا
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدِّ خَلِيَّةٍ لِلْخِيَابِ
 فِي الْأَفْعَالِ فَمُسْتَوْعٌ وَهُوَ أَوَّلُ الْمَسْئَلَةِ
 وَسَنَدُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا بِبَعْضِ أَنْ

تاثير سے قدرت ايشان مرا محض است
 نزد اشعری پس وحال آنکه نسبت نموده است
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ايشان در موضع متعدده
 از کتاب مجید خود و مدار تیره صرف بدون تاثير
 و لوقی جمله تصحیح نمی نماید صدور ظلم را از ايشان
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را
 بدون آنکه ايشان را اختیار سے حاصل بود صلا
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و بهر نهجیکه خواهد اما
 نسبت ظلم با ايشان پس تکریم شہوت اختیار را
 مرا ايشان را و احتمال تجب از اندرین مسئلہ
 خلاف متبادر است بدون متر و ن از کتاب
 آن کرده نشود و اما قول بضعفا اختیار پس
 خالی نیست که مراد بان اگر ضعفا نسبت باختیار
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے دوران
 نزاع نیست و همچنین ضعفا بمعنی عدم استقلال
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعفا
 عدم فعلیت اختیار و افعال پس مسلم نیست
 و ان اول مسئلہ است و سند منع مفسلا
 پیش ازین گذشتہ

منه تارة الى ذلك
 انهم يظلمون
 فانهم لا يظلمون
 فانهم لا يظلمون
 فانهم لا يظلمون
 فانهم لا يظلمون

بعضا
 بعضا
 بعضا

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قَالَ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ
 وَهُوَ سَجَّانُهُ حَكِيمٌ رُؤُوفٌ رَحِيمٌ
 لَا يَلِيْقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ
 تَكْلِيفُ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ لِلْيَسْرِ
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرٌ غَايَةُ الْيُسْرِ وَكَذَلِكَ
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ نِعْمِ الْعَشْرِ
 وَلَمْ يَقْدِرْ رِبَا الْكُلِّ وَالْيَتَصِفُ مَثَلًا
 يَسْرًا يَتَقَلُّ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ الْيَمَامَةِ خَلْفًا أَنْ تَعْمُرَ
 الْأَصْلَ فَجَعَلَ الْوَصْوَاءَ خَلْفًا هُوَ الْيُسْرُ
 وَكَذَا حَكْمُ بَابٍ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او
 مریدگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت فرموده
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب
 کند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است
 چگونه و حال آنکه او بجا با حکمت است و بار آفت
 و رحمت نسوزد و حکمت است و رحمت او که تکلیف
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است
 بنده را بر سر و شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد
 بلکه تکلیف داده است با آنچه آسان تر است
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه
 و سجود و قرائت میسر و این همه که آسان اند و نعمت
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندهگان
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل خواندن
 عوض ضعیف را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

در این است که در این است که در این است

در این است که در این است که در این است

در این است که در این است که در این است

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ
 سَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
 السُّكُوعِ وَالسُّجُودِ صَلَى مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِهِ
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى النَّاطِقِ فِي الْأَحْكَامِ
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرِ الْأَعْتَابِ وَالْإِنْصَافِ فَيَعْدُ
 سَامًا التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ
 تَيْسُرٍ وَنَهَائَةِ الشَّهْوَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ
 تَرْفَعَةٍ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي
 حَفَّاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمِصْدَاقِ
 حَفِيفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامُ فِي بَادِيَةِ
 تَكْلِيفِ زَكَاةٍ مَوَالِدٍ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ تَيْسُرٌ
 فِي زِيَادَةِ فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْنِ إِلَّا
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ
 تَيْسُرٍ فِي آدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلبَعْضِ مَتَى
 عَلَى رُجْحٍ وَظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ
 حَاطَبِيَّةٍ نَاشِئَةٍ عَنِ هَوَى النَّفْسِ
 كَمَا سَأَلَ الْمُتَّصِبَةَ بِعِبَادَاتِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبَّرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز ادا نماید همچوین
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد یا شاره نماز
 ادا کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید
 کمال آفت اورد سبحانه بر عباد و صعقات آفر
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای
 زیاده روزی فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض
 و علی هذا القیاس و تیسرت این مضمی
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
 وجدان یسر در آداء احکام مر بعضی را
 بینی است بر وجود طلبیات نفسانیه
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا
 نفس آماره که ایستاده است بعد از
 حق سبحانه و تعالی فرمود
 حق سبحانه و تعالی و شور آمد

در احکام شرعی
 در احکام شرعی
 در احکام شرعی

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْغَاسِقِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِلْعُسْرِ
 إِدَاءُ الْأَحْكَامِ كَمَا أَنَّ مَرَضَ الْإِطْلَاقِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِي لِإِطْلَاقِ رُؤُوسِ النَّفْسِ
 الْأَمَّارَةِ وَتَرْفَعُ هَوَاجِجَهَا هَوَى النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِي الْقَبِيضِ
 فَذَلِكُمْ يَكُونُ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 كَيْسَلٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَهَى الْهَوَى
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلِمَةُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلُهُ أَنَّ كَلِمَتَهُمْ
 إِنَّ لَهُمْ كَيْسَلٌ مُطَابِقًا لِلْحَكَامَةِ الشَّرِّ يُعَدُّ
 فَلَا اعْتِبَارَ لَهُ أَصْلًا فَكَيْفَ يُصَحِّحُ الْحُجَّةَ
 وَالنَّقْلِيَّةَ فَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْمُحَبَّةِ وَالنَّقْلِيَّةُ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّدَّةِ كَمَا وَافَقَ
 أَقْوَالَ لَهُمْ مِنْ كَلِمَةِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
 نَحَا لَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَا لِقَوْلِ الرَّافِعِيِّ

برشته كان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسرها و احکام است همین مرض
 باطن نیز موجب آن عسرت و حال آنکه
 شریعت عزرا بر اهل انقطاع من رسوم نفس
 آماره و از الهه هواس آن وارد شده است
 پس هوا نفس و متابعت شریعت بر طرف
 نقیض اندک جرم وجود آن عسر میل باشد بر
 هوا نفس پس با ندان عسرها نفس موجود
 و آینه شود و چون هوا نفس با تکمیل نفس
 گردد و عسرها احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی
 از صوفیه در نفسی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نبود او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه شایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

شرح الشرح الشریح
 فی تفسیر کلمات
 صوفیه

شرح
 الشرح
 الشریح

مستقیمه الاحوال لم یعبأ ذو القدر
 عساکر لانی الاحوال ولا فی الاحمال و
 لانی لا اقوال ولا فی العلوّم والمعارف
 وینموتون ان یفتیه الخلاف مع الشرع
 تاشیه عن شتم فی الحال واخلل فی
 وروضه الحال ما خالف الشرع
 الحکمة ویا جمل خلاق الشرع دلیله
 ان ذاقه وعلامة الاتحاد علی ما فی
 الباب ان الصوفی لو تکلم بکلام
 مخالف للشرع نایش عن الکشف
 فی غلبه الحال وسکر الوقت فهو
 معذور وکشفه غیر صحیح و غیر صالح
 للفتنید بل یبغی ان یجعل کلامه
 ویصرف عن ظاهره فان کلامه الشکلی
 یجعل ویصرف عن الظاهر

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
 از مستقیم حال و احتمال بال و نه مخالف
 شریعت حقه اصلا نمی بود با جمله
 خلاف شریعت دلیل رتبه است
 و علامت الحما و غایه مافی الباب
 اگر از بعض صوفیه کلام مخالف
 شریعت ناشی ادکشف در علیه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تعلیمیت
 بلکه لازم است که کلام او بر محل
 حل کرده شود و از ظاهر خود مضمون
 ازیر که کلام سکری حل کرده میشود و از ظاهر خود

تعلیل
 کلامی است که در این باب

هذا اما یتبرن فی هذا المقام یعون الله سبحانه و تحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد ونووم

بلا محمد باشم صدور یافت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 نَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ أَهْلَكَ النَّاسُ عَيْنَ
 قَلَمًا أَنْ مَرَضَ الظَّالِمُ فَبَعَثَ لِعِيسَى
 آدَاءَ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضَ الظَّالِمُ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرُ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرِيْفُ الْإِطَالُ رُؤُوسِ النَّفْسِ
 الْأَمَانَةِ وَتَرْفَعُ هِيَ جَسَدًا هَيَّوَى النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِيْعَةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ
 فَلَا جِسْمَ يَكُونُ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 دَلِيلٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَقَى الْهَوَى
 كَلِيَّةً انْتَقَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَإِنَّمَا كَلَامُهُ
 بَعْضُ الصُّوْفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاخْتَلَفَ أَنْ كَلَامُهُمْ
 إِنْ لَمْ يَكُنْ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الشَّرِيْفِ بَعْدَهُ
 فَلَا اعْتِبَارَ كَذَا أَصْلًا فَكَيْفَ يُعْبَلُ لِلْحُجَّةِ
 وَالْتِقْلِيدِ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالْتِقْلِيدِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوْفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَّ الْقَوْلَ بِالصُّوْفِيَّةِ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس
 آماره و ازاله هوس آن وارد شده است
 پس هوس نفس و متابعت شریعت بر دو طرف
 تقیض اندل اجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر
 هوس نفس پس باندازه عسر هوس نفس موجود
 دانسته شود و چون هوس نفس با کفایت
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نباشد و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

شرح الشریف الطیال رؤوس النفس الامارة

این کلام بیان

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف
 ويعلمون أن بقية الخلاق مع الشريعة
 ناشية عن سقيم في الحال مفضل فيه
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة
 الحقة وبإجماله خلاف الشريعة دليل
 الزندقة وعلامة الإلحاد غاية ما في
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام
 مخالف للشريعة نأش عن الكشف
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالم
 ويصرف عن ظاهره فإن كاهن الشكاري
 يجعل ويعترف عن الظاهر

مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
 از سقیم حال و اختلال بال و نه مخالف
 شریعت حقه اصلاً نه بر وجهی
 خلاف شریعت دلیل زندقه است
 و علامت الجاه و غایب مافی الباب
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید است
 بلکه لازم است که کلام او بر محل
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف
 زیرا که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبت في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَأَمَّا بَعْدُ فَسَأَلْنَا رَبَّنَا أَنْ تَجْعَلَ لَنَا مِنْ أَشْجَارِ الْهَدَىٰ :

مکتوب صدور سیردهم

بجمال الدین حسین کولانی صدور یافته در بیان فرق در میان جذبیه مبتدی و جذبیه منتهی
 و آنکه شهود و مجذوبان در ابتدا نیست الا روح که فرق قلب است و همان شهود و روح را شهود الهی
 جلشانه تحمیل میکند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و سَلَّمَ عَلَیْ عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اضْطَظُّوا حُجْرَاتِ الْغُیْبِ بِأَشْجَارِ الْهَدَىٰ
 بمقام فوق نه بفوق فوق و کَذَلِکَ الْحَالُ فِي الشَّهْوَةِ وَ الْخَلْقِ لِأَنَّ مَجْذُوبَانَ سَلُوكَ نَاكِرَهُ رَاکَ
 و مقام قلب انداخته جذب نیست الا بمقام روح که فوق مقام قلب است انجذاب الهی
 در جذبیه منتهیان است که فوق آن مقام روح دیگر نیست و شهود در جذبیه برایت نیست الا روح
 متفرد چون روح بصورت اصل خود موجود است إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَىٰ صُورَتِهِ شهود و روح را
 شهود حق میدانند عَالِي وَ تَقَدَّسَ و چون روح را عالم اجساد نحو ع از مناسبت ثابت است
 گاهی آن شهود را شهود احدیت در کثرت میگویند و گاهی بمعیت قائل می شوند شهود حق
 بجز ع که به حصول نفاذی مطلق که بنهایت سلوک متحقق است تصور نیست شعر
 بیچکس آمانه گردانند ع نیست ع در بارگاه کبریا ع و این شهود را با عالم صحیح کاری نیست
 فرق در میان شهود حق آنست که اگر با عالم فوضیلن الوجهه مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی
 و تقدس و اگر بی مناسبت است علامت شهود الهی است جل جلاله شهود بواسطه تنگی
 عبارت اطلاق می یابد و الا نسبت ذر رنگ مشتب الیه ع چون و بیچگونه است ع
 چون را به بیچون راه نیست ع کَلَّا یُحْمَلُ حَقًّا يَا أَمَلِکُ إِلَّا مَطَّأ یَا ع

لعلی
 در مکتوب صدور
 در بیان تفاوت
 در مقام قلب
 در جذبیه مبتدی
 در جذبیه منتهی
 در بیان تفاوت
 در مقام روح
 در جذبیه مبتدی
 در جذبیه منتهی
 در بیان تفاوت
 در مقام سلوک
 در جذبیه مبتدی
 در جذبیه منتهی
 در بیان تفاوت
 در مقام نفاذی
 در جذبیه مبتدی
 در جذبیه منتهی

آن احوال اگر ظاهر نمی بود راه دانش و تمیز نمیکشود ظهور تصور مشالیه و معارج و مقامات از برای
 او را ک ظاهر است پس حال باطن است و علم بآن حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد
 که اولیای که صاحب علم اند و آنانیکه از علم بے نصیب اند و نفس حصول احوال فرقی ندارند
 اگر فرقی است از راه علم بآن احوال است و عدم علم بآنها مثل شخصی که حالت بروج و طاری
 شده است و بقرار و بے آرام ساخته معدن لک میداند که این حالت را جموع می نامند همچنان
 شخصی دیگر است که بآن آن حالت در حقش ثابت شده است اما نمیداند که آن حالت
 معتبر بجموع است پس این هر دو شخص در نفس حصول آن حالت برابرند فرقی ندارند مگر در عدم
 علم بآید است جماعه که علم ندارند و قسم اند ظاهر آنکه علم بنفس حصول احوال ندارند و از کمینت
 آنها اصلا واقف نیستند و جمعی دیگر تا به نیات احوال را خبر دارند اما شخص احوال نمیتوانند
 کرد و جماعه هر چند شخص احوال نمیشوند که اول احوال را بآب علم ندشایان شخص و شخص احوال هر شیخ نیست بلکه ایشان
 بعد از قرون متطا و در ظهور مینمایند تا یکی را بآن دولت بنوازند و در جهان را بعلم او حواله فرموده
 طفیلی او سازند و آری اولوا العزم صلوات الله تعالی و نکتة ایمان علیه بعد از تدتهاست مدینه
 میعوث می شدند و با حکام متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص میگشت و انبیا و دیگر عبادت
 السلاوات و اللعیات مامور بجهت آنها می شدند و در دعوت بهمان احکام که تعامیر فرمودند
 خاص کند بنده مصلحت عام را و اللعا

کمبود و همیشه متا و پیچ

بیرسید حبیب السد کپوری حد و ریافته در بیان احکام سماع و وجد و قص و بعضی از معانی
 که بروج تعلق دارند لیسبح الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسکون علیه عبادہ الذین اصطفوا
 بران اشهدک الله تعالی طریقی السداد والهمک صراط الرشاد که سماع و وجد

این علم
 و بعد از آنکه
 در این حد
 و در این حد
 و در این حد

این علم
 و بعد از آنکه
 در این حد
 و در این حد
 و در این حد

سنة تہذیب

جماعہ لانا ہے کہ بتقلب احوال متصرف اندو بہ تبدل اوقات مسموم وقتے حاضر اند و وقتے
غائب گاہے و اجاہد و گاہے نافعہ ایشانند اگر باب قلب کہ در مقام تجلیات صفاتیہ
از صفتہ بہ صفتہ و از اسمے باسمے منتقل و متحول اند کمون احوال نقد وقت ایشان است
و شقت آماں حاصل مقام ایشان دو ام حال در حق ایشان محالست و استمرار وقت
در شان شان متمتع زمانے در قبض اند و زمانے و بسط تھم انشاء الوقت و معلق ہوا مرق
بہر ایشان پیران وقت اند و پیشہ زبون وقت کبار
بہر چون کجری تھیلون اگر باب تجلیات و اسبہ کہ تمام از مقام قلب برادرہ بطلب قلب
پوستہ اند و بکثرت از رقیبت احوال محول احوال محو گشتہ اند محتاج بسباع و وجہ تہند
بہر رکالہ ہا ہنگام و طمانی حالت ہا ہنگام ہا
چہ وقت ایشان دائمی است و حال شان سمدی لائل لا وقت لھم و کاحال ہم انشاء
الوقت و کربات المتکلمین و ہم الواصلون الذین لا یخرجہ لھم اصلا و لا یفقد لھم صلوات
لا یفقد لہ لا یجد لہ ازس فسمی از متحییان اند کہ بسباع با وجود استمرار وقت ایشان از نافع است
بیان آن بہ تفصیل در آخرین بحث تحریر خواہد یافت انشاء اللہ تعالیٰ الرسول کسند کہ
حضرت رسالہ خاتمیت علیک و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و السلام فرمودہ است فی مع اللہ وقت لا یکن
فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل ازین حدیث مفہوم میشود کہ وقت دائمی ہمیشہ جواب
گویم کہ بر تقدیر حیرت این حدیث بعضی از شاہخ ازین وقت و وقت مستمر خواستہ اند اما
فی مع اللہ وقت مستمر فلک اشکال بہ جواب دیگر گوئیم کہ در وقت مستمر کیفیت خاصہ نماز
میدہد تواند بود کہ از وقت و وقت ناویرا و دارند و این کیفیت ناویرہ خواہند ان زمان
نیز اشکال مرتفع میشود و الرسول کنند کہ بسباع نعمہ تواند بود کہ در تحصیل آن کیفیت ناویرہ
داشتہ باشند پس منتہی نیز برائے تحصیل آن کیفیت محتاج بسباع گشت بہ جواب گوئیم کہ تحقق آن
کیفیت غالباً در عین آوار نماز است و اگر در بیرون نماز انجامیاد است و بہ نیز از نتائج و ثمرات
آنست تواند بود کہ در حدیث فرمودہ فی الصلوٰۃ اشارہ باین کیفیت ناویرہ باشد

لہ شان اول
وقت مستمر ہا
من کیفیت کہ
تجدد ہوا
لہ شان اول
وقت مستمر ہا
من کیفیت کہ
تجدد ہوا
لہ شان اول
وقت مستمر ہا
من کیفیت کہ
تجدد ہوا

در نیمه نزدیک تبرون چند روزی که غرور ناخاست و جمعه کنی تا آنکه روز یکشنبه

و ایضا در خبر است آنچه ما یکون العبد من السررت فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و انصبت
 و انقرب و شک نیست که در هر وقتیکه قرب الهی چکشانه بیشتر است گنجایش غیر در آن وقت
 مستغنی ترست پس این سخن ازین که بدین می فهمد میشود که آن وقت در نماز است و لیل بر استمرار وقت دوم
 و من اتفاق شایع است قال ذوالنون المصری ما اجتمع من کسب الایمن الطریق و من وصل
 لایرجع و یأدو اشدت که عبارت از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی بجهت کسب طاعت
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اند و احکام امر مستقر است باجماع الیکار از دوام وقت خلا
 تارسانی است و شکر و تلهیلی از شایخ کاتبین العطاء و امثالهم که مجاز رجوع و اصل بصیغات بشارت
 قائل گشته اند و از اینجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گنگا کتبی علی اکبر باید پس اجماع شایخ بر عدم رجوع و اصل ثابت شد و خلاف
 بعضی ارجح مجاز رجوع گشت **هـ** هـ هـ هـ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه از درجات
 کمال حصول مشابه حال لایزال ایشان را برودت قویه دست میدهد و تسلیه مأموره حاصل میشود
 که از عروج بمنازل وصول باز میدارد و چه بمنازل و وصول هنوز در پیش دارند و در لاج قربت غایت
 منقطع نگشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و از روست کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بمقدور سماع ایشان را عروج بمنازل قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از ان بمنازل فرود می آیند آنرا نگه از ان مقامات عروج جمله
 می آرد و بان رنگ مشخص میگردانند این و بعد بعد از تقدس است چنانچه در حق ایشان موقوف است
 بلکه با وجود دوام وصل از برای آنکه ترقی بمنازل و وصول است ازین قبیل است و وجود منتهیان
 دو اصلان آنرا بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبتهنها در تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع بیگانه طائفه دیگر از شایخ
 اند قدس الله تعالی است و هر چه که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس نشان در مقام بندگی فرود

حکایت است که در این وقت که در نماز است و لیل بر استمرار وقت دوم و من اتفاق شایع است قال ذوالنون المصری ما اجتمع من کسب الایمن الطریق و من وصل لایرجع و یأدو اشدت که عبارت از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی بجهت کسب طاعت طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اند و احکام امر مستقر است باجماع الیکار از دوام وقت خلا تارسانی است و شکر و تلهیلی از شایخ کاتبین العطاء و امثالهم که مجاز رجوع و اصل بصیغات بشارت قائل گشته اند و از اینجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع البته واقع نیست گنگا کتبی علی اکبر باید پس اجماع شایخ بر عدم رجوع و اصل ثابت شد و خلاف بعضی ارجح مجاز رجوع گشت ه ه ه ه طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه از درجات کمال حصول مشابه حال لایزال ایشان را برودت قویه دست میدهد و تسلیه مأموره حاصل میشود که از عروج بمنازل وصول باز میدارد و چه بمنازل و وصول هنوز در پیش دارند و در لاج قربت غایت منقطع نگشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و از روست کمال قرب مطلوب درین صورت سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بمقدور سماع ایشان را عروج بمنازل قرب میسر می شود و بعد از تسکین از ان بمنازل فرود می آیند آنرا نگه از ان مقامات عروج جمله می آرد و بان رنگ مشخص میگردانند این و بعد بعد از تقدس است چنانچه در حق ایشان موقوف است بلکه با وجود دوام وصل از برای آنکه ترقی بمنازل و وصول است ازین قبیل است و وجود منتهیان دو اصلان آنرا بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت دارد و جذبتهنها در تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع بیگانه طائفه دیگر از شایخ اند قدس الله تعالی است و هر چه که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس نشان در مقام بندگی فرود

کتاب...

در پله واقت ر به مباحث و مضمون تراحمی مکتب نازن برکت

می آید و ارواح ایشان بفرحمت نفوس و مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اندر هر
از مقام نفس منظمند که در مقام بندگی متکبران ذراج گشته است مدوس برنج میرسد روح را بواسطه
ان اعداد و نسبت خاصه بطولب پیدا میگرد و آرام این برگر و اوران بیبادات است و سکین
در اواسط حقوق بندگی و طاعات قبل غروب در نها و ایشان کم است و شوق صغور و رگوار
شان قلیل هنوز نسبتا بعت لبث جبین وقت ایشان لایح است و کمال اتباع سنت بدیه
بصیرت شان مکمل لا جرم حدیده البصر نرا زو و چینی می بینند که نزدیکان در انصار آن جز
هر چند عروج کمتر دارند اما توانی اند و بنور اصل منظور در همان مقام شان عظیم دارند و جلیل
القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکند و نور است
اهل از عروج کفایت می بخشد جامع مقلدان اذال سماع و وجد که بر عظیم شان این بزرگواران و
نمیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از زود گوئی عاشق و محبت را منحصر در نفس و وجد
می مانند و طائفه دیگر از منتهیان امانند که بعد از قطع حسالک سیرالی اند و تحقیق به بقایا نمانند
ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلب انجذاب کشان کشان می برند و برودت
انجا از سیراپت ممنوع است و تشکیب ایشان را غیر جائز و عروج محتاج با موعود نبینند سماع و غیر
و شگفتای فلوت ایشان با نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه بان عروج انجذابی
به نهایت نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت آنسر و علی علیه السلام الصلوات
و کالتکلیفات و التعمیرات از تقاسیم مخصوص بان آنسر است حکایه الصلوات و الخیرة نصیب می یابند
این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است آنطب نیز از مقام نصیب ندارند و محض فضل می ی
حکایت طائفه این نوع و اهل نهایت نهایت را عالم باز گردانند و نور است سنیعان با و حواله نمایند
نفس در مقام بندگی فردی آید و روح او بخرج نفس متوجه جناب مقدس است او است که جامع کمال است
قوتیه است و عادی تکلیفات طلبیه و اعتقونی بالقلب همت اکتفا که در کمال است و ناول علوم مقامات
نور شدن ۱۲

نوع مضمون است
و تقابست منطقی
موضوعات منطقی
بر او اکتفا
منه از مردم است
مضمون در آن است
هل یخیر من الله
الم یخیر من الله
مضمون است
نوع تقابست
موضوعات منطقی
بر او اکتفا
منه از مردم است
مضمون در آن است
هل یخیر من الله
الم یخیر من الله
مضمون است

قلبی و معارف کدابع صلی اور اسیست است بلکه آنجا که اوست نه نزل است و نه اصل از قل و اصل
 اور گدزینده اند این نوع کامل کلک سیار عزیر الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و آزرینه
 متباعده بظهور آید هم معتقم است عالمی از او منشور گردد قطراً و اشانی امرض قلب سینه
 و توضیح اودا وقع اخلاق رودین نامضینه او است که در ابع خروج را تمام کرده در مقام بندگی فرو آمده است
 و ارام و انس بجادات گرفته بقام عبیدیکه فوق آن مقام نیست در مقامات ولایت ازین
 طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف بیسانند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و عاوی تمام مقامات و درجات و دعوت از ولایت خاصه نبوت
 بهم رسیده است باجمه در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند تو نهاداری
 به هین اجهت بری راسع و وجد خضر است و منانی خروج هر حیث بشر الطواقع شود شتمه از نظر
 سماع و از این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا و معلول است حال او و بال
 حرکت اوستی است شکرک او شوب هوای نفسانی و لا یخفی بان لب تذی سن لا یتکون مع ان
 القلوب و ارباب القلوب متوسطون بین اللبتین و المنهین و المنهین هم القلوب فی الله
 کالای فی الله وهو الذاصل الکامیل و لا یفیک در جرات بعضها فقی بعض و الوصول کانت
 لا یتیکن قطعاً ابد الایدین باجمه سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتصیان را نیز چنانکه
 بالا گفته شد لیکن باید دانست که از باب قلوب را نیز سماع مطلقاً محتاج الیه نیست بلکه جامع است
 که بدولت جذب مشرف نشده اند و بریاضات و مجاہدات شاقه میخوانند که قطع مسافت نماید سماع
 و وجد درین صورت این جامع را متحد و معاون است و اگر از باب قلوب از مجذوبان باشند
 قطع مساک بسیار ایشانرا باید و جذب است محتاج بسماع نیستند و غیر باید دانست که سماع از باب
 قلوب غیر مجذب را مطلقاً نافع است بلکه انتفاع از ان مشروط بشرائط است و دید و یفا
 تحصر القلتاد و اوله ان شرط عدم اعتقاد است بحال خویش و اگر تمامی خود معتقد است

کتاب تاملات
 در معرفت حق تعالی
 در معرفت حق تعالی
 در معرفت حق تعالی
 در معرفت حق تعالی

عنه در این عبارت بی که است که از او قبیل باشد و قلب احوال قلب شود و او که در سماع متوسطان است و درین عبارت گفته است که سماع از طریق است سماعی است که در سماع است
 ۱۵۷

مجبوری است آرزو سماع اورانیرمحوئے از خروج می بخشد اما بعد از سکین ازان مقام فرود می آید
 و ضمناً طریق گران است که در کتب اکابر تصحیح الاحوال ^{متقدّم تاکنون} کنکارین الاعراض ^{مستفاد} مسمی شده اند که اکثر
 آنها در بنا کے ان وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و قوص که درین وقت شائع شده است
 و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته است شک نیست که مقصود محض است و منافی صرف
 عروج در اینجا معنی ندارد و مفقود در آن صورت تصور نیست اند و اعانت از سماع درین محل
 مفقود است حضرت و منافات موجود و متممیه به سماع و قوص هر چند نسبت به بعضی مقتضیان
 نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج و پریش دارند انا و ساط اند و مراتب عروج
 ممکن الحصول تمام می نکنند حقیقت آنها ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر
 الی الله است و نهایت این سیر تا اسی است که سالیک مظهر است بعد از ان سیر در ان اسم
 و صایععلق به است و چون از اسم و جمیع صایععلق به صیغای تکثیف علی آریا به گذشته است تا کسی
 برسد در اینجا بقایا پدید آید منتدی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی الله درین صورت
 است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار فنا
 و بقایا که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله نهایت
 است این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نه نهایتی آن سیر است که
 اگر سیر در آن اسم واقع شود و تفصیل شیونات مندرجه در آن متحقق گردد و برگزین نهایت آن رسد چه هر اسم
 مثل شیونات مندرجه نه نهایت است اما در وقت عروج اگر خواهند که او را از آن اسم گذرانند
 تواند بود که بیک قدم آن اسم را طے نماید و بجمایة الیه نهایت برسد و اگر همانجا مستهلک گشت زنده
 شرافت و اگر برائت تریب خلق بازش آوردند زنده پس فضیلت گمان نکنی که وصول بان اسم
 امر آسان است چنانچه می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازمین میان باین نعمت
 قضیوس سرفراز گردانند و آنکه توان رهنهمیه و تقدیس خیال سبکی بساست که تعیین تشبیه و تقیص است

در این وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است
 و در وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است
 و در وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است
 و در وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است
 و در وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است
 و در وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است
 و در وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است
 و در وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است
 و در وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است
 و در وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است
 و در وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است

در وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است

بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تر است تمیزی که فوق العرش
 ترا متحمل میشود نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم ارفاح است چه عرش محمد و حجاب
 و متفک است العباد است عالم ارفاح ماورای عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نمیگذرد روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در وهم فیندازد که روح از تو بعید است مست
 و در و دراز در بیان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتبه با وجود لامکانیت
 برابر است ماورای عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با خجاستی متوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز
 روحی رسیده اند و فوق العرش از در یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار
 آن مقام را از علوم علم گفته و بر آستین او درین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت
 خداوندی جل شطآنه از آن ورطه گذرانده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه
 اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آید و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم
 عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو آنست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است
 اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و در دو اعتبار در و صبح است بخلات
 چون حقیقی که چون را بوسه میدهد راه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و بر آستین او درین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل شطآنه از آن ورطه گذرانده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آید و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو آنست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و در دو اعتبار در و صبح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه میدهد راه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

در مرتب الامکانیت عالم از قوا رانیز سه باید نمود آن زمان تا بان اسم رسد که خواجه پندار که مر و
وصل است به حاصل خواجه بچونند از نیست به خوی بجهت آنکه در راه آید که در این عالم خلق عالم
انفرست و در عالم آخر مراتب انما و شد نیوت است ظلاً و اصلاً انجالا و تفصیلاً و در راه را در این
مراتب ظنی و اصلی و کونی و آبی و جالی و بیلی تفصیلی مطلوب حقیقی را می با حیرت تا کر این جست بچونند
و که ام صاحب دولت را بان سعادت شرف سازند ذلک فصل الله عنین من یشکر الله کثیر الله
ذوالفضل العظیم **حجت** بند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات نباید کرد و در ما و راه
و راهی با **حجت** است که کف الوصول الى سعادة و در دنیا قلل لکیال و در وقت میوه است
تبدیلیه خیر و در وصل و استمرار وقت کے المسلم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاءے باید
شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شیخ لاریجانی
بر آنکه هر علمیکه عالم را از او آید ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است و در چنین علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد آن علم ذات خود است
علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
شروع محاسن است و چون آن صورت از ذوق زائل گشت آن توجیه ذوق نیز زائل گشت
پس دوام توجیه در علم حصولی محال عایدی است بخلاف و در علم حصولی که تعلقات از معلوم در اینجا
غیر تصور است چون شایستگی آن علم حصولی ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز دنیا
دائم باشد پس زوال توجیه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا و با عدل علم است حصولی که زوال آن مقصود است
کمان کنی که بقا با عدل است از آنکه خود را همین حق بیانی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
بان عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا با عدل که بعد از فنا مطلق میسر شود باین قسم معلوم است
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسب بقاے است که در حقیقت دست میدهند بقاے که
مقصود است و دیگر است سخن ذوق این سه نشانی بجز آنچه پیشه پس اتمام توجیه و دوام حضور

باید که تا بان اسم رسد که خواجه پندار که مر و
وصل است به حاصل خواجه بچونند از نیست به خوی بجهت آنکه در راه آید که در این عالم خلق عالم
انفرست و در عالم آخر مراتب انما و شد نیوت است ظلاً و اصلاً انجالا و تفصیلاً و در راه را در این
مراتب ظنی و اصلی و کونی و آبی و جالی و بیلی تفصیلی مطلوب حقیقی را می با حیرت تا کر این جست بچونند
و که ام صاحب دولت را بان سعادت شرف سازند ذلک فصل الله عنین من یشکر الله کثیر الله
ذوالفضل العظیم **حجت** بند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات نباید کرد و در ما و راه
و راهی با **حجت** است که کف الوصول الى سعادة و در دنیا قلل لکیال و در وقت میوه است
تبدیلیه خیر و در وصل و استمرار وقت کے المسلم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاءے باید
شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شیخ لاریجانی
بر آنکه هر علمیکه عالم را از او آید ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است و در چنین علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد آن علم ذات خود است
علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
شروع محاسن است و چون آن صورت از ذوق زائل گشت آن توجیه ذوق نیز زائل گشت
پس دوام توجیه در علم حصولی محال عایدی است بخلاف و در علم حصولی که تعلقات از معلوم در اینجا
غیر تصور است چون شایستگی آن علم حصولی ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز دنیا
دائم باشد پس زوال توجیه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا و با عدل علم است حصولی که زوال آن مقصود است
کمان کنی که بقا با عدل است از آنکه خود را همین حق بیانی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
بان عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا با عدل که بعد از فنا مطلق میسر شود باین قسم معلوم است
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسب بقاے است که در حقیقت دست میدهند بقاے که
مقصود است و دیگر است سخن ذوق این سه نشانی بجز آنچه پیشه پس اتمام توجیه و دوام حضور

ان تعجب - فالله لا یدری الا الله - ولا تغتر بظن و قد سکر
و در این حق یقین که بعضی گفته اند مناسب بقاے است که در حقیقت دست میدهند بقاے که
مقصود است و دیگر است سخن ذوق این سه نشانی بجز آنچه پیشه پس اتمام توجیه و دوام حضور

اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک
 نفع ذریکے نعام و لیلۃ اولاً و آخراً و الصلوة والسلام و العقیقۃ علی رسولہ صلی اللہ علیہ
 و آله اکسبار

کتاب دوم صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریہ فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَّا بِالْاَدَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدَانَا
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّكَاوَاتِ وَاللَّسْلِیَّاتِ اَمَّنَّا وَ اَمَلْنَا بِمَا دَاكِرًا لِّكُلِّ
 اَیْنٍ رَّاهٍ اَزْ دُو حَالِ غَالِی نِیْسْتَنْدِ فَرِیْدَانِ یَا مَرَادِ الْكُرْمِ اَو اَنْدِ طَوْبِ اَمِّمْ بَرَّهٍ اَنْجَذَابِ وَ مَحَبَّتِ اِیْشَانِ
 رَا كَشَانِ كَشَانِ خَوَامِنْدِ بَرْدِ مَطْلَبِ اَعْلٰی خَوَامِنْدِ رِیَا نِیْدِ مِهْرِ اَوْ بَعِی كِه دَر كَارِ شُو دِ تَوْ سَطِ بَا یَنْبُو
 تَعْلِیْمِ شَانِ خَوَامِنْدِ وَا كَرِ زِیْسِی تَعْلِیْمِ وَا قَعِ شُو دِ و مَسْتَبِیْ خُو یَمِ مَوْ وُ بَانَ مَوَا خِذِ خَوَامِنْدِ كِه وَا كَرِ بَعِی
 ظَا هِرِ اَعْتِیَابِ وَ اَشْتِ بَاشِدِ بَعِی اِیْشَانِ بَانَ دَوْلَتِ دِلَالَتِ خَوَامِنْدِ فَرَسُو دِ بَا جَمْلِ عِنَا یَتِ
 اَز لِي جَلِ سَطَا نَهْ مَسْ كُفَلِ حَالِ اِیْنِ بَزُرْ كُو اِرَانِ اَسْتِ بَسْبِ بِ بَسْبِ كَارِ اِیْشَانِ رَا كَفَا یَتِ
 خَوَامِنْدِ كِرُو اللّٰهُ یَجْتَبِی الْقِدْمَ مِنْ تَسْتَا یَ وَا كَرِ مَرِ اَنْدِ كَارِ اِیْشَانِ بَعِی تَوْ سَطِ پَرِ كَالِ مَكْرُ وِ شَوَارِ
 اَسْتِ پَرِ بَعِی بَا یَدِ كِه بَدَوْلَتِ جَذِبِ وِ سَلُو كِ مَشْرَفِ شَدِ بَاشِدِ وِ بَسَا وِ تِ فَنَا وِ بَقَا سَعِیْدِ
 اَكْشِی وِ سِیْرِ اَسِ اَسِدِ وِ سِیْرِ فِی اَنْدِ وِ سِیْرِ عِنِ اَسِدِ بَا اَسِدِ وِ سِیْرِ فِی الْاَشْیَا وِ بَا اَسِدِ رَا بَا اَسِدِ اَسِ اَسِ
 وَا كَرِ جَذِبِ اَوْ پَرِ سَلُو كِ اَوْ مَقْدَمِ اَسْتِ وِ بَرِ بَرِیْتِ مَرَادِ اَنْ مَرِ فِی شَدِ كِه بَرِیْتِ اَحْمَرِ اَسْتِ كَلَامِ اَوْ
 دَوَا سْتِ وِ لَطْرَا وِ شَرَفَا اَحْمَا یَ وِ لَهَا سَ مَرُو دِ بَتَوَجُّهٍ شَرِیْفِ اَوْ مَنُو طِ اَسْتِ وِ نَا زِ كِی جَانِمَا سَ
 قَسْرُو دِ بَا لَفَا تِ لَطِیْفِ اَوْ مَرِ بُو طِ وَا كَرِ اِنْ طُو رِ صَا حِبِ دَوْلَتِ پِیْدَا شُو دِ سَا كِبِ مَجْزُو بِ
 مَفْشُ مِ اَسْتِ وِ بَرِیْتِ اَقْصَا نِ اَزْ دُو نِیْرِ مِ اَیْدِ وِ تَوْ سَطِ اَوْ بَدَوْلَتِ فَنَا وِ بَقَا یَرِیْنِدِ اَسْمَانِ

موسیقی بر این
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

از الهام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض نگذارند و اگر در بعضی موارد الهام
خطا راه یابد خطای الهامی در رنگ خطای اجتهاد و استیلاست و اعتراض بر آن مجوز
نیست و اینها چون این را میبینند بر پیر پیدا شده است و نظر محجب هر چه از محبوب صادر میشود
محبوب نماید پس اعتراض آنجا نشاند و در کلمه و جزئی اقتدا بر پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه
در رفتن و طاعت کردن نماز را بطرز او باید کرد و وقت را از عمل او باید اقتداء نمود ^{آنرا که در سیر}
نکار نیست فایده است به از باغ و بوستان و تماشای لاله زار به وسیله اعتراض و در حرکت
و سکونت او مجال نمید اگر چه آن اعتراض مقدار جنبه خوردن باشد زیرا که اعتراض را غیر از خردان نتیجه
نیست و بے سعادت ترین جمیع خلایق عیب بین این طائفه علیهم السلام است سبحان الله و سبحان
عن هذا الالب کما العظیم و طلب خوارق و کرامات از پیر خود کنند اگر چه آن طلب بطریق خطا
و وسوس باشد هیچ شنیده که مومن از غیر پیر محجزه طلب کرده باشد محجزه طلبیان گفتند
و اهل انکارند معجزات از پیر تقرب دشمن است به بوسه جنسیت بی دل برداست
موجب ایمان نباشد معجزات به بوسه جنسیت کند جذب صفات به اگر شنیده شود در خاطر
آنرا بے توقف عرض نماید اگر اصل نشود و تقصیر بر خود نمهند و هیچ منقصت بر جناب پیر عاید نشود
و واقع که زود و دیر پیر نهان نذر و تعبیر و قانع از و طلب کنند و تعبیر یک بر طلبت منکشف شود
نیز عرض نماید و صواب و خطا را از وجود بر کشف خود زینهار اعطاء نمهند که حق با باطل درین امر
متنهی است و صواب با خطا مخلط و بے ضرورت و بے اذن از وجدانشود که تعبیر او ابرو کند
گزیدن زمانی ارادتست و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سوء است
و هر فیضی و متوح که برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقع بیند که فیض از شاخ دیگر رسیده
است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر تمام
استعداد و خاص مریه بلاجم کمال شیخ از شیوخ که صورت افاضه از و پے ظاهر شده است

بسیار از آن قبیل
و طاعت - ماست
ان الذین یسألون الله
استغفروا -
آن پیران که از غیر خود
سوزند و سبب است
تکلف با او در حق
همه را از خود و صواب
گشتند و در طلب
ان معنی این است
شده که کفایت
نیز از
مستحق ایمان
تاریخچه پیران
از تاضیف
توزیر
سے سخن
عسکرت
تعداد
سعد

تحقیق آن

و در حق اصحاب انبیا علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق ائمه اثنی عشر علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق امامان اثنی عشر علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق اهل بیت علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق اهل بیت علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق اهل بیت علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق اهل بیت علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق اهل بیت علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق اهل بیت علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق اهل بیت علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین

و در حق اصحاب انبیا علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق ائمه اثنی عشر علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق امامان اثنی عشر علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق اهل بیت علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق اهل بیت علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق اهل بیت علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق اهل بیت علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق اهل بیت علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق اهل بیت علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و در حق اهل بیت علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین

کتابت صلوات و دویم

بمخبر و فرادگی که جمیع علوم ظاهر و باطن را در بر میگیرد و معارف باطنه اند یعنی آنچه درین خوابه محصور است
صدور یافته در میان فرق میان ولایات سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین
و ولایت ملا اعلی است علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
و بعضی از خصائص عرف که بنیوت تعلق دارند و حکایت است که در بیان آنکه بنیوت
استند که الله تعالی که ولایت عبارت از قرب الهی است جسد سلطانه که به شایستگی صورت
نهند و در بعضی عقول موجب حصول پذیرش و اگر ولایت اولیا است البته بر این طریقت است و ولایت
انبیا علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و صحبه اجمعین چند از طریقت بر آمده است اما به خیل و توحید است و صفات
مستحق نیست و ولایت ملا اعلی علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
و صفات بلند زنده است لیکن از حجب شیون و اعتبارات ذوقیه چاره مدارد و بنیوت و رسالت است

اینکه در این کتب که در این کتاب است

در تحقیق بقدره بکلی بصورت محضه از دریا می کشان بر شعله بلکه بصورت کشف و تعاقب کرده اند چون
 همچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند را به مانند خیل نموده از بی مانند مانند که در این
 احوال جامع که تعلیم را بیان می کند چون آورده اند و بی مانند را گردیده از احوال این طالبان است
 نام نکرده و تشنگان آرام طلب گرفته به مراتب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا محقق
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان طلب ترسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند و در این حقا و قاطعاً مواخذه نمایند زیرا که در کتب
 آن کسیتا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق
 در این راه راه خانه شدیدی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرد که کعبه است و بهای تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و بعد از کعبه معلوم ساخته
 تصدیق به کعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محقق مذکور بهتر است از حال طالب
 است که هر چند طلب سیده است اما غیر طلب طلب ندانست است از حال محقق که قدم در راه
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق به طلب قطع مسافت راه طلب و
 فایده کعبه کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و در حال محقق
 خود را به شرفی و اقامت اخلق کشیده اند و بعلمت و تقصیر خویش استعداد بسیار است از استعداد آن
 را ضلالت ساخته اند و دشواری بر وقت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و در
 قاصداً و اضلواً قاصداً احوال این محقق کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 به جذب نرسیده و پیشتر است زیرا که بستری و منتهی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر شناختند نماند و احوال یکدیگر را هم در گریه است ع
 چه نسبت فناک را با عالم پاک به در آمدند و هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در این محققان

اینکه در این کتب که در این کتاب است
 در این راه راه خانه شدیدی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرد که کعبه است و بهای تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و بعد از کعبه معلوم ساخته
 تصدیق به کعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محقق مذکور بهتر است از حال طالب
 است که هر چند طلب سیده است اما غیر طلب طلب ندانست است از حال محقق که قدم در راه
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق به طلب قطع مسافت راه طلب و
 فایده کعبه کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و در حال محقق
 خود را به شرفی و اقامت اخلق کشیده اند و بعلمت و تقصیر خویش استعداد بسیار است از استعداد آن
 را ضلالت ساخته اند و دشواری بر وقت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و در
 قاصداً و اضلواً قاصداً احوال این محقق کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 به جذب نرسیده و پیشتر است زیرا که بستری و منتهی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر شناختند نماند و احوال یکدیگر را هم در گریه است ع
 چه نسبت فناک را با عالم پاک به در آمدند و هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در این محققان

در خیالیان لغات است هر چه است و در کتب

بحقی است براسحق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این حکایت
 صورتی و این مناسبت ظاهری باعث آن تحیل می شود و چون در طریقه علیّه نقشندیه جذبیه بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این قسم تحیل و این
 نوع توهم بسیار است و شمع را هم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذبیه حاصل میشود و اگر حال
 سیر و قطع منازل سلوک و طریقه مساکب سیرالی احمدی انگارند و بان تقلبات خود را مجذوب
 مساکب میدانند بخاطر فایز و زیارت که نرفته چنان زشته شود و بر بیان حقیقت جذبیه و سلوک و فرق و
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیزه هر یک از دیگری و فرق در میان جذبیه بتدریج
 فتنه و حقیقت مقام تحیل و ایشاد و علوم دیگر که مناسبت آن مقام باشد تحقیق الحق و تبیین
 الابطال و کفر کفره قلبی حقان و قشعته فیها یحسن تکفیر فیها سبحة لاله و هو سبحانه تعالی
 التبیان و غیره الحق و فیهم الیکین این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خانمه مقصد اول
 در بیان معارفی که بمقام جذبیه متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه متعلق بسلوک اورد و خانمه بیان
 بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را در استن آنها کثیر المنفعت است مقصد اول
 بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکر و هر چند جذبیه توحیدی داشته باشند و از هر راهی که مستجاب شوند
 و اصل جگر از باب غلبه اندیشه سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمیتوانند گذشت و بمقلب قلب
 پیوسته انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصلی
 چه نفس بارود درین مقام مستوحش است و ظلمت با نور و درین معامله بخاطر بالکلیه از صیقل مقام قلب
 بر آمدن و بمقلب قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 از برائت تزویج بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرو آمدن او در مقام بندگی متصور نیست تا دم
 که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند حقیقت جامعیه قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصوب
 نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طریقه مساکب سیرالی احمدی و تحقق سیر فی احمد

عنه تعالی
 و این مقصد اول است
 و مقصد اول
 و مقصد اول
 و مقصد اول

بدان معنی فرق و جمع محاشی که در اول رسیده است و ششم از سال شریف فعل نموده گله از آن جمله علمه نامیده

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیرت الله بالذات تعلق دارد و صورت بندوست هر که ادعای
 امر و میدان کے شود و پیشہ آفر سلیمان کے شود و نظر الفرق بین جذب المذہب و جذب
 المذہب سے شہود این مجذوبان از باب قلوب و پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نہ
 شان درین کثرت نیست الا عالم ازواج که بطاقت و احاطه و سر بیان بوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خلقنا من طين فقالوا له و باين مناسبت شہود روح را شہود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت ہم برین قیاس است زیرا که نظر سالک مجبور نمیکند مگر با مقام فوق
 نیز مقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شہود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر فوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شہود است شہود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او وابسته بمحصول فنا
 بنهایت نیز الله تعالی است و بیچسب تا نگرود او فنا نیست راه و بارگاه کسب را به
 اطلاق شہود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزگواران با در راه و در
 شہود معارف است چنانکه مقصد ایشان بچون و بیچگونه است اتصال ایشان با وسعانه نیز بچون
 و بیچگونه است چون راه بچون راه نیست لا یجعل عطاء المسک الا مطایا کاسه اتصالے
 شے تکلیف بقیاس و است رب الناس را با جان ناس و احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق سبحانه از و متفقین از باب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکن
 الله تعالی سعیم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از حیاصلی و دوریست نزدیکان
 حکم بقرب کنند نیز گسیف باید هر که گوید نزدیک و دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصوف اینست علی که شعلیق بتوجید وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب پیدا کرده اند و بر راه سلوک قطع منازل مینمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبانے که سلوک از قلب بکلیت مستوجه بتقلب قلب اندازین علوم بهتر می نماید و متخلف

له و بعد از آنکه در اول رسیده است و ششم از سال شریف فعل نموده گله از آن جمله علمه نامیده
 ان الله خلقنا من طين فقالوا له و باين مناسبت شہود روح را شہود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت ہم برین قیاس است زیرا که نظر سالک مجبور نمیکند مگر با مقام فوق
 نیز مقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شہود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر فوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شہود است شہود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او وابسته بمحصول فنا
 بنهایت نیز الله تعالی است و بیچسب تا نگرود او فنا نیست راه و بارگاه کسب را به
 اطلاق شہود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزگواران با در راه و در
 شہود معارف است چنانکه مقصد ایشان بچون و بیچگونه است اتصال ایشان با وسعانه نیز بچون
 و بیچگونه است چون راه بچون راه نیست لا یجعل عطاء المسک الا مطایا کاسه اتصالے
 شے تکلیف بقیاس و است رب الناس را با جان ناس و احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق سبحانه از و متفقین از باب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکن
 الله تعالی سعیم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از حیاصلی و دوریست نزدیکان
 حکم بقرب کنند نیز گسیف باید هر که گوید نزدیک و دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصوف اینست علی که شعلیق بتوجید وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب پیدا کرده اند و بر راه سلوک قطع منازل مینمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبانے که سلوک از قلب بکلیت مستوجه بتقلب قلب اندازین علوم بهتر می نماید و متخلف

بقوله علی کسر بایه خوانند

میباشد بعضی از مجذوبان باشند که هر چند بر اسلوک درآیند و طی منازل نمایند اما نظرشان از مقام
 بالوف قطع نشود و رولفوق پیدا کنند که ایشال این علوم و این ایشان نمیگذارد و ازین و زطنی
 توانند برآمدند و در عروج به ابرج قرب و صعود و معارج قدس گنبد و گنگ اندرین آنحضرت است
 هذِهِ الْفَرِیْقَةُ الظَّالِمَةُ اَهْلُهَا كَجَعَلَ لَكَ مِنَ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اَجْعَلَ لَكَ مِنَ لَدُنْكَ هَمِيًّا
 علامت و حصول بنهایت مطلب تبرعی ازین علوم است چه هر چند بیشتر است نسبت پیدا شود عالم
 را با صانع نه مناسبت ترمیمیا بدان زمان عالم را چنین صلغ و استن و یا صانع را محیط عالم شنید
 بالذات معنی ندارد و مآل الشراب و توحید است که کباب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس سره
 تعالی بیست و الا قدس فرموده اند که انبساط را در بدایت روح میکنیم معنی این عبارت است
 انجذاب و منجذب که منحصان را در نهایت میسر میشود و درین طریق در انجذاب و منجذب که در ابتدا پیدا
 میشود مندرج است زیرا که انجذاب منجذب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون
 قلب برنج است میان روح و نفس پس منمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و منجذب
 کردن این اندراج را با این طریق هر چه درین معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر
 این خانواده طریق از برای حصول این معنی وضع نموده اند و منجذب از برای حصول این مطلب
 تعیین کرده اند و بگردان را این معنی سبیل اتفاق میشود و وضو بطه برست ندارند و ایضا این نگار
 را در مقام جذب به نشان خاص است که دیگران را نیست و اگر هست ناورد است و لهذا بعضی ایشان را
 درین مقام می نامند که قطع منازل سلوک نمایند فنا و بقا شد بقا و بقا و بقا و بقا و بقا و بقا و بقا
 حاصل میشود و در شریب از مقام تکمیل که شبیه بمقام سید عن الله بالله هست نیز بدست می آید که آن
 تربیت مستعدان می نمایند تحقیق این بحث عنقریب تخریر خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا
 ایست باید و آنست که روح را پیش از تعلق به بدن نحوه از توجیه مقصود حاصل بود چون بدن
 متعلق گشت آن توجیه را قبل شد آنگاه بر این سلسله علییه طریق از برای ظهور آن توجیه سابق وضع نموده

این علوم و این ایشان نمیگذارد و ازین و زطنی توانند برآمدند و در عروج به ابرج قرب و صعود و معارج قدس گنبد و گنگ اندرین آنحضرت است
 علامت و حصول بنهایت مطلب تبرعی ازین علوم است چه هر چند بیشتر است نسبت پیدا شود عالم را با صانع نه مناسبت ترمیمیا بدان زمان عالم را چنین صلغ و استن و یا صانع را محیط عالم شنید
 بالذات معنی ندارد و مآل الشراب و توحید است که کباب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس سره تعالی بیست و الا قدس فرموده اند که انبساط را در بدایت روح میکنیم معنی این عبارت است
 انجذاب و منجذب که منحصان را در نهایت میسر میشود و درین طریق در انجذاب و منجذب که در ابتدا پیدا میشود مندرج است زیرا که انجذاب منجذب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون قلب برنج است میان روح و نفس پس منمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و منجذب کردن این اندراج را با این طریق هر چه درین معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر این خانواده طریق از برای حصول این معنی وضع نموده اند و منجذب از برای حصول این مطلب تعیین کرده اند و بگردان را این معنی سبیل اتفاق میشود و وضو بطه برست ندارند و ایضا این نگار را در مقام جذب به نشان خاص است که دیگران را نیست و اگر هست ناورد است و لهذا بعضی ایشان را درین مقام می نامند که قطع منازل سلوک نمایند فنا و بقا شد بقا و بقا و بقا و بقا و بقا و بقا و بقا حاصل میشود و در شریب از مقام تکمیل که شبیه بمقام سید عن الله بالله هست نیز بدست می آید که آن تربیت مستعدان می نمایند تحقیق این بحث عنقریب تخریر خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا ایست باید و آنست که روح را پیش از تعلق به بدن نحوه از توجیه مقصود حاصل بود چون بدن متعلق گشت آن توجیه را قبل شد آنگاه بر این سلسله علییه طریق از برای ظهور آن توجیه سابق وضع نموده

۵۸

اندریکم چون روح متعلق بدن است و قلبی حاصل میشود که جامع توجیه نفس روح است و شکست
 که توجیه روحی در توجیه قلبی مندرج است اما توجیه روحی که منتصبان راست بعد از فتنه است روح است
 و بقائے او بوجود حق تعالی که تعبیر به بقائے بالله است و توجیه روحی که در ضمن توجیه قلبی است بلکه توجیه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجیه است که با وجودستی روح است که فنا با دراه نیافته است و
 فرق در میان توجیه روح با وجودستی روح و توجیه روح با فتنه است روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجیه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجیه روح است که در نهایت همین توجیه میماند و پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صحت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در
 بدایت محال است تواند بود که عدم ایشان لفظ صحت برای ترغیب طمأنینه این طریقی بوده باشد
 و الحقیقة ما حقیقت یعون الله تعالی و سابقان که اسباب ایشان است تعلق و کسب بلکه توجیه
 و حضور آمده اند آن اسباب نیز قلبی است و آنست که از توجیه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق
 سابق را فراموش کرده اند کسب عمل از برای ظهور توجیه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق توجیه
 گذشته را لیکن نسیان توجیه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نسیان توجیه سابق
 بالکلیه از توجیه کلی متوجه الیه بالفعل و کم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نسیان توجیه نه چنین است غایب
 سالی الاسباب در سابقان آن توجیه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدا می کند و بدان ایشان نیز حکم
 روح شان میگیرد و حکما معاشان المحبوبین المصدقین آنرا فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شمی و صورت شمی است که کما هو الظاهر کما انکبا به آرسه محبان اول
 و مردان کامل را این قسم شمول نیز متحقق است لیکن کالتیق است و ائمی نیست شمول دائمی خاصه
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تملوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پیدا
 کنند و معرفتی و صحیح که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میبایستند که طالبان را

توجیه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجیه روح است که در نهایت همین توجیه میماند و پس پس مراد از اندراج نهایت در بدایت اندراج صحت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در بدایت محال است تواند بود که عدم ایشان لفظ صحت برای ترغیب طمأنینه این طریقی بوده باشد و الحقیقة ما حقیقت یعون الله تعالی و سابقان که اسباب ایشان است تعلق و کسب بلکه توجیه و حضور آمده اند آن اسباب نیز قلبی است و آنست که از توجیه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق سابق را فراموش کرده اند کسب عمل از برای ظهور توجیه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق توجیه گذشته را لیکن نسیان توجیه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نسیان توجیه سابق بالکلیه از توجیه کلی متوجه الیه بالفعل و کم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نسیان توجیه نه چنین است غایب سالی الاسباب در سابقان آن توجیه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدا می کند و بدان ایشان نیز حکم روح شان میگیرد و حکما معاشان المحبوبین المصدقین آنرا فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان در رنگ فرق میان حقیقت شمی و صورت شمی است که کما هو الظاهر کما انکبا به آرسه محبان اول و مردان کامل را این قسم شمول نیز متحقق است لیکن کالتیق است و ائمی نیست شمول دائمی خاصه محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تملوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پیدا کنند و معرفتی و صحیح که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میبایستند که طالبان را

فاندر رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلائی حاصل شود هر چند از ایشان کمال
 نرسد چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و گیر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیاید اما فاداه ایشان هر قدر که باشد بیش از فاداه آریاب سلوک است هر چند بنیابت
 سلوک برین وجه جذب منتصیان پیدا کنند اما بتمام تعلق ایشان را بطریق سیرین الله را نمیشود و نیاید و با
 چه منتهی مجموع عالم بر یک میل و افاده ندارد چه او را بعالم نسبتی و کونجه نمانده اما فاداه تواند نمود و هیچ منتها
 را که برین وجه گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت است که مقام قلب است فرود آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظ و آفریننده است از جهت روح از فواید استفاده میکند و از جهت نفس با او
 خود افاده می نماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه و تعالی با توجیه خلق جمع شده است که روح کلام حجاب و دیگر نیست
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شایعین ازین برزخیت برزخیت مین آخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برین راه را جامع بین تشبیه و التزم میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است
 این مقام شیخی که بنیابت آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 مندرج است و همان اندراج منشا شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس تا چنانکه رادوان گنجایش نباشد بلکه آنها هم محو است که مناسب مقام دعوت است هذاه
 و شیخ کمال را چون در مقام قلب فرود آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجیه را از ایشان دریغ نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه تسلی باشد نیز نصیب بدست آورده
 است لاجرم راه افاده هر دو کساده است بلکه گوئیم که کسیت افاده مجذوب شکن بیش از کسیت افاده
 منتهی مجموع است و کسیت افاده منتهی زیاد از کسیت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مجموع را هر چند
 بعالم نسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت مبداء است منصف برنگ اصل است
 و باقیست با و این مجذوب با مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است باقی است

این مقام شیخی که بنیابت آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مندرج است و همان اندراج منشا شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس تا چنانکه رادوان گنجایش نباشد بلکه آنها هم محو است که مناسب مقام دعوت است هذاه و شیخ کمال را چون در مقام قلب فرود آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجیه را از ایشان دریغ نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه تسلی باشد نیز نصیب بدست آورده است لاجرم راه افاده هر دو کساده است بلکه گوئیم که کسیت افاده مجذوب شکن بیش از کسیت افاده منتهی مجموع است و کسیت افاده منتهی زیاد از کسیت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مجموع را هر چند بعالم نسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت مبداء است منصف برنگ اصل است و باقیست با و این مجذوب با مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است باقی است

برقائے که عالم بان بقاباتی است پس ناچار طالبان بواسطه تناسبت حقیقی از جنود و بر شیخ فائده گیرند
 منتهی مجموع کمتر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لاجرم در کیفیت افادہ منتهی
 راجح باشد و ایضا منتهی رانی بحقیقت است و نوچه نیست و مسجد و صاحب است و توجہ است بہمت
 کا طالب اپیش سے برود چند بجز کمال سادہ و ایضا ہناتہ توجہ کہ طالبان را از جنود ان حاصل سے شود
 همان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و در صحبت شان بیا و ایشان آمدہ بطریق انداز و توجہ
 قلبی حاصل گشتہ بخدا توجہ و صحبت منتهیان پیدا میشود توجہ جاوہ است کہ بیشتر اصلاً سوچہ و توجہ
 و متوقف بود بر قائلے روح بلکہ بر قائلے او بوجہ و حقیقی پس لا بد توجہ اول پہلے حصول باشد و توجہ
 ثانی توجہ الوجود و در جہ اسهل است بیشتر است ہمیشہ توجہ است کہ توجہ نجات کہ گفتہ اند کہ توجہ نجات
 چند پیش شیخ مقصد واسطہ نیست چنان نسبت اور اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسبیان توجہ توجہ
 محتاج گشتہ ہند این شاخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در جہت سلوک اور ہر اسے قطع منازل سلوک
 شیخ مقصد و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقصد را نشانید کہ این قسم مجذوب ممکن را با فادہ عام
 نصحت بدہ و در مقام تکمیل و شیخی نشانید چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند است و فادہ ہائے
 بقابلیت کمال تکمیل برود ہائے داشته باشند در صحبت این مجذوب اگر اقتضای کمال استعدا و ضلع شود
 و آن قابلیت بر طرف کردہ شدہ زمینے کہ قابلیت تمام از بر اسے زراعت گندم داشته باشد اگر توجہ
 گندم و آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند
 چہ جائے بار کہ توجہ القابلیت کردہ و اگر بالفرض شیخ مقصد اصلاحت و نصحت او میدہد یعنی افادہ
 دروسے یا بر باید کہ افادہ اور مقصد ساز و بعضے قیود مثل ظہور نسبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اضاعت استعداد این صحبت او عدم طقیان نفس او درین ریاست و اقتدایہ سہو اسے
 نقصانی از وسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب از وسے ہنایہ
 افادہ اور مستعدہ و در استعداد و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ ہوشے ازین منہ را خاطر سازد اور
 مہم عملن در مکش و توجہ نفسی اور توجہ نفسی نور ہو دست عملی و اعتدایہ نفسی اور

توجہ اول پہلے حصول باشد و توجہ ثانی توجہ الوجود و در جہ اسهل است بیشتر است کہ توجہ نجات کہ گفتہ اند کہ توجہ نجات چند پیش شیخ مقصد واسطہ نیست چنان نسبت اور اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسبیان توجہ توجہ محتاج گشتہ ہند این شاخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در جہت سلوک اور ہر اسے قطع منازل سلوک شیخ مقصد و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقصد را نشانید کہ این قسم مجذوب ممکن را با فادہ عام نصحت بدہ و در مقام تکمیل و شیخی نشانید چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند است و فادہ ہائے بقابلیت کمال تکمیل برود ہائے داشته باشند در صحبت این مجذوب اگر اقتضای کمال استعدا و ضلع شود و آن قابلیت بر طرف کردہ شدہ زمینے کہ قابلیت تمام از بر اسے زراعت گندم داشته باشد اگر توجہ گندم و آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چہ جائے بار کہ توجہ القابلیت کردہ و اگر بالفرض شیخ مقصد اصلاحت و نصحت او میدہد یعنی افادہ دروسے یا بر باید کہ افادہ اور مقصد ساز و بعضے قیود مثل ظہور نسبت طالب بطریق افادہ او و عدم اضاعت استعداد این صحبت او عدم طقیان نفس او درین ریاست و اقتدایہ سہو اسے نقصانی از وسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب از وسے ہنایہ افادہ اور مستعدہ و در استعداد و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ ہوشے ازین منہ را خاطر سازد اور مہم عملن در مکش و توجہ نفسی اور توجہ نفسی نور ہو دست عملی و اعتدایہ نفسی اور

نصبت بدین کار خود را از شیخ و دیگر برنام رساند و خورا منتهی ندانند و باین حیل راه زنی مردم نکند و مثال
 این مثال آنکه مناسب وقت و حال او داند که کور سازد و بآن وصیت تمام نموده نصبت بدین امر است
 مرجوع در افاده و تکمیل محتاج باین میبود نصبت چه او را بواسطه جامعیت کجی طرقت و استعدادات مناسبت
 که رس از وی بقدر استعداد و مناسبت بجهت توانی یافت چندی تفاوت در صنعت و نظیر بواسطه تفاوت
 مناسبت و ضعف آن و صحبت شیوخ و مقتدیان نیز متصور است اما در اصل است او را مساوی الاوقات
 اندیش معتقد را در وقت افاده طالب التجا بجناب حق سبحان و اعصام مجمل متین که خرقه الکریم
 صلی الله علیه و آله و سلم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور در جمیع اوقات
 حق سبحان آنکه او تعالی او را عطا فرموده است در هیچ وقتی از اوقات در هر فعل از افعال از وی
 منگاف نمی شود و به ذلک فضل الله یبتدیه من یشکک قال الله ذوالفضل العظیم مقصود ثانی در
 بیان آنچه تعلق بسلوک دارد بدانکه طایفه چون بطریق سلوک متوجه فریق گردد اگر باسبیکه است او
 برسد و در آن فانی و مستحکم گردد و اطلاق قناری و رو سے درست می آید و بعد از بقا بدان اهم اطلاق بقا
 بر وی سلم است و باین فنا و بقا بر تبه اولی از ولایت مشرفست که در دو کین اینجا تفصیل است که بسط
 سخن در آن ضرورت هم میدیند فیض که از ذات تعالی و تقدس میرسد و نوع است نور است که
 با ایجاد و انبیا و تخلیق و تزلزل و احیا و امات و امثال آنها تعلق دارد و نوع دیگر ایمان و معرفت بسیار
 کمالات مراتب و ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از قبض متوسط صفات است و پس نوع ثانی
 بعضی را متوسط صفات است و بعضی دیگر متوسط صفات و فرق در بیان صفات و شیوات
 بسیار دقیق است لا ینظرون الا على وجه من الاكل لبوا المستعدي الذکر و لعل لعل لاله تکلم لاجل
 بجز که صفات خارج موجودند بجز و زائد بر ذات تعالی و تقدس و شیوات مجرد اعتبار اند و ذات حق تعالی
 این بخش بشا لے روشن گردد آب مثلاً بالطبع از بالا بر پایان فرود می آید این فعل طبیعی در رو اعتبار
 حیات و علم و قدرت و ارواح پیدای کن چه از باب علم بواسطه الفل خود بقصفاک علم خود از بالا پایا

کلیه اینها در علم و قدرت و ارواح پیدای کن چه از باب علم بواسطه الفل خود بقصفاک علم خود از بالا پایا
 اینها در علم و قدرت و ارواح پیدای کن چه از باب علم بواسطه الفل خود بقصفاک علم خود از بالا پایا
 اینها در علم و قدرت و ارواح پیدای کن چه از باب علم بواسطه الفل خود بقصفاک علم خود از بالا پایا
 اینها در علم و قدرت و ارواح پیدای کن چه از باب علم بواسطه الفل خود بقصفاک علم خود از بالا پایا

بعضی چون فیضی و صاحب کمال

پس تا چارین فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تقیه بصفه یعنی فانی در صفت علم یا باقی بان صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد
و حکایت هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمام خود بان شان باقی بیگردد
بحدان فانی در صفت که تمام از خود نمی بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت
مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از رجوع بقا
بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود بر آمده است و با وجود باقی گشته درین محل
موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و احتیاطا نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت در جو از رجوع و اصل عدم
چه از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است
احتیاطا نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن
پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه نیست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و الحق ما سحقت باعدک است
حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
همه دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا تقیه بصفه یعنی فانی در صفت علم یا باقی بان صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد و حکایت هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمام خود بان شان باقی بیگردد بخلاف فانی در صفت که تمام از خود نمی بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از رجوع بقا بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود بر آمده است و با وجود باقی گشته درین محل موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احتیاطا نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت در جو از رجوع و اصل عدم چه از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است احتیاطا نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو که میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه نیست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و الحق ما سحقت باعدک است حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی همه دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

می پیوندند از تعقلب احوال از اندوخته زینت با سواسه بالکلیه ^{مردود و دیگر از چون وجود و آثار دیگر} است و تعقلب احوال تقدیر وقت شخصی از مقام قلب ندارد چه وجود آثار و تعقلب احوال از شیب
 متوجه حقیقت با سوسه قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایا به وجود کس
 آیت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساکن از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رت اوست برسد و آنکه آن
 ام رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی اندر آن صورت گفتن نیز درست است همچنین
 است بقایان مرتبه پر تحفین فانی اندر آن ام باعتبار آنست که آن مرتبه افولی است از مراتب
 سایر آفتیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر
 سلوکشان مقدم است و جماعه را در آثار ^{منازل سلوک} جذب به حاصل میشود و بعضی را به تنازل
 سلوک میسر می شود اما آنچه جذب بر میسرند تقدم جذب میجوین راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارند
 سلوک همچنان عبارات اوسط مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک همچون
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوحده وجود و ماندن آنرا
 در میان و رعیت و انیه بجز به تقدم یا متوسطه است و سلوک خالص جذب به نسبتیان با مثال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نسبتیان را نیز بعلوم مناسبت توحید وجود است
 نیست هر چایان حق الیقین به مقام مناسبت از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی نشان فرموده اند که چون کار طایب بجز به برسد بعد از آن
 راه بر همان جذب است و پس یعنی احتیاج به توسط راه دیگر ندارد و جهان جذب کافی است اگر این
 جذب بجز به سیر فی السداده نموده اند سبب کافی است اما لفظ راه برست فانی این اراده است چه بعد
 از سیر فی السداده نیست که در قطع آن محتاج بر راه بر باشد همچنین جذب به تقدم هم را در نیست
 چنانکه تنها در از عبارات است پس ناچار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلب

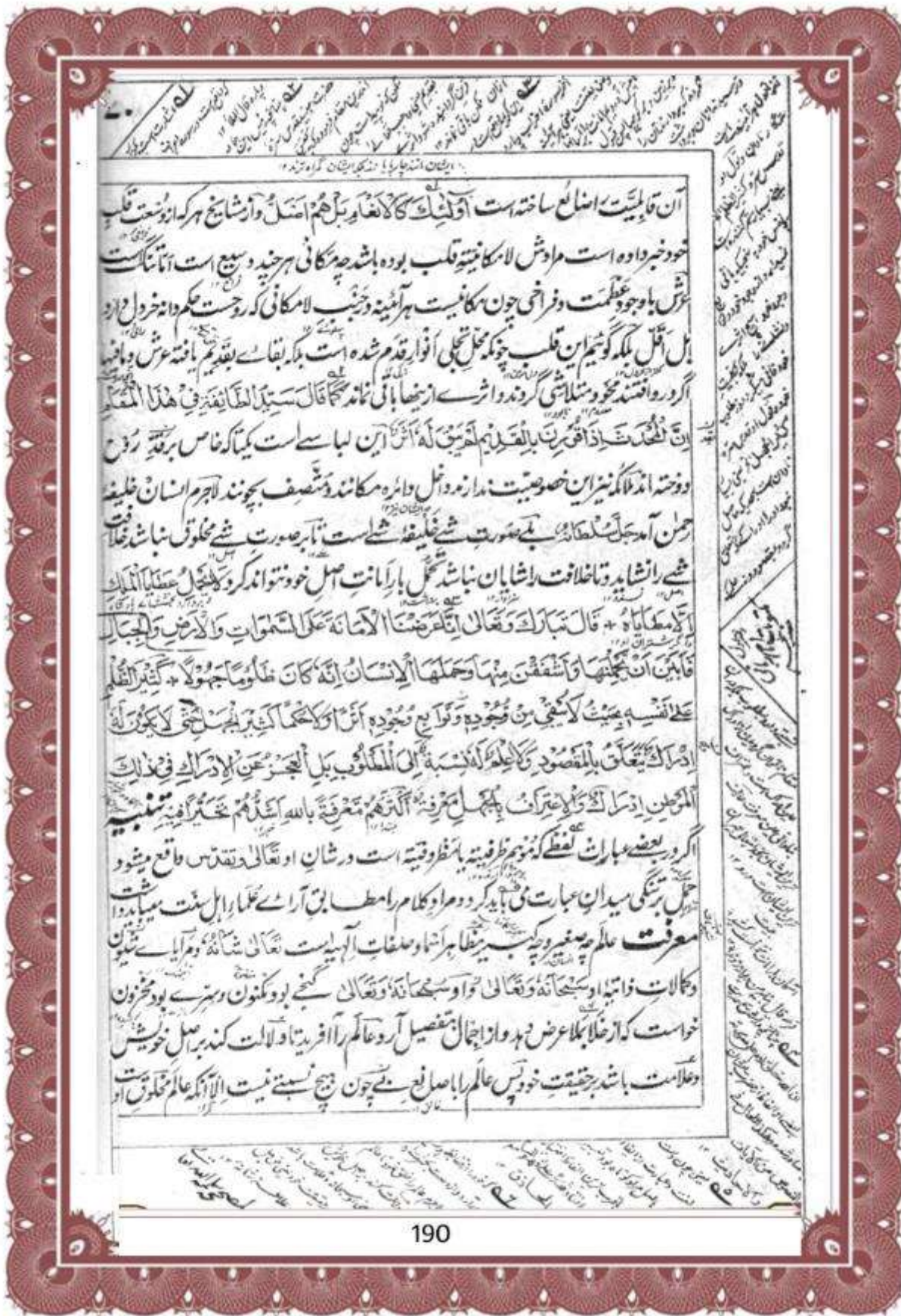
سه میحضرت امام را و سلوک کشد بانکه نامهم

سه فایده از تعقلب احوال
 سه در مرتبه از مراتب فوق است که رت اوست برسد و آن
 سه حکم است در این مرتبه
 سه در مرتبه از مراتب فوق است که رت اوست برسد و آن
 سه حکم است در این مرتبه

و در وقت حصول این جذب از خروج بغض تعارض نموده اند و با

معلوم نمیشود چه بسیار است در وقت حصول این جذب از خروج بغض تعارض نموده اند و با
 پذیرا جذب نهایت انگاشت اگر کافی است بود و اثنای راه میگذشت است آری جذب متقدم چون محبوبان
 حلق و دانه اگر کافی باشد نجایش دارد و محبوبان را بقلاب عنایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند
 داشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوع است جذب که انجام کار او بسبب
 شد کافی است و اگر بسبب نیاید محذوب است از محبوبان نیست خامنه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مدخل شعور است و محفل حس بعضی ایشان از
 مال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بحس و حرکت نشأده بود و در دم و
 می انگاشتن و بعضی دیگر منبع کلام و جود آن در تجلی ذات کوه از حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده است از آنجا و بقا و پرده بواسطه بقایا است اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را میسوزید ساخت شعور تجلی بالذات این نفس بقا و من هولاک اکیف تجلی
 اقبال ما این نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی معین نار است و کجک تجلی بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست و اصل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت
 علیه الصلوٰة و السلام و الغیب تجلی در پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 از دور است و دلیل بی پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی از حال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین نسبت را و علی الاعتراف آنجا که گفت است
 بیروش رفت بیک پر تو صفات به تو عین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که
 بی پرده است محبوبان را و اینی است و مجبان را بزتی قدر که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلبه ایشان سیرایت کرده است و در مجبان این سیرایت بر ذیل قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوٰة و السلام آمده است من الصّیّات الکلمات واقع شده است

معلوم نمیشود چه بسیار است در وقت حصول این جذب از خروج بغض تعارض نموده اند و با
 پذیرا جذب نهایت انگاشت اگر کافی است بود و اثنای راه میگذشت است آری جذب متقدم چون محبوبان
 حلق و دانه اگر کافی باشد نجایش دارد و محبوبان را بقلاب عنایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند
 داشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوع است جذب که انجام کار او بسبب
 شد کافی است و اگر بسبب نیاید محذوب است از محبوبان نیست خامنه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مدخل شعور است و محفل حس بعضی ایشان از
 مال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بحس و حرکت نشأده بود و در دم و
 می انگاشتن و بعضی دیگر منبع کلام و جود آن در تجلی ذات کوه از حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده است از آنجا و بقا و پرده بواسطه بقایا است اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را میسوزید ساخت شعور تجلی بالذات این نفس بقا و من هولاک اکیف تجلی
 اقبال ما این نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی معین نار است و کجک تجلی بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست و اصل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت
 علیه الصلوٰة و السلام و الغیب تجلی در پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 از دور است و دلیل بی پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی از حال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین نسبت را و علی الاعتراف آنجا که گفت است
 بیروش رفت بیک پر تو صفات به تو عین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که
 بی پرده است محبوبان را و اینی است و مجبان را بزتی قدر که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلبه ایشان سیرایت کرده است و در مجبان این سیرایت بر ذیل قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوٰة و السلام آمده است من الصّیّات الکلمات واقع شده است



این قابلیت اصناع ساخته است اولشک کالغایر بل هم اصل و آرشانج هر که از سوخت قلب خود خبر داده است مرادش لاسکانتیته قلب بوده باشد چه مکافی هر چند وسیع است آنما است عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکافیت هر انیته و ذریب لاسکافی که در حست حکم دانه خروار از بل آفل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل نخل افوار قد مر شده است بکافیت بقیمیم یانیه عرش و پانیه اگر در او افتد خود و متلاشی گردند و اثرش از نیشا باقی نماید حکما قال سید الطائفة فی هذا المعنی ان اللطائف اذا فترت بالقلوب لم یبق له اثر ان این لباس است یکتا که خاص بر بقیه روض و نوشته اند که نیز این خصوصیت مدار و نخل و اثره مکانند و تصنیف بچون لاجرم انسان خلیفه حسن آمد بجای ملکطائف بجه صورتی شش خلیفه شش است تا بر صبرت شش مخلوق نباشد نقای شش را نشاید و تا خلافت را شبان نباشد عمل با امانت اصل خود نتواند کرد و لکن عظاما الملائک لا کمطایه + قال تبارک و تعالی انقلضت الایمانه عکب السموات و الارض و الجبال فابین ان یجملها او اشققن و منها و حملها الایسان انه کان خلقا و ما یجملها + کثیر الظلم علی انفسه و یحیی من یجوده و یوالی من یجوده اثر او که کفها آید بر نفسش حتی لا یخیر له اذک ان یعاقب بالقصود و کاعلم که نسبت به الی الملکوت بل العجز عن الازدک فی عذایک المرطین اذسلک و لا یعرفان بکمال معرفت الکریم معرفته بالله اشکدهم تخیرا فیه تمسبیه

اگر و بعضی عبارات لفظی که نمیزم طرفینیه یا نظر و قیته است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود حمل بر تنگی میدان عبارات می باید کرد و مراد کلام را مطابقت آرائش علماء اهل سنت میباشد و معرفت عالم چه معنی و چه سبب بر ظاهر آنها و صفات الاهیست تعالی شانکه و مراد است و کالات فاتیبه او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و مکتون و مرتب بود و مخزون خواست که از خطاب ملاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرید تا دلالت کند بر اصل خویش و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون پنج نسبت نیست الا که عالم مخلوق او

این است که در عالم باصل نعتی چون پنج نسبت نیست الا که عالم مخلوق او

والمعرفت

وویل است بر کلمات مخزونه او تعالی و تقدس تا آید این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و
 واحاطه و تعینت از سکر وقت و غلبه حالت آکا بر تقسیم الاحوال که از قبح سخن ایشان را بیشتر
 از زانی داشته اند ازین علوم مستغنی اند اگر چه بعضی ایشان را در آشنایی راه این علوم
 حاصل میشد و اما الاخره ازینها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم کدنی برایشان ایزاد میفرمایند
 نشانای از براسه تحقیق این بحث بیان کنیم تا علمای خیریه از فتنه و فتنه خورانی
 در عرض علم و آراء و فنون کمند خور را بر کمال بلوه و بدایع و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف
 باصوات آن کمالات را سبلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات
 و احوال را بمعانی حسنه و نه بله آن عالم موجد بیخ نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجد اینهاست
 و اینها دو عالم اند بر کلمات کمند خور و اصوات و احوال عالمی که این معانی گفتن معنی ندارد و همچنین
 حکم با حاطه و تعینت در این مادی غیر واقع است معانی بهمان صفت مخزونه اند از آنکه چون
 در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیه و مدلولیت متحقق
 است بعضی معانی زائده غیره واقع و تحویل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونه او از آن
 نسبت زائده منزه و مبر است و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی
 موجودند و آن حروف و اصوات او هم و خیالات اند پس عالم که عبارت از ما سواست است
 در خارج موجود است یا لیس فی الظاهر و الکنون الذی یخبر به آنکه عالم او هم و خیالات است این
 تریب بعینه تریب سوسطائی است که عالم را او هم و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم
 سنون عالم را از او هم و خیالات نمی بر آید و حقیقت موجود شده عالم زیرا که عالم وراثت آن حقیقت
 مفروض است تنبیه مراد از مظهر است و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست او است موصوف
 اسما و صفات را نه اسما و صفات را باقیانها اسم در رنگ مسنی مخاطب بیخ قرآت میشود و وصف
 موصوف مقید بیخ مظهر میگردد و در تکلیف صورت معنی چگونه بگوید در تکلیف که لای سلطان نام

این سخن را در کتب کلامی
 در کتب فقهی و اصولی
 در کتب فلسفی و منطقی
 در کتب لغوی و صرفی
 در کتب نجومی و کیهانی
 در کتب طب و طباطبائی
 در کتب تاریخ و جغرافیا
 در کتب ادب و شعر
 در کتب فقه و حقوق
 در کتب کلام و عقاید
 در کتب اخلاق و تربیت
 در کتب سیرت و رجال
 در کتب حدیث و روایات
 در کتب تفسیر و قرآنی
 در کتب حدیث و روایات
 در کتب تفسیر و قرآنی
 در کتب حدیث و روایات
 در کتب تفسیر و قرآنی

صه از کتب قدسیه حقیقت و عالم صفت موجودند عالم

چه کار دارو به معرفت محل تابان آنسور و اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه الصلوة و التلاک و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه الصلوة و التلاک و الخیة و سایر انبیاء اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة و الخیة و الخیة
 تجلیات صفات است و تجلی ذات کثرت است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی
 علیه و آله و سلم و التلاک و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شمس شخصیت جمال آفتاب در اجزای
 طه کرده آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصه دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج بان مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است با آفتاب و عالمی است بحالات و رقیقه او پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاد تر فاصله است پس هیچ ذلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابه الافضلیت نصیبی حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و در کمال
 انحراف کلامه **الکمل لله سبحانه و تعالی ذلک و کل جمیع نعمایه و الصلوة و التلاک و الخیة**
افضل انبیا به و کل جمیع الایات و المرسلین و المذنبین و المقربین و کل الصالحین

سعد بن عبدالله بن مسعود
 را به صلوات انبیاست از
 تجلی ذات هر یک است
 طه در تمام فضیلت
 کل تابان از درین
 با این طه صلوات
 و شکی نیست

کتاب معرفت
 در بیان
 طه در تمام فضیلت
 کل تابان از درین
 با این طه صلوات
 و شکی نیست

و الصالحین **مکتوب و وصفت مناد و مشتم**

بسیار بسیار کپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه
 و شنبات غیره و این است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ الَّذِي تَرَفْنَا بِمَا تَبَعَهُ سَيِّدِ**
الْمُرْسَلِينَ وَصَحَّبْنَا هُنَا أَلْكَابِ الْمُبْتَدَعَاتِ فِي الدِّينِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ عَلَى مَنْ مَعَهُ
بَنَاتِ الضَّلَاةِ وَرَفَعْنَا أَعْلَامَ الْهُدَايَةِ وَكَلَى إِلَهُ الْأَبْرَارِ وَصَحَّبْنَا الْأَخْيَارَ بِبَدْوَانِ که

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**